سر وانیست که کبر کوه نشنه
سنگ بر سینه زنان اید و فریاد کند

ملحه ومالکه بحمد الله تعالی
بالعلم والعمل الصالح بالاولی
واولاد ...

بسم الله الرحمن الرحیم وبتوفیقک نعتصم یا کریم الحمد لله الذی زین
السماء الدنیا بزینة الکواکب ونور وجه الغبراء الثواقب والصلوة والسلم
علی محمد الذی اشرقت بنور هدایت المشارق والمغارب وآله الاطهار
والایمة الاخیار المنزهین عن المطاعن والمعایب بر ضمیر منیر
ارباب فطنت و خاطر مستنیر اصحاب خبرت واضح و لایح است که معرفت
هیات اجسام سفلی و اوضاع اجرام علوی از اشرف مطالب و اعلی
مآرب است چه غایت آن معرفت قدرت صانع قدیر و حکمت [illegible]
خالق خبیر است واز جمله اقسام این علم شریف مشتمل بر نکات
لطیف معرفت مقادیر اجرام و ابعاد و عجایب اقالیم و بلاد را
درین مطلوب عظیم الشان و مقصود جلیل البرهان دخل بیشتر
و فضلی تمامتر است وچون حکما ذوی البصیرت و علما علم هیات
از تعرض بمباحث سطوح افلاک تغافل نموده اند و در مساحت سطح
ارض و سطوح اقلیمات اهمال نموده اند ملهم غیب در خاطر این حقیر
از ذکا قاصر القا نموده که درین ایام خجسته فرجام مختصری مشتمل بر
مساحت سطوح اجسام و مقادیر ابعاد و اجرام و تحقیق مبادی اقالیم
ونهایات آن و تبیین مواضع اعجوبات هر یک ازان در قید تقریر
و سلک تحریر [illegible] ساخت بروجهی که قریب و بعید ازان
مستفید میتوانند شد و بعد از تتمیم ان بربع مسطور و ترقیم آن بر سنین
مذبور آنرا موشح و مرشح ساخت باسم همیون و لقب میمون عالیجناب

معالی نصاب دستور الاعظم سبب انتظام بنی آدم ناظم مراسم العدل والانصاف
وهادم قواعد الجور والاعتساف رافع اعلام الشریعة الغراء مربی بتربیة
جماهیر العلماء ومشاهیر الفضلاء منبع الجود والالطاف ومجمع المروة والاعطاف
صاحب الطبع السلیم والذهن المستقیم هو الذی یفتخر المناصب بذاته
ویحترق قلوب الحساد من شهود صفاته المستعد لصنوف عنایات
الملک الاکبر غیاث الملة والدنیا والدین حبیب الله لا زالت
شموس عزته مصونة عن الکسوف واقمار دولته محفوظة عن الخسوف
تا بیمامن اسم بزرگوار آن عالیمقدار حیثیت این نسخه بدیع آثار در
اطراف و اقطار انتشار یابد هر چند این بضاعت مزجات لایق و
مناسب آن ذات عدیم المثال رفیع الدرجات نیست لکن رجا واثق است
و وثوق صادق که بلطف و کرم بی انتها و بحکم ان الهدایا علی قدر
مهدیها مقبول و ملحوظ باشد واز وصمت رد مصون و محفوظ ماند
و مبنای این رساله بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه وضع کردیم و من الله
تعالی التوفیق و بیده ازمة التحقیق

سطح مستوی سطحیست که خطوط مستقیم
در جمیع جهات بران فرض توان کرد پس اگر بآن سطح یک خط محیط
بروجهی که در داخل آن نقطه مفروض تواند شد که خطوط مستقیم که ازان
نقطه بآن خط رود در آن سطح همه متساوی باشد آن سطح را دایره
گویند وآن خط را محیط دایره وآن نقطه را مرکز و خط مستقیم که
از مرکز خارج شود واز جانبین بمحیط رسد آنرا قطر دایره گویند
و ارشمیدس در کتاب مساحت تکسیر دایره بیان کرده است که محیط هر
دایره اعظم است از ثلاثه امثال قطر آن بکسری وآن کسر کمتر از سبع آن
و زیاده از ده جزو از هفتاد و یک جزو و بر سبیل تقریب آنرا سبع گرفته اند

پس اگر قطر هفت ذراع بود محیط بیست و دو ذراع بوده و چون قطر واحد
گیرند محیط باشد ج ح کط حد له و نسبت واحد را باین
عدد نسبت قطر بمحیط گویند و نسبت قطر بمحیط بر سبیل تحقیق ممکن نیست
و در دعا مأثور واقعست که سبحان من لا یعرف نسبة القطر الی المحیط
الا هو و عادت بآن رفته است که محیط دایره را بسیصد و شصت
قسم متساوی کنند و هر قسمی را جزو و درجه گویند و چون محیط دایره را
بر عدد نسبت قطر بمحیط قسمت کنند خارج قسمت باشد قیل له لد
خارج قسمت اند له لب ... را قسمت ب ل کط ء خامسه و ثانی
اجزاء قطر تحقیقی گویند و اهل حساب نجوم بجهة سهولت قطر را بصد و
بیست جزو قسمت کنند و آنرا اجزاء قطر اصطلاحی گویند و در مساحت
قطر با جزاء تحقیقی معلوم باید کرد و چون خط مستقیم محیط دایره را بدو
قسم مختلف کند آنرا وتر گویند و هر یکی از آن دو قسم را قوس گویند و عمودی
که از منتصف طرف قوس بر نقطه‌ای آید که بدیگر طرف آن قوس گذرد آنرا
جیب آن قوس گویند و جسمی که بیک سطح بآن محیط بود بر وجهی که در داخل
آن نقطه باشد که خطوط مستقیم که از آن نقطه بآن سطح رود متساوی
باشند آنرا کره گویند و آن سطح را سطح مستدیر و چون سطح مستوی
قاطع کره شود دایره حادث شود اگر آن دایره بمرکز کره گذرد
عظیمه باشد و الا صغیره و قطر دایره عظیمه قطر کره بود و چون سطح مستوی
کره را بدو قسم کند هر قسمی را قطعه گویند و لا محاله دایره حادث شود آن
دایره قاعده هر یکی از آن دو قطعه گویند و نقطه که بر سطح مستدیر آن قطعه
بود و بعد از آن از جمیع اجزاء محیط آن قاعده متساوی بود آنرا قطب آن
قطعه گویند و مقصود درین مقام مساحت سطح دایره و سطح کره و سطح مستدیر
قطعه کره و مساحت نفس جرم کره است پس میگوییم ارشمیدس بیان کرده است

که

که سطح هر دایره مساوی مثلث مستقیم الاضلاع قایم الزاویه است
که یک ضلع زاویه قایمه او مساوی قطر باشد و یک ضلع دیگر مساوی
نصف محیط پس چون نصف قطر را در نصف محیط ضرب کنند مساحت دایره
حادث شود چنانچه از مقاله اول اقلیدس استفاده میشود و هم ارشمیدس
بیان کرده است که مساحت سطح کره مساوی مساحة اربعة امثال دایره
عظیمه آن کره است پس چون اربعة امثال مساحت دایره عظیمه کره
بگیرند مساحت سطح آن کره حاصل آید و هم ارشمیدس بیان کرده است
که مساحت سطح مستدیر قطعه کره مساوی مساحة دایره است
که نصف قطر آن مساوی خط مستقیمی بود که از قطب آن قطعه بمحیط
قاعده آورد پس از جدول جیب وتر قوسی از عظیمه که بقطب قطعه
گذرد ما بین قطب و محیط قاعده حاصل کنند و آنرا در قطر تحقیقی عظیمه
کره ضرب کنند منحط یعنی فروتر منزل اکثر از درجه بدقیقه یا از دقیقه
بثانیه آمده ضرب کنند نصف حاصل وتر تحقیقی بود پس نسبت قطر بمحیط
در وتر تحقیقی ضرب کنند و حاصل ضرب را هم در وتر تحقیقی ضرب کنند
مساحت سطح مستدیر قطعه حاصل آید اما مساحت محیط دایره صغیره
بران وجه است که جیب بعد ازین صغیره از قطب را در نصف قطر
تحقیقی کره منحط ضرب کنند و حاصل ضرب را در نسبت قطر بمحیط ضرب
کنند محیط آن صغیره حاصل آید باجزای که محیط عظیمه سیصد و شصت
جزو بود و تفاضل میان دو سطح مستدیر از دو قطعه اگر کره سطح
مستدیر بود که دو دایره متوازی بآن محیط بود و بجهة مساحت
جرم کره میگوییم که ارشمیدس بیان کرده است که چون ثلث نصف
قطر کره در مساحت سطح کره ضرب کنند مساحت جسم کره حاصل آید
و بدانکه در مساحت این دو اجرام متعارف آنست که بفرسخ
کنند و فرسخ دو نوعست فرسخ طولی و فرسخ سطحی اما فرسخ طولی مقدار
دوازده هزار ذراعست هر ذراعی بیست و چهار اصبع و هر اصبعی مقدار

[حاشیه:] ... که نصف قطر را در نصف محیط ... دایره ... ضرب ... قطر را ... دایره ... اربعة امثال ... دایره ... سطح کره ... حاصل ...

ششش عرض شعیر معتدل و قطر ارض و اقطار کواکب و ابعاد آن
و حجم افلاک و محیطات و دوایر ارضی و فلکی و غیر آنرا بدین فراسخ
مساحت کنند اما فراسخ سطحی سطحی مربعیست که هر ضلعی از آن
یک فرسخ طولی بود و چون فرسخ طولی دوازده هزار ذراعست چون مربع
سازند یعنی در نفس خودش ضرب کنند فرسخ سطحی حاصل آید و این عدد
چهل هزار هزار ذراع سطحی باشد یعنی چهارده هزار و چهار صد تومان
ذراع و جریبی بعرف اهل مساحت سه هزار و ششصد ذراع سطحی است
و چون محاسب حساب کند بر و واضح شود که یک فرسخ سطحی چهل هزار
جریب است اما فرسخ جسمی با آن اجسام را مساحت کنند و چون
متعارف مساحت جرم ارضی است و در مساحت جرم افلاک متعارف
نیست تحقیق فرسخ جسمی در مساحت مساحت جرم ارضی مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی

[illegible]

بدانکه سطح ارضی کری است بحسب حس و جبال و تلال که
در سطح ارض هاست آنرا از کرویه حسی بیرون نبرد چنانچه دانهای
ارزن که بر سطح کره متصل شود که قطر آن یکذراع باشد بلکه نسبت
کوهها با کره ارض بسیاری کمتر است از آنچه ارتفاع اعظم
جبال دو فرسخ و نصف فرسخ است و در علم هیات مبرهن شده است
که نسبت ارتفاع اعظم جبال با نصف قطر ارض چون نسبه خمس سبع
یک شعیره است با قطر کره که یک ذراع باشد و بنا برین در مساحت سطح
ارض و تعیین دوایر بر و سطح ارض را بمنزله سطح مستدیر حقیقی گرفته اند
و چون معدل النهار را که منطقه فلک اعظم است قاطع کره عالم
فرض کنند در سطح کره ارضی دایره حادث شود و دایره عظیمه دیگر
در سطح ارض فرض کنند که بمبدا و منتهی عمارت گذرد و دو دایره عظیمه
اولیه باین دایره منقسم بدو قسم شود قسم فوقانی در اخط استوا گویند
و باین دو دایره سطح ارض بچهار ربع شود و دو ربع از آن در شمالی

دایره اولی بود و دو ربع در جنوب آن و یک ربع شمالی که فوقانی است ربع مسکون است
واز ربع جنوبی فوقانی نیز اندکی مسکون است و باقی سطح ارضی معمور دریاست
است نزد اکثر اهل هیات و بعضی گفته اند که آن ارباع دیگر نیز معمور است
در عجایب المخلوقات آورده اند که چون اسکندر ممالک ربع مسکون را
مسخر ساخت خواست که احوال بحار معلوم کند و بداند که بحر محیط در انجانب
ساحل دارد یا نه جمعی از مردم شجاع و کاردان را باین امر تعیین نمود و بکشتی
ماهر مایحتاج ایشان از ماکولات و ملبوسات و غیر ذلک تعیین نمود و ایشان
در کشتی نشسته بحر محیط در آمدند و بعد از آنکه کشتی سه ماه سیر کرد با بودن
باد بر وفق مراد بجمیع مردم در کشتی نشسته از پیش روی ایشان پیدا شدند
و چون ملاقات کردند بعد از زمان اندکی بکار رب انجامید و اصحاب اسکندر غالب
شدند و جمعی از ایشان را پیش اسکندر آوردند و چون لغت ایشان کسی را مفهوم
نمیشد هر یک را زنی بنکاح در آوردند و چون فرزندان پیدا شدند و بلغت
ابوین سخن میکردند گفتند که پدران ما میگویند که ما پادشاهی داشتیم که بلاد
روی زمین مسخر او شده بود و او را داعیه استعلام احوال بحار شد ما را
بجهة این امر تعیین نمود و مدت سه ماه در روی آب سیر کردیم تا آنوقت
که گرفتار شدیم و اکثر اهل علم بر آنند که این سخن اعتباری ندارد و خلاف
واقع است و بدانکه این ربع مسکون تمام معمور نیست بلکه در آن بحار
و جبال و براری و اراضی فارغه بسیارست

جمعی
از حکما اسلامی در زمان مامون ملعون بجهة تحقیق مساحت ارض بطلب
زمین هموار که آنرا مسافة معتد به باشد اشتغال نمودند تا در نواحی
موصل زمینی یافتند که مناسب مطلوب بود و آنرا [illegible]
از آن بآلات صحیحه ارتفاع قطب ظاهر معدل النهار معلوم کردند [illegible]
عبد الملک [illegible] با جمعی بجانب شمال متوجه شدند و بر خط نصف النهار

چندان سیر نمودند که یکدرجه ارتفاع قطب زیادت شد و علی بن عیسی
اسطرلابی با جمعی دیگر بجانب جنوب متوجه شدند هم بر خط نصف النهار
سیر مینمودند تا ارتفاع قطب یکدرجه کمتر شد و چون آن هر دو مسافت را
مساحت نمودند هر یک نوزده فرسخ بود تقریبا پس معلوم شد اینکه
مقدار یکدرجه از محیط عظیمه ارضیه نوزده فرسخ است چه نسبت درجات دوایر
عظیمهٔ ارضیه چون نسبت درجات دوایر عظیمهٔ فلکیه است و قدما
حکما که بتحقیق این امر بعمل وجه مذکور اشتغال نموده اند مقدار یکدرجه عظیمه
ارضیه را بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخی یافته اند و اکثر اهل هیأت
قول قدما را معتبر دارند چه تحقیقات ایشان در اغلب بصواب نزدیکتر است
پس بنا بر قول ایشان میگوییم که چون بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ
در سیصد و شصت که عدد اجزاء دایره است ضرب کنند هشت هزار
فرسخ حاصل شود و این مقدار محیط عظیمه ایست که بر سطح کرهٔ ارض باشند
چون آنرا بر ثلثه قسمت کنند حاصل آید قطر ارض
دو هزار و پانصد و چهل و شش فرسخ و دو خمس و نصف و سدس فرسخی
پس چون نصف آنرا در نصف محیط عظیمهٔ ارضیه که چهار هزار فرسخ است
ضرب کنند حاصل آید پانصد و نه تومان و دو هزار و نهصد و شصت و شش
فرسخ و ثلثان فرسخی و این مساحت سطح عظیمهٔ ارضیه است و مساوی مساحت
ربع سطح ارض است و اربعهٔ امثال آن مساحت تمام سطح ارض است
و سابقا معلوم شد که هر فرسخ سطحی چهل هزار جریب است پس اگر محاسب خواهد
تمام سطح ارض را بجریب معلوم تواند کرد
بدانکه دایرهٔ عظیمه که بسمت راس موضعی و بقطب معدل النهار گذرد و آنرا
دایرهٔ نصف النهار آنموضع گویند و قوسی را ازین دایره که ما بین سمت راس
و معدل النهار بود از جانب اقرب عرض آن موضع گویند و مساکن خط

استوارا عرض نباشد زیراکه معدل النهار بسمت راس آن مساکن میگذرد
و در خط استوا همیشه شب و روز متساوی بود و ابتداء عروض از خط
استواست و در اینجا و در مواضعی که قریب بآنست سالی هشت فصل باشد
دو ربیع و دو صیف و دو خریف و دو شتا و درختان در سالی دو بار میوه
بار آورند و ابتدا ربع مسکون از خط استواست و انتها آن مواضعی است
در جانب شمال که قطب معدل النهار آنجا بر سمت راس بود و در آنموضع شش ماه
آفتاب بر روی زمین بود و شش ماه در زیر زمین و تمام سال آنجا یک روز
بود و یکشب و در جنوب خط استوا عمارات متفرقه است و آن بغایت
کم است و نهایت عمارت موضعی است که عرض شمالی آن شصت و شش
درجه و نیم بود و در آنموضع شش برج که اول حمل منتصف آنست یکبار طلوع
کند و طلوع آن شش برج دیگر بطریقی باقی معموره بود و شش برج که اول
میزان منتصف آنست یکبار غروب کند و آن شش برج دیگر بطریق معهود غروب
کند و از نهایت عمارات تا نهایت ربع مسکون بروج بر چهار قسم شود یک
قسم ابدی الظهور بود که دایما ظاهر بود و یک قسم ابدی الخفا که هرگز ظاهر نشود
و یک قسم بطریق معهود طلوع کند و یک قسم دیگر معکوس طلوع کند آخر او
پیش از اول او طلوع کند و آخر حمل پیش از اول او و هر قسمی که مستوی
طلوع کند معکوس غروب کند و آنچه معکوس طلوع کند مستوی غروب کند
و چون در قرب خط استوا عمارت کمترست آنرا داخل اقالیم ساخته اند
و ابتدا اقالیم از موضعی گرفته اند که عرض آن دوازده درجه و ثلثان است
و همچنین چون در حوالی نهایت معموره عمارت کمترست نهایت اقالیم
از موضعی گرفته اند که عرض آن پنجاه درجه و ثلثان است و همچنین
چون در حوالی نهایت معموره پنجاه درجه و کسری است پس از مبدا
مذکور تا منتهی مذکور بهفت قسم کرده اند چنانچه طول هر قسمی از مشرق

تا مشرق و عرض هر قسم با مقداری که از مبداء جنوبی آن قسم تا نهایت
شمالی او نیم ساعت درازی روز تفاوت کند و هر قسمی را اقلیم گویند و این
اقالیم متساوی نیست بلکه هر اقلیمی که بخط استوا اقربست طول و عرض
او زیادت از طول و عرض اقلیم العبد است و طرف جنوبی هر اقلیم اطولست
از طرف شمالی او لیکن طرف شرقی و غربی هر دو متساوی است و سبب
بهفت تقسیم آنست که در قدیم الایام پادشاهی بوده که هفت پسر داشته
هر یک قسم یک پسر داده و چون قسم اول و آخر نسبت با اقسام دیگر قلیل
العماره است مابین خط استوا و اول اقلیم اول داخل قسم اول داشته
و مابین آخر سابع و نهایت معموره داخل قسم هفتم تا تعادل حاصل آید
و بعضی گفته اند که هر قسمی را مناسب با تاثیر یکی از سبعهٔ سیاره یافته اند
از اخلاق مردم والوان و سایر نباتات و حیوانات و چون کواکب
هفت است اقسام نیز هفت باشد و ما این اقسام را بجا ورم و حدود
هر یک تعیین کنیم و مساحت هر قسم و مساحت اطراف آن ذکر کنیم
و در هر قسمی بعضی بلاد که در آن امر عجیب منقولست ایراد کنیم
جانب جنوب این قطعه خط استوا است
... چهار هزار فرسخست و جانب شمال او سه هزار و نهصد و دو فرسخ
و سه ربع فرسخ است و هر یک از طرف غربی و طرف شرقی دویست
و هشتاد و یک فرسخ و نصف فرسخ است و مساحت سطح این قطعه
صد و یازده تومان و شش هزار و هفتصد و سی و پنج فرسخ و سدس
فرسخ است و طریق این مساحتها از قواعدی که در مقدمه مذکور شد
معلوم شود اکنون بعضی از غرایب که درین قطعه واقع است ایراد کنیم
شهریست که شداد بن عاد بنا کرده و در مابین صنعا و حضر
موت دوازده فرسخ در دوازده فرسخست در مدت پانصد سال

بنای آن باتمام رسیده و صد وکیل تعیین بوده و هر وکیلی هزار صانع
و عامل داشته اند و سیصد هزار عمله دران بنا کرده بوده اند و از چهل
فرسخ مسافت آب باینجا آورده بوده و خشتهای آن از زر و نقره بوده است
و در انهار آن عوض سنگ ریزه یاقوت و زمرد و سایر جواهر بوده
و خاک آن مشک و زعفران و انواع تکلفات دیگر کرده بودند که ذکر آن
موجب تطویلست و بعد از اتمام آن با سیصد هزار کس و اهل بیت همه
متوجه آن شهر شدند و قبل از وصول بآن شهر صیحه از آسمان آمد و
تمام آن مردم و صناع و عمال همه هلاک شدند و حالا آن شهر از چشم مردم
پوشیده است و در زمان حکومت معاویه یکی از اعراب که او را
عبدالله بن قلابه گفتندی بآن موضع رسیده و او را مظنه شد که در خواب
می بیند و چیزی از یاقوت و جواهر از آن برگرفت و نزد معاویه آمد
و احوال آن شهر باز گفت تصدیق او نمود یکی از علماء یهود که بشرف
اسلام مشرف شده بود گفت که ذکر این شهر باین صفت و ذکر آنکه یکی
ازین امت بآنجا خواهد رسید در توریة مذکورست
شمال
آن یمن است و جنوب آن بیابان و شرقی آن بلاد نوبه و غربی آن
حبشه گویند که زنگی مغموم نباشد و سبب آن اعتدال دم قلب است
و بعضی گفته اند که خاصیت سهیل است که در اکثر لیالی سال آنجا مرئی
میشود و دران بلاد درختی است که چون برگ آن در آب اندازند
و فیل از آن بخورد مست شود و تواند رفت او را صید کنند و انیاب
او را در جنگ کار فرمایند و بارکنند و بچه گوشت و استخوان آن را صید
کنند
از بلاد یمن است نزدیک بدریا از شهرهای
قدیم است و در قدیم الایام ظرف سفالین یافته بودند در زیر زمین
و دران خوشهٔ گندم بوزن نیمی و هر دانه چند بیضهٔ مرغی از یکی مشایخ

آزنان پرسیدند کهنه این حاصل زراعت جمعی است از امم ماضیه که پادشاه
وامرا و وزرا ایشان عادل بودند و علما ایشان امین و اغنیا ایشان
سخی و عوام الناس ایشان متصف ببرکات این صفات محصولات
ایشان باین نوع نمو یافته و قصر شدید که در قرآن مذکورست و قوم عاد
آنرا بنا کرده آنجاست و قبر هود پیغمبر علیه السلام نیز آنجاست و در نواحی
آن چشمه آبیست که آنرا ماء الجنونه گویند هرکه از آن آب بخورد مخنث گردد
جزیره ایست در بحر هند هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و در آن
معدن یاقوت بود سرخ و زرد و سبز و معدن ذهب و فضه و الماس
و بلور و در آنجا کوهی است که آنرا جبل رهون گویند نزول آدم علیه السلم
از بهشت بران کوه بوده و اثر قدم او آنجا در سنگ فرو رفته و هر روز
در آن کوه باران آید چنانچه اثر قدم او شسته شود اعظم
بلاد یمن است لب تین و اشجار و میوه در آن بسیار است امراض در آنجا
کم واقع شود و آنجا نوعی از گندم است که در یک غلاف از آن دو دانه
باشد و آنجا کوهی است و بر سر آن کوه چشمه ایست که آب آن از جمیع
جوانب آن کوه فرو می آید و قبل از آنکه بزمین رسد منعقد میشود
و این شب یمانی است شهریست میان حضرموت و عمان و آن
که نوعی از کندر است از آنجا بسیار بلاد برند و غیرت در مردم ایشان
نباشد هر شب زنان ایشان در بیرون شهر آیند و با مردم اجنبی
تا نیم شب معاشرت کنند و ازواج ایشان آن احوال مشاهده میکنند
و مانع نمیشوند و با زنان اجنبیه صحبت میدارند شهری از کنار
مابین زنج و حبشه نهری عظیم دارد منشأ نیل مصر که آب او در تابستان
زیادت شود و آنجا سهیل نیک مرتفع شود و قطب ظاهر نبود
و هر شب آنجا مثل قبر قطعه ابر سفید پیدا شود و غایب نمیشود و در

بلد

یکموضع واقع است و حقیقت آن معلوم نیست یمن بعضی از بلاد یمن
خارج از اقلیم اول است در سالی آنجا چهار نوبت زراعت کنند
و هر زراعتی در دو ماه برسد و آنجا درسالی دو بار میوه آورد و آبادان
موضع شورست و ارض عاد در آن بلاد است و آنجا تمثال لعبتی بر
صورت سواری چون ماههای حرام درآید از آن تمثال آب بیرون
بیرون آید و حوضها از آن پر آب کنند و تا سالی دیگر کفایت کند
و چون ماههای حرام بیرون رود آن آب منقطع گردد و صاحب تحفة الغرائب
گفته است آنجا نهری است که در وقت طلوع آفتاب از مشرق بمغرب
رود و در وقت غروب آفتاب از مغرب بمشرق رود معرفت
اقلیم اول مبدا آن موضعی است که افق
آن دوازده درجه و چهل دقیقه باشد و غایت درازی روز دوازده
ساعت و چهل و پنج دقیقه بود جانب جنوب او سه هزار و نهصد و دو
فرسخ و ربع فرسخی است و طرف شمالی آن سه هزار و هشتصد و چهل
هشت فرسخ و سدس فرسخی و هر یکی از طرف شرقیه و طرف غربی آن
صد و شش و دو سه فرسخ و مساحت سطح این اقلیم سیصد و شصت
دو هزار و چهل و چهار فرسخ و نصف فرسخی است اما مواضعش
متصل است با علی عیذاب و معدن زمرد در کوهها آنجاست و
زمرد سبز اعلی از آنجا بسیار مواضع برند آنرا بمسموم دهند خلاص شود
و افعی چون در آن نظر کند حدقه چشم او از سر بیرون آید موضعی
است در یمن آنجا درختیست که از آن زهر میگیرند و از آن درخت
بکسی نمیدهند در هیچ موضع دیگر از آن درخت نیست چنانکه بلیله
در دیار مصر زمین واسعست شمال آن خلیج ابر است
و جنوب آن بیابان و شرقی آن بلاد زنج و غربی آن بلاد النوبه و جیوه

که او را زرافه گویند در آن بلاد هست سر او چون سر شتر است و شاخ
او چون شاخ گاو و پوست او چون پوست پلنگ و اظلاف او چون اظلاف
گاو و دنب او چون دنب آهو و گردن و دو دست او دراز و دو پای او
کوتاه چنین گویند که ضبع با ناقه جمع میشود پس حیوانی از و متولد شود که
بعضی از و مشابه به ناقه و چون این حیوان مذکر بود و با گاو وحشی
جمع شود زرافه حاصل آید   شهریست نزدیک بحر محیط سودان
شهر و دیوار ها و خانه های آن همه از نمک است و در های خانه ها نیز از قطعهٔ
نمک است که بجلد حیوانات آن را پوشیده اند و اراضی همه شوره زار است
باغ و زراعت نباشد و نمک از آنجا ببلاد سودان برند و بهمه تمام
بفروشند و از عجایب آنجاست که زمین آن همه شوره زار است
و آب چاه ها هم شیرین است   شهر بزرگیست از بلاد سودان
بعضی مردم آن کافرند و بعضی مسلمان و کفار ایشان همه زن و مرد
برهنه روند و مسلمانان جامه های دراز پوشند بر وجهی که خادمان
دامن جامهٔ ایشان را برگرفته همراه میروند و آنجا حیوانیست که از
پوست او سپر سازند و خاصیت آن آنست که آهن اصلا بر آن
سپر کار نکند   در بحر چین است آنجا صنفی از آدمیان
اند هر یک چهار شبر و برهنه باشند و بر درختها بالا میروند و کلام
ایشان فهم نتوان کرد و آنجا درخت کافور و بقم بسیار است
و بیخ این درخت بقم که آنجاست تریاق لدغ افاعی است   رانج
در بحر چین است آنجا درخت کافور بسیار است چنان بزرگ شود که
در سایهٔ یک درخت صد سوار می تواند ایستاد و آنجا صنفی گربه است
که بال دارند چون بال خفاش و می پرند و دابهٔ زباد آنجا بود
و طوطی آنجا بسیار بود و مرغی دیگر است آنجا که هواری گویند و او

نیز

هو

نیز سخن کند افصح از طوطی و آنجا کوهی است که در آن ثعبان باشند
که گاو و جاموس را فرو برند   در بحر چین است آنجا همه
زن باشند و مرد نبود و بعضی گویند که از باد آبستن شوند و همه دختر
زایند و بعضی گویند درختی است که چون از میوهٔ آن بخورند دختر
آبستن شوند   شهر بزرگیست در جنوب مغرب نزدیک ببلاد
سودان نهری عظیم دارد بر کنار آن نهر باتین و نخل بسیار است
و اراضی که در آن زراعت می شود از هر جانب دوازده فرسخست و در
سالی تخمی از آن زراعت کنند چه اگر زیادت زراعت شود محصولات
آن کسی نخرد و اکثر مردم آنجا متمول باشند   در نهایت بلاد
زنج است آنجا مرغی است که او را خواری گویند و سخن کند بلفظ فصیح
درست تر از سخن کردن طوطی لیکن زیادت از یکسال او را عمر نباشد
و در آن موضع طوطی با اصناف باشد سفید و سرخ و سبز مردم آنجا خانه ها
دارند که مگس نخورند و زعم ایشان آنکه مداومت بر خوردن آن زهر است
از بلاد مصر است و مستقر ملک آنجاست شهر بزرگیست
و قطر آن مسافت یک روزه راهست صاحب صور اقالیم گفته است
که ارتفاع سور آن نود ذراع است و بر سر آن سور نهری عظیم است
که بشصت بخش میشود و هر بخشی از بالای یک دروازه پایین می آید
و بعضی از آن خارج شهر بزراعات و باغات میرود و بعضی دیگر
در شوارع شهر در می آید و هیچ خانه نیست که در آن آب روان نیست
و در آنجا فواکه بسیار و انواع طیب و انواع جواهر باشد و در های
خانه های ایشان همه آبنوس است و اکثر اهل آن کافرند منقوشست
که غلامان نیز ندو بر لوطیان وقف میکنند و آزاد از اهل سخاوت
میدانند   قریه ایست با رومیه از عجایب دنیاست که آنجا

ای سرخ قبا که هر قبا را تو شوم
من
در بند قبا نقل و شراب تو شوم
تو صبر کن که من حلال تو شوم
چون نافهٔ مشک در بغال تو شوم

شقی است نافذ که هرکس ولد الزنا باشد نتواند که از آن شق بیرون
رود — از بلاد چین است آب و هوای بغایت نیک دارد مرض
دران کم باشد و اگر مریض بآنجا درآید صحت یابد و چون آب بر
زمین آن ریزند رایحهٔ عنبر ازو جدا شود مردم خوب صورت دران
بسیارند مگس و زنبور و سایر هوام موذیه آنجا کمتر باشد — ولایتی
وسیع است و در اقلیم اول و ثانی و ثالث شرکت است گویند دران
سی و سه شهر است در مسافت دو ماه همراه آب و اشجار و میوه دران
بسیار است و در حوالی یکی از آن بلاد غدیر است هر سال یکنوبت مردم
بر کنار آب جمع شوند و اسبی دران غدیر اندازند و نگذارند که بیرون
آید و مادام که اسب دران غدیر باشد باران آید و چون باران بقدر
کفایت ببارد اسب را بیرون آرند و هر سال که این عمل نکنند باران نبارد
صاحب تحفة الغرایب گفته است که در بلاد چین طاحونه ایست که سنگ
اسفل آن متحرک است و سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس
و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید و آنجا که بر این چه نباشد — بیابانیست
میان عمان و حضرموت چون تاجران بران بگذرند و متوجه عمان شوند
آوازی میشنوند که فلان بن فلان بار و متاع کذا و بهار او چندین
درهم است چون بعمان درآید هیچکس آنرا از آن مبلغ زیادت نخرد
جزیره بزرگست نزدیک ببلاد زنج از عجایب دنیا نوعی از درخت
آنجا که در سالی سه نوبت انگور بار آورد هرگاه یکی بآخر رسد دیگری
پیدا شود — سه قریه است میان حضرموت و صنعا آنجا زراعت
یکنوبت آب میخورد و در یک زمین سالی سه نوبت زراعت کنند و ما بین
زرع شعیر و حصاد آن دو ماه باشد — از زمین یمن است در آنجا
درختی است که در ماههای حرام از آن آب بیرون می آید چندانکه همه

حوضها پر آب کنند و چون ماههای حرام بگذرد آب منقطع شود
مبدا آن موضعی است که در عرض آن
بیست درجه و نیم باشد و غایت درازی روز سیزده ساعت و ربعی و طرف
جنوبی آن سه هزار و هفتصد و چهل و هشت فرسنگ و سدس فرسنگی است
و طرف شمالی سه هزار و پانصد و چهل و هشت فرسنگ و نصف عشر فرسنگی و هر یکی
از دو طرف شرقی و غربی آن صد و پنجاه و شش فرسنگ و ثلثان فرسنگی
و مساحت سطح این اقلیم پانصد و هشتاد و دو هزار و شصت فرسنگ و سدس
فرسنگی است — از بلاد هند است صاحب تحفة الغرایب گوید آنجا صنمی
است مضطجع در بعضی سالها قایم شود و ازو صفیری صادر شود و آن دلیل
ارزانی نرخها بود و هر سال که این ازو واقع نشود دران سال قحط و گرانی
بود — ولایتی است در میان چین و هند و دران شهرها و قری
بسیار است اهل آن همیشه مسرور و فرحان باشند و بعضی را طرب و سماع
بسیار نماید معدن کبریت احمر آنجاست و آهوی مشک دران زمین بسیار بود
آنجا کوهی است که آنرا جبل السم گویند هر که بران کوه بگذرد او را ضیق النفس
پیدا شود بعد از آن بمیرد یا گنگ شود — از فرنگ قندهاریست
در کوهها آن سنگی است که چون آنرا در آتش اندازند هر حیوانی که
درو نظر کند انعاظ در بدن او پیدا شود و چنانکه ضعف آن شود که بوده است
چون از کنار آن آتش برود آن انعاظ زایل شود
در بحر هند است در آنجا صنفی از آنانند که رویهای ایشان بر سینهای
ایشانست و دران کوهی است که در شب بران آتشی عظیم نماید و در روز
بسیار دود و هیچکس نزدیک بآن نتواند شد — در بحر مغربست
صبر و دم الاخوین ازانجا آورند و صبر در غیر آن جزیره نباشد و آن صمغ
درختی است جمعی از حکمای یونان دران جزیره ساکن بوده اند و از

سقط

ایشان اجامردم اند و با غیر قوم خود مواصلت نکنند   ۲ دربحر هنداست
صندل و کافور ازانجا آورند گویند درین جزیره چشمه ایست که ازان آب برجوشد
و نقبه ای که در نزدیکی آنست فرو میرود و قطرها که برکنار آن نقبه می ماند سنگ
میشود و اگر در روز بود آن سنگ سفید بود و اگر در شب باشد سنگ سیاه
باشد   از بلاد ازبیقیا است اهل آنجا در معرفت آثار اقدام
مهارت تمام است بمرتبه که میان از قدم غریب و متوطن و میان از قدم
مرد و زن و از قدم دزد و بنده که گریخته فرق کنند   موضعی است میان
مکه و آن دوازده فرسخ هوای نیک دارد و گاه باشد که در زمستان آب
انجا یخ شود و در حجاز و غیر طایف آب یخ نشود و در انجا بساتین و نخل
و میوه بسیار است و مسجد عباس در انجاست و آنموضعی است که عبدالله بن الزبیر
محمد بن حنیفه را انجا محبوس ساخته بود و مردم بزیارت آنموضع بسیار روند
قلعه ایست از بلاد هند بر قله جبل و بر سر آن کوه آب بسیار و زراعات
و در حوالی آن صنمی از طلا است بر صورت قرنی چون در خانه که آن مرغ هست
طعام مسموم درآورند آب از چشم او روان شود و آن آب ببندد و سنگ
شود آن سنگ را بسایند و بر جراحات کنند مندمل شود و در غیر آن موضع
این مرغ نباشد و اگر آنرا بموضعی دیگر برند بچه بر نیاورد   از بلاد
یمن است بر ساحل بحر هند و آن در فضایی است که از هیچ جوانب
کوه با آن محیط بوده است در یکی از آن کوهها راهی بریده اند و به آن راه
در آنموضع می آیند و جبل نار در انجاست و چنین گویند که ناری که از اشراط
قیامت است ازانجا ظاهر خواهد شد و بئر معطله که در قرآن مذکور است در آن
موضع است و آن چاهی بوده است که سلیمان علیه السلام شیاطین را در آن
محبوس می ساخته است   شهر بزرگیست از بلاد بربر و آن دو شهرست
و سیزده دروازه دارد و در جانب غربی آن نهریست که بران سه هزار

طاحونه است

طاحونه است و در دو طرف این نهر قری و مواضع بسیار است و در داخل
شهر سفید و شصت چشمه است و در آن حمامی است که در داخل آن حمام
چشمه آبیست و در هر سرایی جوی آبیست و بر در هر سرا بستانی و در شرق
و غرب مثل آن شهری نیست   ناحیتی است از زمین هند و در
حوالی آن کوهی عظیم است و یک راه پیش ندارد و بران دروازه ایست
و از هیچ جانب دیگر در آن نتوان آمد و قریب هزار شهر و قریه و مزرعه در آن
ولایت است و زنان آن ولایت در غایت حسن و جمال اند و در
هر سر ماه و شرف آفتاب عید کنند و ثریا را تعظیم میکنند بر سبیل
عبادت و حیوانات را ذبح نکنند   از بلاد هند است صاحب
تحفة الغرایب گوید در انجا عمودی از نحاس است و بر سر عمود تمثال بطی است
از نحاس و در پیش این عمود چشمه آبیست پس چون روز عاشورا
شود آن بط بال ها بکشد و منقار خود در آن چشمه درآورد و آب آنرا
فرو برد بعد ازان از عمود چندان آب بیرون آید که یکسال آنمردم را
کفایت باشد   و آنرا یثرب گویند و آن در زمین سنگستان است
و از خصایص این بلده طیبه آنست که هر کس در آن درآید رایحه طیب بمشام
او رسد و عطرها در مدینه بوی بیشتر دهد از مواضع دیگر و ولید بن عبدالملک
در زمان حکومت خود بقیصر روم فرستاد و ازو طلب صناع نمود که مسجد
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم عمارت کنند چهل کس از صناع روم
و چهل کس از صناع قبط فرستادند و با ایشان چهل هزار مثقال طلا و مسجد را
عمارت کردند و ترتیب دادند و در وسط آن عمودها از آهن و اساس دیوار از
سنگ کردند و اسطوانات مسجد از سنگها بود و درکردند و سنگها را به ارزیز
محکم کردند و سقف آنرا منقش ساخته اند و مذهب و در روی حایط قبله آنرا

از رخام گرفته اند از زمین تا یک قد مرد و منبر آنحضرت را بمنبری دیگر
بپوشیده اند و در آنجا جایی است که آنرا بر بضاعه گویند هر مریضی که از آب
آن غسل کند شفا یابد   زادها الله شرفا در وادی واقع شده که
کوه بران مشرف است از جوانب و بناهای آن از سنگ سیاه و سفید است
در تابستان روزها گرم شود اما شبها هوا لطیف و معتدل بود و آب
خوردنی آن آب روان است و آب چاهها شور است و گویند در زمان
در اسفل مکه کاریزی جاری کرده اند که آب تنگی دارد و ابی درخت
و زراعت نباشد لکن در هر فصل سال میوه که در آن فصل می باشد در
بازار یافت میشود و بر صعود حرم مکه منارهای قدیم است گویند که از
بنای ابرهیم است علیه السلم و از عجایب حرم آنست که گرگ قصد صید آهو کند
در صحرا چون آهو بحرم درآید گرگ باز گردد و تعرض او نکند و مسجد حرام
در زمان خلیفهٔ ثانی بنا شده سراها که در حوالی کعبه بوده خریده اند
و مسجد بنا کرده و دیوار آنرا بلند ساخته بودند بقدر قامت مرد
و در زمان خلیفهٔ ثالث دیوار آنرا بلندتر ساختند پس عبد الله بن
زبیر آنرا عمارت کرد و اساطین رخام انداخت پس عبد الملک مروان
در ارتفاع حیطان آن زیادت کرد پس ولید بن عبد الملک عمارت
او و زمین آنرا زیادت کرد و بعد از آن ابو جعفر دوانقی و پسر او مهدی
در تحسین بنا آن و هیات آن مبالغه نمودند و طول مسجد سیصد و
هفتاد ذراع و عرض آن سیصد و پانزده ذراع و مساحت آن
سی و دو جریب و نیم باشد تقریبا و اساطین مسجد چارصد و سی
و چهار است و کعبه در وسط مسجد حرام است مربع الشکل و در خانه
از جانب مشرق است و از زمین بقدر قامت یکمرد مرتفع است
:.

زادها الله شرفا

دو در و مصراع دارد و طول او شش ذراع و ده اصبع است
و عرض آن سه ذراع و هژده اصبع و آنرا بصفایح نقره مطلی بذهب
پوشیده اند و طول کعبه بیست و چهار ذراع و یک شبر است و عرض
آن بیست و سه ذراع و یک شبر و ارتفاع آن بیست و هفت ذراع و حجر الاسود
بر رکن شرقی است نزدیک بدر خانه بر زاویهٔ دیوار و آن بمقدار
یک سر آدمی است و سیاه است و باقی آن که در دیوار است سفید است
و در زمانی که عبد الله بن زبیر عمارت میکرده طول حجر الاسود را معلوم
کرده سه ذراع بوده است و ارتفاع آن از زمین ده ذراع است
و ملتزم و میزاب بر وسط دیوار است و مقدار چهار ذراع از دیوار بیرون
آمده است و گشادگی و ارتفاع دو جانب از هر یک هشت اصبع است
و باطن او را بصفایح ذهب پوشیده اند و مقام ابرهیم سنگی
مربع الشکل است و اثر هر دو قدم ابرهیم علیه السلم بر آن سنگ است
و عمق اثر قدم هشت اصبع است و چاه زمزم در محاذات در
خانه است و قطر سر آن سه ذراع و ثلثان ذراع است پس دور آن
یازده ذراع و کسری باشد و عمق آن چهل ذراع است و از عجایب
کعبه است که مرغ در طیران خود بر بالای خانه نگذرد بلکه چون بمحاذات
خانه رسد بر یکجانب رود و چون باران بر یکجانب از دیوار کعبه بارد
ارزانی و فراخی در مواضع بود که در آنجا نبات است و کوه ابو قبیس آنجاست
و چنین گویند که هر کس بران کوه کله بریان خورد او را دران سال
درد سر نباشد و دیگر کوه ثبیر است بقرب مکه مردم بزیارت آن روند
بجهت آنکه گوسفندی که خدا از اسمعیل فدا داده علیه السلم بران کوه فرو
آمده است دیگر کوه حرا است مردم بزیارت آن بسیار روند

وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم قبل از بعثت درانجا عزلت
گرفته اند علیه السلام رنا جیتی است در زمین هند درخت فلفل انجا باشد
وآن درخت بغایت بلند است وهمیشه در پایین آن آب باشد
وثمره آن خوشها بود چون آفتاب برآید برگهای آن ثمره را بپوشد
چه اگر از آن نپوشد بعضی از آن دراک از حرارت آفتاب تلف شود وآن
درخت مباح می باشد چون باد آید خوشهای آن در آب افتد
مردمان آن را جمع کنند هر کس که خواهد شتر و تهتا از بلاد هند است
نی نیزه انجا باشد وچون آن نی خشک شود وباد آن را بهم رساند
وبسبب حرارتی که از حرکت آنها حادث شود آتشی پیدا شود وبسیار شده
که از آن آتش مقدار پنجاه فرسخ که از آن نی باشد سوخته گردد وخاکستر
آن را شیر بهره از آنجا بسیار ببلاد برند سرانده از زمین هند است زراعت
ایشان برنجست وشتر وکوهها در آن موضع باشد ودر هیچ موضع دیگر
نباشد هند ولایتی وسیع است طول آن مسافت سه ماهه است وعرض
آن دو ماهه وسند وهند دو برادر بوده اند از اولاد حام بن نوح ودر بلاد
هند انواع طیور وحیوانات غریبه واشیاء عجیبه است انجا گوسفندی باشد
که او را شش دنبه باشد یکی بر موضع معهود ویکی بر سینه ودو بر دو کتف او
ودو بر ران او وانجا مرغی بغایت عظیم است در بعضی از جزایر چون بپرد
نصف منقار او بمنزله کشتی باشد لهذا مردم کشتی سازند وبدریا درآیند
ودر بعضی مواضع آن صنفی از مار است که چون کسی را بگزند همچون میت
بی حرکت وبی خبر شوند واورا بر تخته چوب ببندند ودر آب اندازند او را
بر تخته چوب ببندند ودر آب اندازد آب اورا بموضعی دیگر برد که
دران دار الشفا ست او را معالجه کنند وبعد از مدتی بوطن خود باز آید

ودر بعض

ودر بعضی مواضع آن سنگی است که آن را جموی گویند شب آن را دران
موضع یابند وروز اصلا نباشد همه سنگها را بشکند وهیچ سنگ آن را
نشکند ودر افقی بلاد هند زمینی است که ریگ آن مخلوط است به
ریزهای زر سرخ ودران نوعی از مورچه است که جثه آن چند جثه کلب است
چون هوا گرم شود بسوراخها درآیند ومردم بیایند وآن ریگهای آن
مقدار که خواهند بتعجیل تمام از خوف این مورچها برگیرند وهم در ان بلاد
چشمه آبیست که آن را عین العقاب گویند چون عقاب پیر شود اولاد
او را بآن چشمه آورند واورا دران آب بشویند ودر آفتاب اولاد
بعد از یک لحظه پرها را او بریزند وپر نو برآورده بقوت جوانی باز آید

[illegible] مدار آن مواضعی است که
عرض آن بیست وهفت درجه ونیم باشد وغایت درازی روز
سیزده ساعت وسه ربع ساعت وطرف جنوبی آن سه هزار و
پانصد وچهل وهشت فرسخ ونصف عشر فرسخی است وطرف شمالی سه هزار
وسیصد وسی ودو فرسخ وسدس فرسخی وهر یک از طرف شرقیه وطرف غربیه
آن صد وسی وشش فرسخ وعشر فرسخی است ومساحت سطح این اقلیم
چهار صد وشصت وهشت هزار وچهار صد ونود ویک فرسخ ودو خمس فرسخی است

ابرقوه از بلاد فارس است واز عجایبست که باران دران
شهر نبارد مگر اندک ودر حوالی آن باران بسیار آید تا انجا که سور
آنست وگویند که آن بدعای ابرهیم خلیل است علیه السلام اخمیم از بلاد
مصر است بر شرقی نیل ودر غربی آن کوهی است دایم از آن آوازی
شنوند چون آواز آب وآواز شبیه بکلام انسان وهیچکس حقیقت
آن را ندانسته است ارزبان از بلاد فارس است قباد بن فیروز والد

نوشیروان عادل آنرا بنا کرده است و در کوه آن غاریست که از سقفهای
آن آب ترشح میکند هر سال پادشاه بحضور قاضی و اعیان آن شهر شخصی
برهنه را در آن غار میفرستند تا این آب را جمع کند و در شیشه کند و بیرون
آورد آن مومیایی سفید است هر سال قریب صد مثقال زیادت حاصل
نمیشود و در نزدیکی آن بر نهر طاب پلی بسته اند که یک طاق است
و عرض ما بین قائمتین طاق صد و هشت ذراع است و ارتفاع آن قریب
بدو نیزه است و در آن شهر چاهی است که قعر آنرا بریسمانها و ثقالات
امتحان کرده اند معلوم نشده است و از آن چاه آن مقدار آب بیرون
می آید که طاحونه بر آن میگردد و چاهی که یوسف را علیه السلام در آن انداختند
آنجاست و مردم بزیارت آن میروند و حواریان عیسی از آنجا بوده اند
اسکندریه شهریست مشهور است از بلاد مصر بعضی گفته اند که بانی
آن اسکندر ذو القرنین است که بند یاجوج و ماجوج بسته و در قرآن
مذکور است و بعضی گویند که بانی آن اسکندر بن فیلقوس الرومی است
که شاگرد ارسطو بوده و بر دین او و ما بین هر دو زمانی دراز بوده است
و حکما در آن شهر بسیار بوده اند و رصد بطلیموس آنجا بوده است
و از عجایب دنیا مناره بوده است اسفل آن مربع بوده از سنگ تراشیده
و طول آن نود ذراع و بر فوق این مناره مناره مثمن بوده که طول
آن نود ذراع بوده و بر فوق آن مناره مدور که طول آن سی ذراع
بوده است و بر سر آن مناره حکما آینه ترکیب کرده بودند که چون لشکر
روم بعزیمت جنگ ایشان بیرون آمدی در آن آینه مرئی شدندی
پس مردم آنجا بتهیه اسباب حرب مشغول شدندی یکی از مردم روم ولید
بن عبد الملک را فریب داد که خزاین ملوک ماضیه در زیر این مناره است

واز

و از غایت حماقت جمعی را با آن رومی بفرستاد و ایشان نصف آن
مناره چندان کندند و آن آینه از موضع او بر کنده شد پس آن رومی بگریخت
دانستند که مکری کرده است و از عجایب عالم عمودیست بر بیرون
اسکندریه چند مناری بزرگ و یک قطعه سنگست و قاعده آن بر سنگی است
مربع بزرگ و بر سر آن عمود سنگی مربع بزرگ دیگر مساوی سنگ
اسفل و آن از اعمال جن است یا قوم عاد اصطخر شهر قدیم است
از بلاد فارس گویند سلیمان علیه السلام چاشت در بعلبک خوردی
و شام در اصطخر آنجا نوعی از سیب است که یک نصف آن شیرین است
و یک نصف آن ترش انطاکیه شهری بزرگست از بلاد شام دور
آن دوازده میل است و مدور است و نصفی از آن بر کوه است
و نصفی بر زمین نرم و قطره دایره فاصله است سور آن سیصد و
شصت برج دارد هر برجی چون یک قلعه و در آنجا کنیسه ایست که
قبر یحیی بن زکریا علیهما السلام آنجاست و قبر حبیب نجار در مسجدیست
در وسط بازار آن و در آن شهر نوعی از موشی است که گربه با ایشان مقاومت
نتواند کرد انصنا شهری قدیم است از دیار مصر بر شرقی نیل و بسبب
اعمال بد اهل آن از حضرت حق سبحانه جمیع انسانات را هم سنگ ساخته
و حالا مشاهده کنند صورت زن که با زوج خود خفته و قصابی که گوشت
پاره میکند و کودکی در گهواره و رغیف در تنور و غیر ذلک همه سنگ شده اند
نعوذ بالله من ذلک اهواز ناحیتی است میان بصره و فارس
و آنرا خوزستان گویند صیف آن بسیار گرم شود و هوام و حشرات
کشنده آنجا بسیار باشد و ذباب چون زنبور بود و اکثر اوقات
آنجا امراض و بای باشد و هر غریب که آنجا رسد او را تبی عارض گردد
بامیان ناحیتی است میان غزنه و خراسان از بلاد غزنه آنجا چشمه ایست

از ان آب بسیار بیرون آید و رایحهٔ کبریت دارد صاحب جرب چون با کی
آب غسل کند شفا یابد   قریه ایست از قرای حلب انجا معبدی است
که چون بیماری شب در آن معبد باشد در خواب بیند که کسی او را میگوید
که شفاء تو در چه چیز است و این را بسیار تجربه کرده اند   شهری
قدیم است بقرب دمشق و آب انجا بسیار دارد و دران انجیر و خرما است
کراسیلین آن همه از رخام است و کوشک سلیمان و دیر الیاس و قلعهٔ
ابرهیم علیهم السلم همه انجاست و در قدیم اسم او بک بوده و اهل آن مشتغل بوده اند
بعبادت بنی اسرائیل که از اهل کنعان بودند و حالا مجموع اسم کن شهر شده است
شهریست از دیار مصر بر کنار نیل حکما انجا طلسمی ساخته اند که
چون تمساح از محاذات ان بگذرد بر پشت افتد و چنانکه منقلب شود
و همچنین بماند تا مردم او را صید کنند   شهریست در بحر جنوب قبر ارسطو
انجاست و نصاری آنرا زیارت کنند و باستشفا انجا روند ابن حوقل
مصری گفته است که در انجا مساجد بسیار است چنانچه در مسافت یک
غلوه زیادت از ده مسجد است ازان پرسیدم گفتند که اهل این شهر
از تکبر هیچ جمعی در مسجد آن جمعی دیگر نماز نگذارند   قریه ایست
بر دو فرسنگی بیت المقدس مولد عیسی علیه السلم انجا بوده است و دران
کنیسه که قطعهٔ نخل در انست گویند که از نخلهٔ حضرت مریم است که در
قران مذکور است و آب معموریه که نصاری فرزندان خود را بان آب
میشویند و اعتقاد دارند که تا بان آب نشویند نصرانی نشوند انجاست
شهری مشهور است از بلاد شام داود علیه السلم آنرا
بنا نهاده و سلیمان علیه السلم تمام کرده و در ان زمان در آن خانه بنا کرده
بودند و مصقول ساخته هر کس دران خانه در آمدی صورت خود را
دران خانه بدیدی صورت متقی سفید و صورت فاجر سیاه نمودی

و مسجد اقصی انجاست و در وسط مسجد سنگی بزرگست و از قدم پیغمبر ما
علیه السلم بر انست و رباط آنحضرت در شب معراج انجاست و محراب مریم
و محراب زکریا علیهما السلم هر دو انجاست و طول آن هفتصد و هشتاد و
چهار ذراع است و عرض ان چهار صد و پنجاه و پنج ذراعست پس مساحت
آن نود و هشت جریب و ثلثان جریبی بود تقریبا و اعمده ششصد و
هشتاد و چهار است و ولید بن عبد الملک بران سنگی که در میان مسجد است
قبهٔ عالیه بنا کرده و غرض او ان بوده که اهل شام تعظیم آن کنند
و از زیارت کعبه امتناع نمایند تا نباید که بر فضایل اهل بیت اطلاع یابند
و از بنی امیه بر گردند و در شهر بیت المقدس چشمه ایست که آنرا
نه سلوان گویند چون کسی غمگین باشد از ان آب بخورد غم او زایل شود
باذن الله تعالی   شهری بزرگست از بلاد فارس گویند دیوان
از انجهت سلیمان بنا کرده اند از سنگ سفید است و هوای نیکو دارد
مار و کژدم و حیوانات موذیه انجا نباشد و در بعضی بساتین او
انگوریست که هر یکدانه ازان ده مثقال است و نوعی از سیب است
که در آن دو سبز است و حسین بن منصور حلاج علیه الرحمه از انجا
بوده   آنرا ششتر نیز گویند از بلاد اهواز است شاپور انجا
سدی بسته از سنگ و آهن و از درازا امتداد آن قریب یک میل است و
ششتر بر موضعی مرتفع است و بسبب این سد آب بالا آمده و در گرد
ششتر میگردد و بر پشت در می آید و قبر دانیال پیغمبر علیه السلام انجاست
از بلاد افریقیه است و در انجا میوه هاست که در موضع دیگر
نیست بادام دو مغز نازک پوست و انار شیرین که تخم ندارد و بهی
بغایت بزرگ و خوشبوی و پر آب و عناب بزرگ هر یک چند جوزی
و بهاری چند نارنج و طعم آن تیز نیست   در بحر جنوب از ناحیه

۴۴

بو دا غدر حالان دا غدر
قاربا غوره بولا تاغدر
غریب مونده اولسه
غریب اچون کیم اغلادر

اندلس کوهی است و بران کوه کنیسهٔ در سنگ بریده اند و در انجا قبه ایست
و بر سر قبه غرابست و در مقابل آن مسجدی که بزیارت آن میروند
و هر کس انجا رسد او را ضیافت کنند پس بعد هر کس که انجا رسد
آن غراب سر در روزنهٔ آن قبه کند و بانگ کند پس صاحب کنیسه آنقدر
طعام آورد که همه را کفایت باشد   از بلاد فارس است شهری بسیار
آبست و از هر جانب انمقدار یک فرسنگ بساتین است آنرا اردشیر
بنا کرده و انجا چاهی است در فوق آن دیک مسین است سر نکون و در آن
ثقبهٔ ضیق است که آب گرم از آن بیرون می آید چندانکه چاه پر آب
میشود و آب بر میگیرند و بی دلو و رسن   از نواحی مصر است و مدینه
ملک ریان است که در زمان یوسف علیه السلم بوده و آنرا ریک گرفته و
سرها و دیوار قصر و منارهٔ آن ظاهر است و حایط آن قصر از [illegible]
است و در حایط غرفه ایست مشرف بر نیل و در آن غرفه در [illegible] که
از آن بجا از ظلم میرسند و بر دیوار آن غرفه مکتوب [illegible] یعنی یوسف
علیه السلم است   حلب شهریست خوش [illegible] از [illegible] آن کویند که ابرهیم
علیه السلم روز جمعه کوسفندی را انجا [illegible] ازاد بر فقرا قسمت
میکرده او انی زجاج از انجا باطراف عالم [illegible] و هیچ جا مثل آن نباشد
و در نواحی آن چاهی است که چون سک دیوانه کسی را بگزد قبل از گذشتن
چهل روز از آب آن بخورد شفا یابد   از بلاد شام است و هوای
نیک دارد انجا مار و کژدم کسی را ضرر نرساند و اگر جامه را از آب آن
موضع بشویند و بپوشند کژدم گرد آنکس نگردد و بر در مسجد آن صورتیست
نصف اعلی آن صورت آدمی و نصف اسفل آن صورت کژدم چون
قطعهٔ از طین پاک بران صورت نهند و از آن در آب اندازند و کژدم گزیده
از آن آب بخورد شفا یابد   از بلاد کرمان است صاحب صور

حمص

۲

اقلیم کوید که در اندرون شهر هرگز باران نباشد و در حوالی آن باران
آید والله اعلم   موضعی است در فارس از دارا بن فارس
عمارت کرده و انجا کوهی است از نمک سفید و زرد و سرخ و سبز از آن
ظروف و اوانی تراشیده اند و بر سبیل تحفه بمواضع برند و انجا
معدن زیبق است   آنرا بهشت روی زمین گویند بجهة
کثرت عمارت و بسیاری آبهای روان در مساجد و مدارس و منازل
و رباطات و حمامات آن باشد و مسجد جامع آن از عجایب عالم است
ولید بن عبدالملک آنرا عمارت کرده و هفت ساله خراج مملکت شام
در آن صرف کرده کویند شصت هزار مثقال زر سرخ صرف قنادیل
و فواکه صناع آن شده و بر در مسجد دو عمود است از سنگ در
غایت طول و عرض و آن از عمل اهل عاد است چه در وسع ابنای زمان
نیست نقل آن و اقامت آن   از بلاد کرمانست در کوه
آن غاریست که از درون آن آواز آب می آید و بخاری مثل دود
از آن بیرون می آید و بر حوالی در غار منعکس میشود چون بسیار
شود مردم آنرا جمع کنند و آن نوشادر خالص است   از بلاد
فارس است که آنرا سابور بن اردشیر بنا کرده چون مردم انجا رسند
روایح طیبه استشمام کنند بجهة کثرت ریاحین و از هار روایح میوه ها
گرمسیر و سردسیر هر دو باشد مثل خرما و ترنج و جوز و بادام
و غیر ذلک و قری آن متصل یکدیگر است چند روز در سایهٔ درخت
باید رفت تا از انجا بیرون روند   از بلاد خوزستانست بر کنار
دریا و صخره که موسی و یوشع علیهما السلم ماهی بریان نزد آن فراموش
کردند انجاست و آن ماهی بعد از انکه نصفش خورده بودند زنده شده و

نیشابور

و در دریا رفت و حالا از نسل او در آن دریا صنفی از ماهی است که
طول آن یک ذراع است بیشتر و عرض آن یک شبر یک چشم و یک نیم دو
یک نیم سایر بدن صحیح است و یک نیم باقی استخوان و شوک است
که غشاء رقیق از او پوشیده ناحیتی است بزرگ از آنجا استان
بن فارسی بنا کرده و هوای گرم دارد و طواحین بسیار که برباد
دایر است و آنجا ریگ را باد از موضعی بموضعی می برد و بعضی قری
و مواضع آن در ریگ منطمس میشود و قنفذ و سلحفات در آنجا
متعرض نشوند بجهت آنکه مار را میکشد و مواضع آن را مار بسیار است
و رستم که مشهور بشجاعت است از آنجا بوده و در زمان بنی امیه که بر
مرتضی علی علیه السلم لعنت میکردند ایشان لعنت نکردند تو فرد و از آ
باتشان رسانیدند از نواحی مصر است در مسجد جامع آن
سنگی سیاه است که بر آن علامتی است چون آنرا از آن مسجد برون
آوردند عصافیر بسیار در آن موضع در آیند و چون آنرا باز بمسجد برند
بیرون روند قصبه قری قوم لوط است و آنجا میاه و اشجار
بسیار بوده است و در این زمان مقلوب است و در آن زرع و گیاه
زوید زمین سیاه است منقوش بسنگهای سیاه اهل تواریخ گفته اند
که آن سنگها یی است که بر قوم لوط باریده است از قری
کرمان است در وسط آن حصاریست که در آن موش نباشد
و اگر موش را آنجا برند چون بر زمین آن رسد بمیرد منزل
انبیا و معدن اهل علم بوده است و اهل آن مشهورند باطاعت
حاکم خود هر چند که ظالم باشد و آنجا نوعی میوه هست و در بادیه
شام صنفی از آنجا است که شب برگهای آن چون چراغ روشنی نماید

و هر چند شب تاریکتر بود روشنتر نماید چون آن برگ را از درخت باز
کنند هیچ روشنی ندهد و جبل طور سینا آنجاست در قرب مدین و جبل
لبنان نیز آنجاست نزدیک بحمص و در آن کوه انواع میوه است
و ابدال در آن کوه بسیار باشند بجهت رزق حلال از بلاد
فارس است آب و هوای نیک دارد و شیراز بن طهمورث آنرا
بنا کرده و محمد بن قاسم بن عقیل پسر عم حجاج بن یوسف آنرا آبادان کرده
بعد از آنکه ویران شده بود اصحاب تواریخ گفته اند که هر کس که سال
بیشتر از اقامت کند امر معیشت بر او آسان گردد و سبب آن او را
معلوم نبود و در آنجا نوعی از زجاج است که لطف آن بغایت نیز رنگی
و لطف بغایت ترشش و صناع حاذق در آن بسیار باشند
و علما و فضلا و شعرا از آنجا بسیار بوده اند و قبر سیبویه نحوی آنجاست
ناحیتی است در ولایت مصر در جبال آن غاریست
که در آن موتی اند از آدمی و مرغ و گربه و سگ و غیر آن همه بعضی بجنب بعضی
کتان در حال خود هیچ تغیر در ابدان ایشان نیست و در آنجا سنگهای
خرد است مربع و بر آن نقشی است شبیه بسکه دراهم و دنانیر گفته اند
که آن دراهم و دنانیر قوم فرعون است که مسخ شده بدعای موسی
علیه السلم کما قال الله تعالی ربنا اطمس علی اموالهم جزیره ایست
از جزایر اهل مغرب مقابل افریقیه در آن بلاد و قری است
و معادن ذهب و فضه و نحاس و ارزیز و آهن و شب یمانی و زاج
و نوشادر و سیماب است و آنجا حیوانات گزنده و سباع
درنده نباشد و در صحرای آن زعفران بسیار باشد و در آنجا کوهی است
که آنرا جبل النار گویند شبها در آن کوه آتش بسیار مشتعل میشود
و روزها دخان بسیار و با وجود این قله آن کوه هرگز از برف

خالی نیست شهری است نزدیک بدمشق دراینجا حمامهاست که
بر سر چشمهای آب گرم بنا کرده اند و احتیاج باتش ندارد و قریه ایست از
اعمال طبریه که در اینجا عمارت قدیم است گویند سلیمان علیه السلم آنرا
بنا کرده اند والحق دران دوازده چشمه آب گرم است بغایت خوش
بوی هر یکی ازان مخصوص است بمرضی چون صاحب مرض بآن آب
غسل کند شفا یابد صاحب تحفة الغرایب گوید که در طبریه نهری
عظیم است که نصف آن گرم است و نصفی خنک و بیکدیگر آمیخته نشود
و قبر لقمان حکیم انجاست گفته اند هر کس که چهل روز آنرا زیارت کند
حکیم شود و اینجا هفت چشمه است که در هفت سال متوالی ازان آب
بسیار بسیار بیرون آید و در هفت سال دیگر خشک شود موضعی است
نزدیک بحلب آب و هوای بغایت خوب دارد و در اینجا هرگز عقرب نباشد
و اگر خاک آنرا بر عقرب بریزند بمیرد و نیز دیگر حیوانات موذیه
نباشد از اعمال حلب است اهل تواریخ گفته اند که نوب
آن سنگی است قایم چون آن سنگ را افکنند زنان انموضع
از غلبه شهوت دیوانه شوند و از جاها بیرون آیند و از مردان طلب
قضاء شهوت کنند تا وقتی که آن سنگ را قایم سازند
از نواحی مصر است بر کنار نیل و تختگاه فرعونست و عمارات
فرعون نیست و حالا در زیر ریگ منطمس شده گویند که درین موضع بوده است
که زلیخا پیراهن یوسف علیه السلم پاره کرده و درخت بلسان درین
موضع است و در موضع دیگر هر چند آنرا غرس کرده اند روغن ازان
حاصل نشده گویند چاهی است که این درخت را ازان چاه آب
میدهند و عیسی علیه السلم دران چاه غسل کرده و آن از خاصیت
این آبست و از عجایب دنیا انجا ستاده ایست از یک سنگ سرخ

منقوط

منقوط بنقطهای سیاه آنرا ز اسپیده اند مربع الشکل است
و طول آن صد ذرع است زیاده و ظاهرا که از عمل جن است و بر سر
آن غشاء ایست از مس و از تحت این غشاء قطرات آب ترشح
میکند و تا ده ذراع پایین می آید و ازان در نمیگذرد و بر موضع
سیل آن طحلبهای پیدا شده است و شب و روز این آب ازو
ترشح میکند ناحیتی است از ولایت دمشق که محیط است
بان از جوانب کوههای عالیه و دور آن هژده میل است و بساتین
و قصور و عمارات نیکوست و آب آن ازین کوههاست گویند که از
احسن بلاد الله است و آنرا از جنان دنیا شمرند شهری
بزرگست از افریقیه و از عجایب دنیا انجا دو اسطوانه است که جوهر
آنها معلوم نیست و هر روز جمعه پیش از طلوع آفتاب ازان آب
ترشح کند و در باقی روزها آن آب نیست بعضی آنرا از بلاد
هند شمرند و بعضی از زابلستان در جبال آن معادن آهن است
و قلعه مستحکم دارد و گفته اند که در نواحی آن برف آید و در ان
شهر برف نباشد و هلیله کابلی منسوب بانست انجا درخت هلیله
نباشد لیکن تجار هلیله را بان موضع می آورند و از انجا ببلاد دیگر
می برند پخته آنرا بکابل نسبت کرده اند و زعم اهل هند آنست
که ملک لایق شاهی هند نباشد تا کابل را مسخر نسازد ولایتی است
از جبال افریقیه گفته اند که ربع خط درین موضع مثل آن نباشد
بسیار دهست که یکمن گندم که زراعت کنند یا صدمن حاصل شود
ولایتی مشهور است شرقی آن مکرانست و غربی آن فارس و شمال
آن خراسان و جنوب آن بحر فارس شهر کرمان را کرمان بن فارس
طهمورث بنا کرده و انجا معدن توتیاست و در انجا نوعی از درخت است

چوب آنرا آتش نسوزد و درخت قطن و بادنجان آنجا اشجار عظیم میشود
و در نواحی آن موضعی است که چون سنگهای آنرا بعضی بر بعضی بمالند آتش
پیدا شود و در بعضی جبال آن ولایت سنگهاست که میسوزند چون هیزم
سرمین شهریست میان حلب و معره در جایی که آب ندارد و چاه کنده اند
دران مواضع قرب سی و سه ذراع تا آب رسیده و حوضها دارند که از باران
پر آب میشود و اصلا آب روان و آب چاه ندارد **کمرکر** قریه ایست از
اعمال حلب کوهی است آنجا که آنرا جبل السماق گویند دران سماق بسیار
باشد و چشمه آب گرم است دران کوه هر حیوانی که علقه متشبث بحلق
او شود چون ازان آب بخورد و در گرد آن چشمه بگردد علقه ساقط
گردد **کوهد** قلعه ایست بطبرستان از عجایب دنیا بعضی از اصحاب تواریخ
گفته اند که بلندی آن بمرتبه ایست که مرغ در طیران خود ازان بالاتر
نتواند رفت و ارتفاع آن از ارتفاع ابر زیاد است چنانچه گاه است
که بر قلعه آن باران نبارد و بر برج آن باران بود و این از جوامع حکایات
اهل تاریخست چه ارتفاع ابر بعضه زنخ نیز رسد چنانکه در کتب هیات
مبین شده است چگونه ارتفاع دیوار این قلعه از عده زنخ زیاده باشد
سعر قریه ایست در دیار مصر نزدیک باسکندریه اهل آن طویل
العمر باشند و در هیچ موضع کسی که عمرش اطول باشد از عمر آن مردم یافت
نمیشود **مصر** ولایتی مشهورست مسافت هر یکی از طول و عرض آن ولایت
چهل شبانه روز است و از جمله عجایب آن ولایت آنست که در بعضی
اراضی آن چون باران نباشد گیاه و زرع آن نیکوتر بود و اگر
باران آید ضعیف بود دیگر زیادتی آب نیل است در وقتی که نقصان آبها
باشد در سایر مواضع و مامون ملعون در وسط نیل مسجدی بنا کرده
و در جوار مسجد حوضی و دران حوض عمودی قایم ساخته از رخام سفید که

مصر از اینجاست

هو
بیچاره پاره پاره قاندر
ال اودرم پاره پاره قاندر
یانکه عجب خسته خسته
سن قلمن یار اقاندر
هو
بیچاره دیر یاد اوله
یا توکله یاد اوله
نور خرم گل تبسم
بلبل باغدن یاد اوله
م

طول

طول آن بیست و چهار ذراع است و منفذیست از نیل باین حوض
که آب در آن می آید پس چون شانزده ذراع آب بالا آید خراج بر
اهل مصر لازم سازند و اگر بر این زیادت شود تا بیست ذراع
دران سال محصولات بسیار بود و ارزانی بسیار شود چون ازان
بگذرد بسبب خرابی شود و دران بلاد گیاهی است که ازان ریسمان
کشتی سازند و چون مثل فتیله ازان لب زنند آنرا مشعل سازند
چون شمع بسوزد و بطیخ هندی آنجا بغایت شیرین شود و بزرگی
بمرتبه رسیده که یک شتر قوی طاقت حمل دو بطیخ ازان ندارد
و آنجا مرغی است سیاه و بزرگ و سر او سپید و از ماهی نیل میخورد
و از آنجا بموضعی دیگر نمیرود و او را عقاب النیل خوانند و در وقت ابتدای
طیران او با آواز بلند بلفظ فصیح میگوید الله فوق الفوق و هر کسی
آنرا می شنود و در بعضی نواحی مصر حوضیست که ازان در سنگ بریده اند
و چشمه ایست قرب بآن حوض که آب آن باین حوض می آید
چون حایض و جنب دست بآن آب کند آب چشمه بایستد
و آب حوض بدبوی شود و چون آب حوض را بیرون ریزند و آن
حوض را پاک کنند دیگر باره آب عود کند و دران بلاد کوهیست که
آنرا جبل المقطم گویند و معدن زبرجد است و دران کوه مقبره ایست
که هر میتی را که آنجا دفن کنند از هم ریزد و قبر روبیل بن یعقوب ع
و قبر الیسع ع دران جاست و از مواضع آن ولایت موضعی است
که آنرا طول گویند و آنجا غاریست و دران غار چشمه آبیست
که چون آب ازان چشمه بیرون آید و آنرا بر گل ریزند موشی شود
و از عجایب دنیا هرمان مصرست در محاذات فسطاط و هر یکی

ازین دو هرم حبسی است که از احجار عظام بنا کرده اند مربع القاعده
و مخروط الشکل ارتفاع راس آن مخروط سیصد و هفده ذراع است و چهار
مثلث متساوی الاضلاع با آن محیط است که هر ضلع از آن اضلاع چهارصد و
شصت ذراع است و سنگها را چنان بر هم ترکیب کرده اند که در آن هیچ
ارتفاع و انخفاض نیست و گویند که بران نوشته یافته اند بخط غریب
انی بنیتهما فمن یدعی قوة فی ملکه فلیهدمهما فان الهدم ایسر من البنا
و در بانی آن اختلاف است بعضی گفته اند که در قبری از قبور قدیم
صحیفه یافته اند که در آن اخبار وقوع طوفان نوشته بود و پیش از وقوع
طوفان بچندین سال پادشاه زمان که او را سوریت بن سهلوق میگفتند
بفرمود تا مقبره بجهة او بنا کردند و آن هرم شرقیست و مقبره دیگر
بجهة برادر او و آن هرم غربیست و بعد از وفات ایشان را آنجا
دفن کردند و غرض ایشان آن بود که از آب مقبرهٔ ایشان منهدم نشود
و در بالای آن مقبره در زیر زمین است و حالا ظاهر نیست و بعضی گفته اند
که بانی آن ادریس پیغمبر است علیه السلم و او عالم شده بود بنوعی با دلایل
نجومی بواقعهٔ طوفان پس هرمان را او بنا کرده و بجهة حفظ اموال
صحایف علوم و بر هر تقدیر بنای آن قبل از طوفان نوح بوده علیه السلم
در سنه خمس و اربعین و اربعمایه ملکیه گذشته از طوفان چهار هزار و
ششصد و بیست و پنج سال والله اعلم و از عجایب دنیا قنطرهٔ نهر سنجه است
که در دیار مصر است و عرض آن نهر سیصد ذراع است و آن قنطره یک
طاق است از سنگی تراشیده بنا کرده اند طول هر سنگی ده ذراع
و عرض آن پنج ذراع

مکران

ناحیه ایست نزدیک بارض هند صاحب
تحفة الغرایب گوید که در آن ناحیه نهریست که بران قنطره ایست از یک

سنگ هر کسی بران قنطره گذرد او را قی شود   مدینهٔ فرعونست گویند
اول شهری که بعد از طوفان در بلاد مصر بنا کردند آنست و آن نزدیک
بفسطاط است بعضی ارباب تواریخ گفته اند که از فرعون در آن شهر است
و فرشها و حیطان آن و از همه از یک سنگ تراشیده اند چنانکه ملتقی هیچ
در هم ظاهر نیست و بعضی از آثار آن درین زمان ظاهر است و از عجایب
دنیا کنیسه اسقف است در آنموضع که طول و عرض آن بسیار است و سقف
آن یک حجر است   از حدود شام است ارض آن یهود را قبول نکند و اگر
یهودی را در آن موضع در قبر کنند از قبر بیرون افتد و از عجایب آنست
که چون زن را ولادت واقع شود بعد از ولادت بکارت او عود کند
از اعمال فارس است و در جبل آن کهفی است که از سقف
آن آب تقاطر میکند اگر یک کس در آن غار رود چندان آب بیرون
آید که همه را کفایت باشد   ناحیتیست بقرب طبریه و اشتقاق
نصاری از آنست و اهل قریه مریم را علیها السلم تهمت کرده اند گویی آن
هیچ دختر که آنجا متولد شود بکر نباشد و در آنجا درخت ترنجی است که
ثمرهٔ آن بصورت زنی باشد که او را دو پستان و دو دست و دو پای است
و موضع فرج آن مفتوح بود   شهریست نزدیک بقیروان و راهی
از آن میرود بقسطنطنیه و در آن راه جویها قایم ساخته که اگر
در زمین در شمال آن روند زمین چون صابون تر باشد و آن
زمین فرو روند و هلاک شوند و بسیار لشکرها در آن زمین در آمده اند
که دیگر اثر از ایشان ظهور نیامده   صاحب عجایب الاخبار
گوید وادی است در زمین مغرب نزدیک بلاد اندلس در آن ریگی
چون آب میرود و هر کس در آن درآید هلاک شود یکی از سلاطین ماضیه آنجا رسیده

وحال آن ریگ او را معلوم نشده صورت سواری از نحاس فرموده که
کو ساخته اند و بر پیشانی آن صورت نوشته است لیس ورای مذهب
فلا یتکلفن احد المضیّ الی الجانب الآخر   قریه حبت ملوحی
است ریون بسیار بود انجا و چون موسی را علیه السلام وفات نزدیک
رسید سنگی که ازان دوازده چشمه روان میشد بجهة قبایل بنی اسرائیل
آزاد در کوهی ازان قریه در میان سنگ مسجد ساخت بعضی از اصحاب
تواریخ گفته اند که انجا رسیدم و آن سنگ را مشاهده کردم حجم کله
یک گوسفند است و در تمام آن کوه مثل آن نیست   از بلاد دیری است
خرما و نارنج و انار و انجیر انجا بسیار بود و از عجایب آنموضع آنست که
هرکس ساکن آن شود طحال او بزرگ شود   از بلاد ده رس است
نزدیک باصطخر و هراة خراسان نیست بساتین و اشجار و میوه‌ها دران
بسیار بود هر سال بوقتی که درخت عنبر اکل کند زنان ایشان را شهوت
غالب شود چنانچه تعرض بردان کنند هر سال دران وقت این حالت
پیدا شود چنانکه در بلاد در حوالی نوروز   قریه ایست بزمین فارس
در میان دو کوه انجا چاهی است که دایم ازان دخان بیرون می آید
و هرکس نزدیک ان چاه نتواند شد و اگر مرغ بر بالای آن چاه طیران
کند بسوزد و دران چاه افتد   جزیره ایست در بحر شام
دران شهرها و قریه‌هاست و انجا سباع و مار و کژدم نباشد و اگر سباع
و مار و کژدم دران جزیره آید همان زمان که استنشاق هوای ان کند
هلاک شود و انجا میوه‌ها بسیار بود و فستق در کوههای آن بسیار باشد
والله اعلم   مبداء آن ...
که عروض آن سی و سه درجه باشد و غایت درازی روز چهارده ساعت

و ربعی باشد و طرف جنوبی آن سه هزار و سیصد و سی و دو فرسخ و سدس
فرسخ است و طرف شمالی آن سه هزار و ششصد و چهارده فرسخ و هر یک از دو طرف
شرقی و غربی آن صد و هفده فرسخ و خمس فرسخ است و مساحت سطح این
اقلیم سیصد و هفتاد و هشت هزار و سی و هشت فرسخ و ربعی است و بعضی مواضع
که دران اقلیم است اینست که مذکور میشود   موضعی است نزدیک بساوه
بعضی از ملوک عجم بر نهری که قریب بانست قنطره بنا کرده است که همانا
در روی زمین گویند مثل آن نیست و ما بین این قنطره و ساوه زمینی است که
دران گل بسیار شود و سلطان پادشاه مقدار دو فرسنگ را سنگ
فرش کرده تا مردم رهگذر را ازان زحمت نشود   ولایتی است
مشتمل بر بلاد و قری و جبال و انهار بسیار و جبل سبلان کوهی است
دران بلاد نزدیک اردبیل و در عالم کوهی ازان بلندتر نیست و بران
قبر یکی از انبیاست و بر سر آن کوه چشمه آبست بغایت سرد و در اسفل
کوه چشمه‌هاست از آب گرم که بیماران بجهة استشفا آیند و شهر اردبیل دران
ولایت است و گویند هرکس بران نهر پیاده عبور کند چون پای خود بر پشت
زن حامله مالد در وقت وضع حمل بران آسان گردد و نهر زلو برانجاست
و آن نهریست که آب بسیار دارد و اگر سوار دران آب درآید آب
از سر او بگذرد و در موضعی که آرا مرند گویند بزمین فرو رود و ازان هیچ
اثر نماند و چون چهار فرسخ ازان موضع دور شود باز بروی زمین آید
و دران ولایت چشمه ایست که آب آن سنگ شود و چون قالب خشت
ازان آب پر کنند و یک لحظه بگذارند سنگی چون خشت حاصل شود
از بلاد طبرستان است از عجایب آنست که چون گوسفند درآید درانجا لاغر
شود هرچند او را تربیت کنند و بعد از شش ماه ازان همین استخوان
ماند   ... جیتی است از بصره دران انهار بسیار است

بمرتبه که آفتاب بر اکثر اراضی آن نیفتد و تری در میان اشجار مرئی نشود
و آنرا از جنان دنیا شمرده اند و آنها را آن ماخوذ از دجله است   ازبلاد
جبل است آب و اشجار در ان بسیار است آنرا شابور ذوالاکتاف ساخته
و در ان امرودی حاصل میشود هر یکی چند مثقال بغایت شیرین و پر آب
و در تمام زمستان آنرا تازه نگاه دارند و در نواحی اصفهان شهر کوچکی دیگر
هست که آنرا ابرکوه گویند   و آنرا ابرقوه نیز گویند باد در بی جوی رود
آنرا باکره آب بد دارد و هر غریبی که از ان آب بخورد عرق مدنی
او را پیدا شود و مردمی که در ان مقیم اند اکثر اوقات بان مبتلا باشند
و فضیل بن عیاض که از کبار مشایخ است از انجا بوده   از بلاد آذربیجان
است آب و هوای نیک دارد و بجوانب آن کوه محیط است و در دو فرسخی
آن کوهی بلند است هرگز بی برف نباشد مردم انجا اکثر غلیظ الطبع و بدخلق
باشند ابو حامد اندلسی گوید در بیرون آن شهر سنگی بزرگ است که شبیه است
بماهی زیادت از دویست من چون مردم محتاج باران باشند آنرا بر عجله
نهند و در شهر آورند باران شود و مادام که آن سنگ در ان شهر باشد
باران آید   شهریست بزرگ و آب و هوای نیک دارد و بجاری کم باشد
و مردم خوب صورت و خوش ذهن انجا بسیار باشند و سیب تا یکسال انجا
تازه بماند و گندم درانجا شش سال نخورد و سیب انجا بوی بسیار ندارد ولیکن
چون از انجا بیرون آرند بوی بسیار دهد بمرتبه که اگر در قافله باشد مردم
قافله همه رایحه آن استشمام نمایند شعرا و علما و ارباب فضل از انجا
بسیار بوده اند لیکن مردم انجارا بجهل منسوب سازند و در انجا مسجدیست
که هر کسی در ان مسجد سوگند بدروغ خورد عضوی از اعضاء او خلل
پیدا کند   دهی است از دهها ی بخارا ولادت ابو علی سینا از انجا
بوده بطالع سرطان و زهره و مشتری در سرطان و قمر و عطارد در سنبله

و مریخ

و مریخ در عقرب و آفتاب در اسد و راس و شهر بهانی در درجه طالع
چون ده ساله شده علوم غریبه تمام بدست آورده و در دوازده سالگی
فتوی نوشته بمذهب ابی حنیفه و در شانزده سالگی قانون طب
تصنیف کرده و چون بیست و چهار ساله شده هیچ علوم نبوده که او
تحصیل نکرده وفات او در همدان بوده سنه ثمان و عشرین و اربعمائه
هجریه عمر او پنجاه و هفت سال بوده   قریه ایست میان
اسفراین و جرجان در ان غار کوهی است که از ان آب بسیار بیرون
آید و اگر در وقتی از اوقات سال آب آن منقطع شود مردم جامها نو
پوشند و بدر آن غار روند و اهل ساز و خواننده ها انجا جمع شوند و بلهو
و لعب اشتغال نمایند بعد از لحظه آب بیرون آید   نام
قریه ایست بر کنار فرات و در زمان قدیم معمور بوده و حالا ویرانست
و در انجا چاهیست که آنرا چاه دانیال گویند یهود و نصاری انجا آیند
در اعیاد خود و مشهور آنست که چاه هاروت و ماروت است و سنگی
عظیم بر سر آن چاه است مجاهد و عیسی در زمان حجاج بانجا رفته و حجاج بوده
هر کسی را که موکل است بران چاه تا او دو ملک را باو نماید مجاهد
گوید که با آن شخص در ان چاه رفتم ایشانرا دیدم سرنگون هر یکی چند
کوهی و بندهای آهنینی برپای ایشان پس چون مجاهد دید ایشانرا گفت
الله اکبر چون این کلمه را شنیدند اضطراب عظیم در ایشان پیدا آمد چنانکه
نزدیک بود که آن بندها منقطع گردد   شهری مشهور است در انجا
معدن لعل و معدن لاجورد و معدن بجاده و معدن بلور است و از
عجایب انجا حجر فتیله است و آن مشابه بلوح است و چون آنرا در روغن
اندازند باتش مشتعل شود همچون فتیله ای سوزد و چون روغن آخر شود

ومحال مشتعل بماند و انجا سنگی دیگر باشد که چون شب در خانه باشد
اندکی روشنائی دهد [دامغان] شهریست بقرب همدان اب و اشجار و فواکه
بسیار بود انجا و در زمین آن زعفران خودروی بود و اصحاب تواریخ گویند
که در وقایع الایام لشکر بدر آن شهر آمد چون صباح شد حضرت حق سبحانه
همه را سنگ گردانیده بود و آثار آن تا این زمان باقی است [...]
نظام شهریست قرب بدامغان و از عجایب آن شهر آنست که انجا کسی عاشق
نشود و اگر عاشق بان شهر درآید عشق او زایل شود و آب آنرا چون
بر ناشتا بخورند بوی دهان زایل کند و در انجا رمد نبود و در فرع قائم کلیه
نجاست بخورند و نبود در انجا بوی خوش و رایحه مشک و عنبر و سایر طیبها انجا
در غایت بوی بود [...] شهری مشهور است در زمان اسلام بنا شده در انجا
خرما بسیار بود علما و مشایخ و اهل فضل از انجا بسیار بوده اند و دجله
و فرات در قرب بصره جمع شوند پس از شمال بجانب جنوب روند و آنرا جزر
گویند و پس از جنوب برگردد و باز بشمال روند و آنرا مد گویند هر شبانروزی
دو بار این جزر و مد واقع شود و از عجایب بصره آنست که در وقت رطب
بر نخلها زنبور بسیار جمع شوند و بر نخلها نشینند چنانچه نخلها سیاه شود
یک خرما را ضرر نرسانند و چون خرما بریده شود در پای نخلها زمین را بکاوند
و خرما و حشف را که باد ریخته پیدا میکنند و میخورند دیگر از عجایب آنست که
چون خرما بر درخت باشد یا در موضعی که آنرا خشک میکنند اصلا مگسی
بران ننشیند که سیاه شود [...] و آنرا مدینة السلام نیز گویند هوای
لطیف دارد و آبش بهترین آبهای عالم است و آن از بلاد قدیمه است ویرانه
شده بوده ابو جعفر دوانقی آنرا عمارت کرده مشایخ طریقت و علما و اهل
فضل از بغداد بسیار بوده اند چنانچه مشهور است و گفته اند که کسری آن شهر را

باقطاع

باقطاع غلام خود داده بود و او را بتی بود که او را میپرستید نام او
بغ آن غلام گفت که بغدادی یعنی اعطانیه الصنم و ازین جهة علما کراهت داشته اند
که آنرا بغداد گویند و بعضی گفته اند که بغ باغست یعنی بستان و داد
نام مردی است [...] و آنرا شبورغان نیز گویند شهریست میان هراة
و مرو و مزروعات و بساتین و آبهار روان بسیار دارد و ابوالحسین
نوری از کبار مشایخ و محیی السنه از کبار محدثین از انجا بوده اند [...] شهر
قدیم است از مشاهیر بلاد خراسان آنرا منوچهر بن ایرج بن افریدون بنا
کرده و در قدیم انجا خانه ساخته بودند صد ذراع و ارتفاع آن زیاده از
صد ذراع و آنرا بطریق کعبه تعظیم میکردند و بتخانه ایشان بود و ملوک هند
و چین بزیارت آن می آمدند و تحفهای بسیار می آورده اند و در زمان خلافت
خلیفه ثالث آنرا ویران ساخته اند و مشایخ طریقت و مجتهدان و اهل فضل
از انجا بسیار بوده اند [...] ولایتیست از اعمال موصل هر سال وقت
خروج گل درخت عنبر اشهوت بر زنان ایشان غالب شود و ازواج از
قضاء اوطار ایشان عاجز باشند و حیا از ایشان مرتفع شود و بر دم
بوض کنند و از غایت بی تحملی از قریه بیرون روند و بوادی روند که قریب
بآن موضع باشد و چند روزی آنجا توقف کنند تا این مرض برطرف شود
[...] ناحیه ایست نزدیک قیشر آنجا موضعی است که هر سال سه ماه متصل
برف و باران آید چنانچه قرص آفتاب در آن سه ماه مرئی نشود و غاریست
که در آن جسمی است بر صورت زنی چون مرض کسی متطاول شود او را آنجا برند
چون دست بر پستان آن جسم مالد سه قطره شیر از آن بیرون آید آنرا با
آب بیامیزد و بخورد مرض او زایل شود یا فی الحال بمیرد و از مرض خلاص شود
[...] از شهرهای قدیمه خراسانست بساتین و اشجار بسیار دارد
و حصاری مستحکم و خندقی وسیع و سه دروازه داشته و درین زمان
ویرانست و آب آن از رود هرات است و منصور عمار که از کبار اولیاء

باغ فاشنگ فاراسته
باغ فاشنگ الراسته
خال قدیم الراسته
منی بر کار درویش است
ال بودن الراسته

الجواب
باغ فاشنگ الراسته
قلم حکیم فاراسته
منی بر موی است
ال زلفک الراسته
م ر ح ا ل

وعلماء بسیار ازانجا بوده تبریز از بلاد آذربیجان است شهری مستحکم است بعضی از اهل
نجوم گفته اند که طالع آن شهر عقرب است و مریخ صاحب طالع آنست از جهت آنکه
آنرا بجنگ هرگز نگرفته اند و در فتنه چنگیز آفتی بآن نرسیده هوای نیک دارد
بیماری که در آنجا در آید صحت یابد و از جهت آنرا تبریز گویند و در نواحی
چشمهای آب گرم است که بیماران بسیار ازان شفا یابند جاجرم از شهرهای
خراسانست نزدیک باسفراین در حوالی آن چشمه ایست که چون کسی
را جرب باشد بآن آب غسل کند شفا یابد جبل اروند کوهیست مشرف
بر همدان و دران چشمه ایست که در وقت معین از اوقات سال
آب عذب در غایت خنکی ازان چشمه بیرون آید و چون آن وقت
بگذرد آن چشمه بی آب شود تا سال دیگر بهمان وقت و از امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که ان فی هذا الجبل عینا من عیون الجنة
و اشارت باین چشمه است چه هر بیماری که ازان آب بخورد شفا یابد
مردم بسیار بانجا میروند بجهت استشفا و از غرایب آنست که اگر مردم بسیار
باشند آب بسیار بیرون آید و اگر کم باشند آب کمتر بیرون آید
جبل بیستون کوهی است میان همدان و حلوان بغایت بلند و از اعلی
تا اسفل او املس است و در دامن آن کوه ایوانی از سنگ بریده اند
و در وسط آن ایوان صورت فرس کسری که آنرا شبدیز گفتندی
کشیده اند و آن اسبی است که پادشاه هند هدیه نزد کسری فرستاده
بود و هر چند برو سواری کردندی مانده نشدی و مادام که زین بر پشت
او بودی بول و روث بینداختی و چون لگام در دهان او بودی کف
بینداختی پس آن اسب هلاک شد و کسری بسیار ازان محزون شد
چون مصوران این صورت کشیدند کسری را از نظر دران تسلی حاصل
میشد دیگر صورت شیرین که معشوقه کسری بود نیز کشیده اند در وجهی که
حسن و ملاحت آن در دل اثر میکند صاحب صور الاقالیم گوید شنیده ام

که

که شخصی برین صورت عاشق شد چنانکه عشق او بدیوانگی کشید بعد ازان بعضی
آنصورت را خراب کردند تا کسی دیگر را مثل این صورت دست ندهد
جبل دماوند قریب ری است ارتفاع او بمرتبه ایست که مرغ در طیران
بذروه آن نرسد و بعضی گفته اند که از صد فرسخ راه مرئی میشود و
دران معدن کبریت بسیارست گویند کبریت احمر انجا بدست می آید
و دران کوه ثقبها بسیارست که دایم ازان دود بیرون می آید و در
حوالی آن ثقبها گوگرد اصفر متحجر میشود و چون آفتاب دران اثر کند
مشتعل شود جبل ساوه قریب بساوه است صاحب صور اقالیم گوید دران
کوه بالا رفتم چون یک تیر راه رفتم ایوانی ظاهر شد بغایت وسیع
چنانکه هزار کس دران توانند شد و از سقف ان چهار سنگ بر شکل
پستان عورات بیرون آمده و از سر سنگ آب متقاطر میشود و در
پیش این ایوان نقبه ایست که دو در دارد از اهل ساوه شنیدم
که ولد الزنا چون دران نقبه در آید ازان طرف بیرون نتواند رفت
و هر کس ولد الزنا نباشد باسانی بیرون رود جرجان شهری مشهورست
نزدیک طبرستان انرا یزید بن مهلب بنا کرده و دران جا میوه های بلاد سردسیر
و گرمسیر هر دو هست و در جبال و صحاری آن میوه ها اتباج و ریاحین
مختلفه بسیارست لیکن هوا عفن دارد و مردم غریب انجا رنجور و مریض
شوند و دران جا چشمه ایست که آنرا چشمه سیاه سنگ گویند و در راهی
که بآن چشمه میرود صنفی از کرمهاست چون کسی ازان چشمه بر گیرد و در راه
پای او باین کرم رسد آن آب تلخ شود جوسقه از قری همدانست
و قصر بهرام گور انجاست و آن از عجایب دنیاست قصری عظیم است
و منازل و غرف و بیوت بسیار دارد هر یکی سنگ کوهی بود که

گیلان است که بلغت بعضی جیلان میگویند

دران این عمارت را بریده اند و هیچ مفصل ندارد و بهرام گور از ملوک فرس بوده
چنین گویند که گور اندازی مثل او نبوده چیلان ولایتی است میان قزوین
و بحر خزر مسالک صعب دارد بسبب کثرت اشجار و دلمه و اشجار و چاه
انجا باران بسیار آید باشد که چهل شبانروز انجا باران منقطع
نشود صاحب صور اقالیم گوید که چون باران دایم شود و مردم ازان
ملول شوند و شب بانگ اشتغال شوند و بعد ازان بانگ سگ مردم
یک دیگر را بشارت دهند بانقطاع باران و این بسیار تجربه کرده اند
انجا برنج بسیار و ابریشم حاصل شود و شغل مردان ایشان زراعت
برنج است و شغل زنان ایشان ترتیب دود القز و چنین گویند که زنان
ایشان بغایت جمیله باشند حصن الطاق حصنی مستحکم است در طبرستان
و در زمان قدیم خزانه ملوک فرس بوده و آن ثقبی است در کوهی که
مسلک صعب دارد و چون دران نقبه در آیند مقدار مسافت یک میل
بغایت تاریک است و بعد ازان فضایی پیدا شود نزد شهری از کوه
و در وسط آن چشمه آبی است که آب از نقبه بیرون می آید و ازان
بنقبه دیگر فرو میرود و ما بین این دو نقبه ده ذراع است و از غرایب
آنست که نزدیک باین حصن طاق شبیه بدکانی است چون آنرا ملطخ
بنجاست سازند فی الحال ابر پیدا شود و باران باریدن گیرد تا
آنهنگام که پاک و شسته شود دامغان شهری بزرگ است ما بین ری
و نیشابور آب آن از کوهی می آید و صد و بیست قسم میشود و بر
صد و بیست قریه ازان آب میخورند و در حوالی آن شعب کوهی است
که در یک وقت از اوقات سال بادی ازان شعب می آید که بر هر
حیوانی که وزد هلاک شود و نادر باشد که ازان خلاص شود و در بعض

بیت

از

از کوههای آن چشمه آبیست که چون نجاستی دران افتد چندان باد
گرم و جرم خراب شدن عمارات بود و دیگری از قری آن چشمه آبیست
که چون خرقه ملطخ بخون حیض دران چشمه اندازند باد شود و در وقت
رفع خرمنها اگر باد کمتر باشد این عمل کنند دورق موضعی است نزدیک خوزستان
و آن ولایتی است ما بین بصره و فارس و دران موضع چشمهای آب گرم است
و انجا شعلها مشاهده میشود که ازان چشمها متصاعد میشود و آن
آبها در دو حوض مجتمع میشود یکی بجهة مردان و دیگری بزنان هر کس که
دران آب رود ازان انتفاع یابد و اگر لحظه دران آب بود اعضای
او مجروح شود و بسوزد یار بلد ناحیتی است میان شام و عراق دران
قری و مدن بسیار است و از عجایب آن چشمه درماسی است تو ب نفیس
و آنرا بسنگ و ارزیز محکم کرده اند و یک نقبه باز گذاشته اند و ازان
آب بسیار بیرون آید و اگر آن نقبه کشاده تر شود چندان آب
بیرون آید که این شهر از آب خراب شود بن الحجب دیری است
میان موصل و اربل هر کس که اصرع باشد چون بآن دیر آید شفا یابد
دیر سعید در غربی موصل است در ایام بهار در حوالی آن دیر ازهار
و ریاحین غریبه بسیار باشد و خاک آنرا در دفع الم لدغ عقرب
خاصیت عجیب است و اگر آن خاک را در سوراخ کژدم ریزند بمیرد
از شهرهای قدیم است آنرا رازین خراسان که از ملوک فرس است
بنا کرده و از جهة نسبت بان رازی باشد و اصحاب تواریخ
گفته اند که کرات این شهر از قتل عام و از زلزله ویران شده
و باز عمارت یافته و در زمان حکومت ابوجعفر دوانقی آنرا عمارت
کرده اند و بعد ازان کسی دیگر عمارت نکرده و گفته اند که هوای

ان دفعل غریف سهام مسموم است خاصه مردم غریب را و مشایخ کبار و افاضل
عالیمقدار ازانجا بسیار بوده اند ری شهری مشهورست هوای نیک دارد
و مردم خوب انجا بسیار بوده و انجا کوهی است که آنرا جبل هراو گویند و چنین گویند
که در روی زمین مثل آن نیست و هوای نهایت لطیف دارد و گیاهای آن بهم
ریاحین است در فصل ربیع بوی ریاحین آن از مواضع بعیده استشمام می نمایند
ابوریحان گفته است که درانجا کژدم نباشد الا در موضعی که آنرا مقبره طیر گویند
و چون کژدم ازان مقبره بیرون برند بهمان موضع باز آید سامره شهری
بزرگ بوده است در سنه احدی و عشرین و ستمائه هجریه مغول آنرا خراب کرده است
چنین گویند که در عمارت مسجد جامع آن پانصد هزار مثقال طلا خرج کرده است
و درین مسجد سردابه ایست که مشهورست بآنکه امام محمد مهدی علیه السلام انجا غایب
شده است و در زمان سلطان سنجر بر در این سردابه اسبی بسته بوده
که زین و لگام او از طلا بوده چون سلطان انجا رسیده پرسیده که این اسب
را چرا اینجا بسته اند گفته اند که تا بهترین مردم که ازین سردابه بیرون آید
آنرا سوار شود سلطان گفت بهترین مردم زمان منم و آن اسب را سوار شد
و برفت و بروی مبارک نبود چه دران نزدیکی اتراک غلبه کردند و مملکت از
دست او بیرون رفت و سامره را اتراک ویران کرده اند و بجای او ویرانست
ساوه شهری مشهورست انجا رود انهار و میوها بسیار دارد و در قدیم الزمان
بر کنار بحیره بوده و آن بحیره در شب ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه
خشک شده صاحب صور الاقالیم گفته است که بجهة لطافت هوا و طیب
خاک آن مردم خوب صورت و موزون الطبع و واقف بر قواعد موسیقی
بسیار باشند علما و اهل فضل انجا بسیار بوده اند و نیز گفته اند که انجا جمعی
پیدا شده اند که هر یک وحید عصر خود بوده اند مثل [illegible] الملک وزیر سلطان

خوارزم

خوارزمشاه و صاحب تدبیر و عالم بانواع علوم و مثل سعد غنی که بلند آواز
نیک داشته بشنود و دقایق علم موسیقی نیک میدانسته و در عرب یکجنس
صوت با و مثل می زده اند و مثل دیگر مصارع که اکثر بلاد را اسیر کرده
و هیچ مصارع با او مقاومت ننموده و غیر ذلک که تعداد آن موجب تطویل گردد
و از عجایب است که خار ترنجبین دران زمین باشد و هر سی سال یکنوبت
خار ترنجبین بسیار پیدا شود و تا سی سال دیگر ترنجبین نباشد ساوه
موضعی است از نواحی بیابان در کوهسار آن چشمهای آبست که چون کسی
نجاست دران اندازد آب آن جوشش کند و بسیار شود و در عقب او روان
شود و اگر باو برسد او را زو کرده غرق کند سراو شهریست از آذربایجان
میان تبریز و اردبیل و درانجا آبیست که چون مجذوم ازان آب غسل کند
شفا یابد و این بسیار تجربه کرده اند سمیرم موضعی است میان اصفهان
و شیراز دران چشمه آبیست با آن ملخ دفع کنند و آن عجایب دنیاست
و انچنانست که چون در موضعی ملخ پیدا شود ازان آب برگیرند بشرطی که
ظرف آب را در راه بر زمین ننهند و کسی که آن آب برداشته بود دران راه
باز پس ننگرد پس طیر سودانی که او را سار گویند تابع آن آب شوند
و ملخ را بکشند گویند هر یک ازان در روزی هزار ملخ تخمینا بکشد و عجبتر
آنکه ازین مرغان کسی در حوالی آن چشمه نمی بیند سناباد از قرای طوس
بوده و درین زمان ببرکات مزار حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا
شهر شده و آنرا مشهد گویند چون حضرت امام فوت شد مأمون
گفت تا آنحضرت را در جوار پدر او هارون دفن کرده اند در یک قبه
بعضی اصحاب تواریخ گفته اند که رشید در قبریست که مشهورست بآنکه
قبر رشید ملعونست و این از جمله تکرارها موهومست سنکاباد شهری مشهورست

بتوب موصل عمارت عالیه دارد و انجا حماماتست که هیچ جا مثل آن
نیست و گویند که کشتی نوح بران فرود آمده نزدیک باکنت اهل تواریخ
گفته اند که سلطان جلال الدین ملکشاه چون بانجا رسید کنیزکی داشت
که از و حامله بود او را در دو موضع حمل پیدا شد منجمان گفتند امروز ولادت
بد است اگر ولادت او در روز فردا واقع شود فرزند پادشاه
رفیع المقدار گردد بو نمود تا او را معلق نگاه داشتند تا روز دیگر که
سلطان سنجر متولد شد این موضع را بنام او باز خوانند سنجار
موضعی است نزدیک بهمدان اهل آن اکثر اکراد و قطاع الطریق اند
و طالوت ملک بنی اسرائیل از انجا بوده است گویند هیچکس آنرا بجنگ
نگرفته است و آن ببرکت دعای داود و سلیمان است علیهما السلم
که در حق آن موضع واقع شده گویند در آنموضع رعد و آب کمتر واقع
شود و انجا صنفی از کرم است که بکمال انگور باز آورد و بکمال میوه
دیگر که هر یک دانه چند جوزی باشد بغایت سرخ و آنرا ودع گویند
و حب الزلم که از ادویه باه است از آن موضع است و در موضع دیگر
نیست شهرزور از ولایت آذربیجانست در میان آن شهر
موضعی آبیست قریب بیکجریب و قعر آن معلوم نیست گویند که سلیمان
قریب چهار هزار زراع با نقابها در ان فرستاده اند به پایان
آن نرسیده و از عجایب است که هر چند سنگ و رعد بجانب
آن شهر اندازند در ان شهر نیفتد و اگر چند که نزدیک بسور آن باشد
و زردشت آتش پرست از انجا بوده و انجا آتشکده ایست که دائم
آتش میکنند و آتش ابدا نمی میرد و اصلا خاکستر جمع نمی شود
طبرستان ولایتی مشهور است و آنرا مازندران گویند و چنین گویند

ک

که یکی از ملوک عجم در زندان او گناه کاران بسیار جمع شدند وزیر
مصلحت چنان دید که ایشانرا بموضعی فرستد که آنرا آبادان کنند
باین موضع فرستاد ایشانرا و انجا درخت بسیار بود و طرفهای
بسیار دارد لیکن هوای بد دارد و انجا درختی است که چون قطعه
از چوب آن در آب اندازند ماهی که در آن آب بود بمیرد و جبل طارق
انجاست و انجا رکه ایست که تخت سلیمان گویند چون طلبیدنی
شود باران باریدن گیرد چندان ببارد که آنموضع شسته شود
گویند انجا صنفی از مرغیست چند فاخته و در ایام بهار ظاهر شود
و چون پیدا شود صنفی از عصافیر تابع او شوند و یک عصفور طعمه او
دانه و غذایی آورد چون آخر روز شود آن عصفور را بخورد
روز دیگر عصفور دیگر بیاید و ملازمت او کند او را نیز بخورد و همچنین
تا آخر بهار بعد از آن مرغ و اتباع او غایب شوند تا سال دیگر طمغاج
شهری بزرگست از بلاد ترک قری بسیار دارد و در میان دو کوه است
و یک راه تنگ دارد که بضرورت از ان راه باید گذشت چون
آن راه را بگیرند هیچ کس در نتواند آمد زنان و مردان موی زهار
ندارند و از غریب آنست که با زنان ایشان صحبت واقع میشود
هر نوبت به بکارت معاودت می نماید و انجا دو چشمه ایست یکی
شیرین و دیگری شور هر دو در یک غدیر جمع میشود و از آن غدیر
دو جوی آب روان میشود یکی شور و دیگری شیرین طیبه موضعی است
میان واسط و خوزستان آنرا شیث بن آدم علیه السلم بنا کرده
و از عجایب آن موضع آنست که زنبور در نیاید و اگر در آید هلاک شود
و نیز غراب ابقع و عقعق انجا در نیاید عبد الله ابار دیهی است
میان قزوین و همدان در ان چشمه آب گرم است که آب ازان می جوشد

مقدار قامت مرد چون تخم مرغ بر سر عمود آب نهند بران بایستد
و پخته شود از حرارت آن و این آب در حوضی جمع شود و بیماران چون
ازان آب غسل کنند شفا یابند **غرجستان** ولایتی است وسیع در طرف
خراسان که بجانب هند است و آب و هوا و خاکی نیک دارد و لیکن
سرما انجا سخت باشد و انجا عقبه ایست مشهور در یکجانب آن عقبه
زمینی است که هوای آن بغایت گرم شود و در جانب دیگر زمینی است
که هوای آن بغایت سرد شود و در بلاد غرجستان مرض کمتر باشد و
چشمه ایست انجا که اگر نجاست دران افتد باران شود یا برف و تا آن
نجاست از انجا بیرون نیفگنند از آن برطرف نشود **غزنه** ولایتی
میان هراة و غزنه و جبال بسیار دارد و آب و هوای نیک و در انجا
حیوانی است که آنرا سمندر گویند و آن حیوانیست مشابه موشی در آتش
می درآید و آتش اورا نسوزد و چون از آتش بیرون آید پاکیزه
شده باشد **عود** قریه ایست از توابع همدان و در حوالی آن بحیره ایست
چهار فرسنگ در چهار فرسنگ و در ایام خریف که مردم آن قریه مستغنی از آب
باشند آب دران بحیره سرد شود و چون بهار و تابستان شود و محتاج
شوند بآب آب را ازان باز دارند و آن همه نمک شود و از عجایب
آنست که اگر مردم را از نمک آن منع کنند آن آب بزمین فرو رود
و نمک نشود و اگر مردم را منع نکنند نمک شود و گویند این بجهة طلسمی است
که بلیناس ساخته دران موضع والله اعلم **فیروزآباد** میان همدان و حلوان
اهل تواریخ گفته اند که قباد بن فیروز انجا طاقی بنا کرده صد ذراع در
صد ذراع از سنگ تراشیده و آن سنگها را بمسمار آهنی
بر یکدیگر ترکیب کرده اند بروجهی که مفاصل آن هرگز پیدا نشود و در زمان
کسری تا پرویز ملوک روی زمین جهة ملازمت او جمع شده بر درگاه

مثل

مثل فغفور پادشاه چین و خاقان پادشاه ترک و داهر پادشاه
هند و قیصر پادشاه روم و گفته اند از مطبخ کسری تا این موضع صف
کشیده صحن و طبق بدست یکدیگر میداده اند **قزوین** شهری است
دو سور دارد و سور اصغر بنا شاپور است و سور دوم بنای هارون
رشید و دران مساجد بسیار است از جمله مسجدیست که دران
دعا مستجاب است و از غرایب دنیا باغهای قزوین است که در سالی یکبار آب
بیش نخورد و میوهای آن بغایت سیراب و لطیف باشد و انجا فضائی است
که آنرا مقابر میبود گویند و دران اثر قبر نیست چون چهارپایان درد
شکم گیرند بآن فضا آورند و او را بگردانند درد شکم او زایل شود و در
انجا مقبره ایست که قبر قبور مشایخ و علما و شهدا دران بسیار است
و شب مردم بزیارت آیند و همه کس نورها بینند که ازان قبور می آید
و بآن نور میبرود و مشایخ و علما و ارباب فضل از انجا بسیار بوده اند
قم موضعی است میان ساوه و کاشان و در سنه ثلاث و ثمانین
حجاج آنرا ساخته و نزدیک نمکساری است که هر کس ازان نمک
برگیرد و بهای آن انجا نگذارد چهارپای او لنگ شود و در قدیم الایام انجا
مار و کژدم بسیار بوده یکی از حکمای طلسمی ساخته تا مارها و کژدمها
بکوهی رفته اند که نزدیک بآنست و هیچکس بجهة آن بآن کوه نمی تواند
رفت **کرمان** شهریست در زمین ترک از ناحیت تبت و در انجا
چشمه آبیست که آهن و مس و سایر جواهر منطبعه را چون دران
چشمه اندازند بگدازد **کوکان** قریه است نزدیک بتومس و در قدیم
الایام انجا کژدم بسیار بوده بلیناس حکیم بفرموده تا شاه عمرانی
طلسمی ساخته و بعد ازان دران قریه کسی را کژدم نگزیده و هر بیده دیگر
خاک آن قریه را در آب کنند و کژدم گزیده را ازان آب دهند درد ساکن شود

واگر آن خاک کسی با خود دارد و کژدم بدست گیرد او را ضرر نرسد
اگر خاک آن قریه را بموضعی دیگر برند و دیوارها نه بآن گل کنند
کژدم بآن خانه در نیاید ماذران موضعیست میان سمنان و دامغان
و در بعضی جبال آن دره ایست که در یک وقتی از اوقات سال
ازان باد سخت بیرون می آید که هر حیوانی که برسد او را هلاک کند و
این دره قریب یک فرسنگ است و گشادگی او چهارصد ذراعست
و اثر این باد تا دو فرسنگ میرسد ماذربستان موضعیست نزدیک حلوان
آنجا ایوانی عظیم هست و در پیش آن ایوان اثر باغی عظیم هست گویند که
آن باغ بهرام گور بوده و از عجایب این ایوان آنکه یک نصف که جانب
کوه دارد بران برف بسیاری افتد و بران نصف دیگر برف نمی افتد
مرو از بلاد خراسانست آزاد و القرنین بنا کرده در زمین هموارست
دران کوه کمترست و زمین آن شوره زارست و ریگ بسیار دارد
علما و فقها و مشایخ ازانجا بسیار بوده اند و بوزرجمهر حکیم ازانجا
بوده و آن شهر هیچ عیب ندارد الا آنکه عرق مدنی از آب آن پیدا
میشود ابواسحاق طالقانی گوید که در مرو بموضعی نشسته بودم با
جمعی مردم دیوار کهنه در آن موضع بیفتاد چند کله آدم ازان بیرون آمد
یک کله ازان شکسته شده و دندانها را او بریخت و یک دندان وزن
کردند ده من بود والله اعلم بصحته نصیبین شهری معمور هست
نزدیک سنجار آب و اشجار و بساتین بسیار دارد لیکن هوای بد دارد
هر غریبی که آنجا رسد بیمار شود و از خواص آن شهر آنست که آنجا غالب
نباشد و حاکم که آنجا آید ظلم بسیار کند نهاوند شهریست
نزدیک همدان از اولاد نوح پیغمبر علیه السلم بنا کرده در آنجا سنگی عظیم است
و در ان نقبه ایست مقدار یک شبر و هر روز ازان یک نوبت آب

مرو شاهجان

بیرون آید و زراعت بسیار ازان آب خورد و باز منقطع شود تا روز
دیگر و در بعضی از جبال آن سنگی بزرگست چون کسی را غایبی باشد
یا مریضی یا ازان چیزی دزدیده باشند شب نزدیک آن سنگ
بخواب شود احوال آن غایب یا مریض یا دزدیده در خواب ببیند
و نزدیک نهاوند جبل ایست در شعب کوهی چون کسی محتاج آب باشد
در شعب آن کوه درآید و با آواز بلند گوید که محتاج آبم و بعد ازان
بجانب زراعت خود روان شود آب از عقب او جاری شود و چون
زراعت او آب خورد نزد آن شعب رود و بگوید که آب کفایت و پای
بر زمین زند آب منقطع شود نیشابور از بلاد خراسانست جمع علما و فضلا
و مشایخ بوده هست و در آنجا معدن طین خوردنی است و مثل آن در هیچ
موضعی نیست و معدن فیروزه نیز آنجاست نینوا بود بلاد و قریه است
بر شرقی دجله نزدیکی موصل و یونس پیغمبر علیه السلم آنجا می بوده و تلی است
که دعای قوم یونس بران تل مستجاب شده آنرا تل توبه گویند و شب
جمعه مردم بزیارت آن تل روند صاحب تحفة الغرایب گفته است
که آنجا طاحونه ایست که همه ادوات آن از سنگ هست و چون طحان
خواهد که سنگ ساکن شود گوید اسکن بحق یونس سنگ ساکن شود
و چون فارغ شود گوید از شغل خود فارغ شدم سنگ در حرکت آید
واسط شهریست میان کوفه و بصره در سنه اربعین و ثمانین هجریه
حجاج ظالم آنرا بنا کرده و گویند سی و سه هزار کس را در زندان کرده است
که هیچ نوع ازیشان جرمی ظاهر نبوده و دیگر کسی بمذمه ایشان نبود
و آورده اند که صد و بیست هزار آدم در زندان او کشته شده اند
و بعد ازان در این شهر جمعی کثیر از علما و قرا و ارباب فضل پیدا شده اند
هری بفتح هاست و مشهور در السنه عوام بکسر هاست از اعظم بلاد
خراسان و در اطراف و جوانب آن آب روان بسیار است

نینا بود

و آنرا اسکندر بنا کرده در وقتی که متوجه چین بوده بآن موضع رسید
قری بسیار ربع و باد صبا دران موضع بسیار ربع موافق مزاج خود یافت
هوای آن مواضع را و نیز حصاری نداشته اند مردم را فرمود که شهری
بنا کنند و طول و عرض آنرا تعیین کرد و مقرر نمود که چون باز گردد آنچه
خرج کرده باشند عوض بدهد چون معاودت نمود گفت بران وعده که
کرده بودم بنا بکرده اند و اینها را چیزی نداد و دور آن قریب
بچهار دانگ فرسخی است و صاحب تقویم البلدان گوید که در قدیم چهار
دروازه داشته یکی بر جانب شمال و آنرا دروازه بلخ میگفته اند و یکی
بر جانب جنوب و آنرا دروازه سیستان گفتندی و یکی بر جانب مشرق
و آنرا دروازه غور گفتندی و یکی بر جانب مغرب و آنرا دروازه شیراز
گفتندی و هی حالا این اسما تغیر یافته و یک دروازه در جانب شمال
زیادت شده همدان شهری مشهور است آنرا همدان بن فلوج بن سام
بن نوح بنا کرده و در قدیم هر یک از طول و عرض آنجا چهار فرسخ بوده است و درین
زمان بر آن حال نمانده و آب و هوای لطیف دارد و دران اشجار و فواکه
بسیار است و لهو و طرب بر اهل آن غالب است بجهت آنکه طالع آن ثور است
و صاحب طالع زهره و از خواص آن شهر آنست که حزین دران شهر
در آید شادمان شود لیکن بلاهت در مردم ایشان غالب است و بلیناس
حکیم بر در آن شهر طلسمی از سنگ ساخته بصورت شیری بجهت دفع زحمت
و کثرت برف   موضعی است در سه فرسخی قزوین در آنجا کوهی است
صور جمعی کثیر از آدمیان و گوسفندان و سایر حیوانات دران کوه است
همه سنگ شده و گویند جماعتی بوده اند که حضرت حق عز و علا ایشان را
و اموال ایشانرا مسخ کرده است   شهریست محکم در جبال بدخشان
معدن فضه آنجاست و معدن دیگر است که از آنجا سنگی مشابه لعل برون
می آورند و لعل نیست صاحب صور الاقالیم گوید حکیم ناصر خسرو بانشاه

هو

نج بود و اهل بلخ با او بیرون آمدند و او بگریخت و این موضع را حصار
ساخت و آنجا عمارات غریبه بنا کرده از جمله حمامی است که از بی بدیلت
جامه خانه مربع است و آنرا منقش ساخته اند بصور حیوانات و دران حمام
پیدا نیست و بر حیطان آن جامه خانه بیست و چهار حلقه است هر حلقه را
که بکشند دری باز شود و قبه پیدا شود بر مثال جامه الا آنکه بر دیوار
هفده حلقه بود و هر حلقه را که بکشند قبه پیدا شود مثل قبه اول الا آنکه
بر دیوارها آن نه حلقه بود و هر حلقه را که بکشند قبه پیدا شود مثل قبه
ما قبل الا آنکه حلقها آن هفت بود و هر حلقه آنرا که بکشند دری قبه
در حمام باز شود و عالم لیغ این هفت در حمامی بود و اگر غیر حمامی از هفت
خود از این هفت در یکی بنفس خود بکشید خود را در جامه خانه ایلف
بیند و درین حمام از کسی اجره طلب ندارند و سطل و طاس و میزر و
هر چیز که محتاج الیه شود همه مهیاست و چون از حمام بیرون آید او را
طعام دهند هر کسی را بقدر حال او و این حمام اوقاف بسیار دارد
و بتصرف اولاد ناصر خسرو است و از عجایب این حمام آنست که همه
خانها حمام بیکجام روشن میشود و بر سطح این حمام کسی را نمی گذارند
و کسی عالم بطریق بنای آن نیست والله اعلم بحقیقت الحال
ابتدای آن موضعی است که عرض
آنها سی و نه درجه باشد و غایت درازی روز چهارده ساعات و سه
ربع ربع ساعتی و طرف جنوبی آن سه هزار و صد و چهارده فرسخ است
و طرف شمالی آن دو هزار و نهصد و هشت فرسخ و نصف فرسخی است
و مساحت سطح این اقلیم دویست و نود و نه هزار و چهار صد و
نود و سه فرسخ و نصف فرسخی از کسر و مساحت سطح این اقلیم دویست
و نود و نه هزار و چهار صد و نود و سه فرسخ و سه عشر فرسخی است اما مواضع

هو

صباح اولدی باده آسر
نورلفنک باده سر
فانموغز نکاه وضبدن
اخوردم باده سر

هو

صباح اولدی باده آسر
نورلفنک باده سر
دوست دن خبر گتور مشن
قوبان اولسون باده سر

آن اقلیم بربین و جراست هراقت شهری محکم است از بلاد جزیره نزدیک
دجله اشجار و بساتین بسیار دارد بعضی از اهل تاریخ گفته اند آنجا
کوهی است که در آن شکافی است و در آن شکاف شمشیری است هرکسی دست
در آن شکاف کند و قبضه شمشیر بگیرد آن شمشیر در اضطراب آید و آنکس
بلرزد و آن شمشیر آهن بخود کشد چون مغناطیس مکانی موضعی است
در بلاد روم و آنجا موضعی است که در آن جمعی از مقتولانند که جراحات
سیف و رمح در اعضاء ایشان ظاهر است و جابجا ایشان هیچ چیز
ایشان تغیر نیافته و هیچکس بر پا ایستاده پشت ایشان بدیوار است
گویند که جمعی از صحابه و تابعین بوده اند که در زمان خلافت خلیفه
ثانی شهید شده اند تبسیل(?) آنجا چشمه ایست که آنرا عین الفوات(?)
گویند هرکس در بهار از آب آن غسل کند در آن سال از مرض
ایمن شود و در قرب آن شهر چشمه ایست که آب از آن چشمه بر جوشد
و آواز آب از دور مسموع میشود و هر حیوانی که نزدیک بآن چشمه رسد
فی الحال بمیرد کسی است آنجا موکل که نمیگذارد که کسی بگرد آن چشمه رود
بیکانی(?) ناحیه ایست در میان آذربیجان و روم آنجا چشمه ایست
که آنرا عین الزراوند گویند چون کسی را چوب یا سلاح یا جراحتی
باشد یا استخوان او شکسته بود و بآن آب غسل کند شفا یابد
صاحب تحفة الغرایب گوید آنجا خانه آتش است که سطح آن از ساروج
و میزاب از نحاس دارد و در تحت میزاب حوضی بزرگ است از رخام چون
آتش در آن برافروزند و آب یخ بر سطح آن ریزند از میزاب بیرون
آید و در حوض رود باران چندان بباید که سطح آن شسته شود و آن
حوض پر آب شود اشبونه شهریست در اندلس بر کنار دریا و در حوالی
آن کوهی است و در آن کوه غاری است چون دریا موج کند و آب در آن

غار در آید آن کوه در نظر متحرک نماید که گاه مرتفع شود و گاهی منخفض و کوهی
دیگر است که در آن سنگهاست که در شب چون شمع روشنی دهد
از بلاد روم است شهر دقیانوس است و اصحاب کهف از آن شهر فرار
نموده اند و در میان شهر و کهف دو فرسخ است و در کهف بجانب حمات الغربی(?)
آفتاب در آن نیاید و هفت کس در آن کهف در آمده اند شش بالین(?)
بر پشت تکیه داده اند و یکی بر جانب یمین در پایین پای ایشان کلبی است
خفته و از اعضای ایشان و اعضای کلب هیچ نریخته و بر در کهف مسجدی است
که دعا در آن مستجاب است و در شب بر بالای آن کهف نوری عظیم
ظاهر میشود چنانکه آن شهر مرئی میشود ابله شهریست بر کنار بحر فرز(?)
از سنگ بنا کرده اند مستطیل است طول دیوار آن شش فرسخ است
و عرض آن چهارصد ذراع نوشیروان آنرا بنا کرده و درهای آهنین
بر آن نشانده و برجهاء بسیار دارد و در هر برجی مسجدی است
و این موضع نزدیک بنشیروانست و سد سکندر غیر اینست
موضعی است بناحیت فرغانه معدن زر و نقره است و در کوهی از
کوههای آن غاریست از آن بخاری بیرون می آید در روز همانند
دود است و در شب مانند آتش است و این بخار بر حوالی در آن غار
منجمد میشود و آن نوشادر است اندلس از بلاد مغرب است شهر قدیم
و قری معموره در حوالی آن بسیار است و در قدیم الایام بر شهر و قری
ربعی بوده و آن دوازده فرسخ در دوازده فرسخ است علماء و فقها
و اهل فضل آنجا بسیار بوده اند و مردم آن اهل علم و فضل را احترام
دارند قالم(?) شهریست باندلس و در حوالی آن کوهی است که آنرا
جبل الکحل گویند در اول ماه از آن کوه سرمه بغایت سیاه ظاهر میشود

معروف نامعلوم(?)

تا نیمهٔ ماه و چون نیمهٔ ماه بگذرد آن سرما نقص میشود تا هیچ نماند از الدوح
جمیع بلاد ترک را گویند در جانب مشرق است و مدآن در جانب عرض اقلیم
اولست تا اقلیم سابع صاحب تحفة الغرایب گوید که در زمین ترکستان کوهیست
که آنرا جبل الزکیه گویند و در آن قطعهای زر و نقره یابند انسان اگر از
قطعهای خورد برگیرند انتفاع یابند و گاه باشد که قطعهٔ مساوی راس گوسفند
یابند و اگر کسی قطعهٔ بزرگ برگیرد و بخانهٔ خود آورد موت و طاعون در آن
خانه پیدا شود و چون آنرا بمکان آن رد برطرف شود و اگر غریبی
آنرا برگیرد او را ضرر نرسد دیگر کوهیست که آنرا جبل کیلبیان گویند
هر مرغی که بر مسافت آن کوه طیران کند فی الحال بپرد و ابوریحان گفته است
که آنجا کوهیست که چو سنگهای آن برهم سایند باران پیدا شود صاحب
صور الاقالیم از بعضی تجار نقل کرده است که در بلاد ترک موضعیست که در آنجا
صنفی از حبوب زراعت ثمرهٔ آن چند بطیخ شود پس چون ثمرهٔ آن پیدا
شود در حوالی آن ۲ بزرگیاهها که نازک باشد زراعت کنند پس چون
آن میوه برسد پوست آن شق شود و سر بره از آن ظاهر شود
و از آن گیاه میخورد و چون گیاه تمام شود قوت گیرد و از آن بیرون آید
و همه اعضا دارد الا آنکه او را دنب نباشد ارمنیه از بلاد ارانست
و آن ناحیتی است میان آذربیجان و ارمنیه و آنرا انوشیروان عمارت کرده
و در آن حماییست که بغایت گرم است و آنرا بر بالای چشمهٔ آب گرم
بنا کرده اند و احتیاج بآتش ندارد و در آن شهر مسلمان و کافر زنج
و کفار را نگذارند که بآن حمام درآیند شهر قصبهٔ خارزم است بر کنار
جیحون اصحاب تواریخ گفته اند که یکی از ملوک بر جمعی مردم غضب کرده بود
بفرمود تا ایشان را بموضعی بعید از عمارات فرستند و ایشان ماهی

روبهان اولدیلر داغ ابراش
پلنکه بیلدی باغ ایراش
بزده بر قوشن ابدق
فلک اوردی دد اعدا عجب

ملک خوارزم

میگرفته اند و هیزم بسیار بوده معاش بر آن میگذرانیده اند پس آنرا
خوارزم گفتند چه خار بلغت ایشان گوشت است و رزم هیزم و در آنجا
بطیخ بسیار بی آب حاصل میشود بآن طریق که در حوالی آن خار زنجیخ
بسیار باشد پس در اوان بهار آن خار را در روی زمین بر نوع
آن اشق کنند و بزر خربزه در آن شق وضع کنند و از خاک بپوشند
آن بزر سبز شود و از آن درخت خار آب میخورد تا خربزه پیدا شود
در غایت لطافت و حلاوت قبوس از بلاد ترکست آنجا شعب
کوهیست که در هر سال سه روز از آن شعب صید بسیار بیرون می آید
و اهل آن در این سه روز صید بدست آورند و تا سال دیگر نشود دیگر
باب الابواب — صید نه بینند از بلاد ارمنیه است و بتوب آن از عجایب دنیا
بحیره ایست که ده ماه در آنجا ماهی و هیچ حیوانی ظاهر نباشد و در دو
ماه چندان ماهی ظاهر شود که بدست بگیرند و بسیار ببلاد برند
تبت بلاد واسعه است آب و هوای نیک دارد و اهل آن بطرب
مایل باشند و زعم اهل نجوم آنست که آن بلاد منسوب بزهره است
و چنین گفته اند که در بلاد روم شتر را تولد نباشد و در بعضی بلاد روم
چشمهٔ آبیست که چون نی در آن فرو برند بسوزد و در آنجا کوهیست
که آنرا جبل اوستان گویند در میان این کوه دره ایست که
هر کسی در آن دره بگذرد و در حال گذشتن نان با پنیر خورد
از گزیدن سگ دیوانه او را ضرر نرسد و اگر کسی را سگ دیوانه
بگزد از ما بین دو پای آن شخص بیرون رود از آن خلاص شود
بخارا — بخارا شهری مشهورست از بلاد ما وراء النهر و آنرا کیقاوس کیقباد بنا
کرده و بعد از آن که ویران شده آنرا تبع عمارت کرده و بعد از آن
اسکندر سوری مستحکم ساخته آنرا عمارتی عالیه بنا نهاده صاحب

تحفة الغرایب گوید که در حوالی سمرقند کوهی است و در آن چشمه ایست
در تابستان آب او یخ میشود و در زمستان بمرتبه گرم میشود که
چون دست در آن آب بنهند آنرا بسوزد بیط شهری بزرگست در
ماوراء النهر و در قدیم معمور بوده و آنجا کوهی است معدن زر و فیروزه
و آهن و کوهی دیگر است که سنگهاء سیاه دارد و همچون انگشت میسوزد
و خاکستر آن بغایت سفید است و ازان جامها شویند بغایت سفید میشود
ترکستان شهریست باندلس و از عجایبش آنست که در آن شهر هیچکس
پیدا نمیشود از وضیع و شریف که طبع او موزون نیست تفلیس شهریست
باندلس بر ساحل بحر بر ذیل و عنبر اشهب از آنجا آورند [illegible] اوقات
دریا آنرا بساحل اندازند و حیوانی از آن بحر بیرون می آید و خود را
در سنگها میمالد و پشمی ازو جدا میشود و بغایت نرم و برنگ زر
سرخ است مردم آنرا جمع کنند و ازان جامه سازند در غایت حسن
و این جامه را ازان شهر بیرون نمی گذارند جرجانیه مدینه ایست
باندلس از عجایب آن سیبی است که آنجا حاصل میشود و در آن سبز است
و هیچ جا مثل آن پیدا نمی شود ختلان شهری قدیم است از بلاد اندلس
هر اندرون آن شهر پشه نباشد و در بیرون شهر پشه بسیار بود و در
حوالی آن غاری است که در آن هیچ آتش ظاهر نیست و چوب هر چه
که در آن غار افکنند فی الحال مشتعل شود و بسوزد حلة شهری بزرگست
از بلاد اندلس و هوای آن در غایت لطافت است و در قرب آن سنگی
است که چون آنرا قایم سازند باران پیدا شود و چون آنرا بیندازند
باران بایستد لذم شهری قدیم است از بلاد اندلس و در آنجا کهفی است
و چون جامه یا چیزی در آن کهف درون فرستند باد آنرا بیرون
اندازد و بجانب علو بالا برد یکی از ملوک بنی امیه بفرمود تا آن

غار

روم

غار را پر کاه کردند و مردم بر در آن غار نشستند باد در زور آن کاه
آورد و آن مردم عاجز شدند از نگاه داشتن و هیچکس را معلوم نشد
که آن کاه بکدام جانب رفت شهری قدیم است باندلس
در کوه آن غاریست که از سقف آن قطرات آب میچکد و در حوضه
صغیره جمع میشود اگر جمعی کثیر ازین آب بخورند آن کم نشود و هم در
این غار ریتی است که هیچ تغییر درو پیدا نشده و معلوم نیست که چه کسی است
رومیه شهری عظیم است از بلاد روم و در آنجا حمامی است که بلیناس
حکیم بجهت قیصر بنا کرده است از عجایب دنیاست بچراغی که در زیر حمام
افروختن گرم میشود و نزدیک آن کوهی است که در آن مار بسیار است
طلسمی ساخته اند که ماران از آن کوه بیرون نمی آیند بمرقند شهری
بزرگست در اندلس گویند در آنجا انگوری حاصل میشود که یک خوشه
آن بوزن پنجاه رطل میشود و گندمی حاصل میشود که هر دانه از آن
بوزن مساوی صد دانه است از گندم متعارف صاحب صور الاقالیم
گفته است که آنجا درخت زیتونی است در کنیسه هر سال در یک
وقت معلوم گل بیرون می آورد و منعقد میشود در یک روز و دیگر
روز سیاه و رسیده میشود شاش شهریست در پایان
ولایت اندلس دور آن چهل فرسخ است و ارتفاع سور آن پنجاه
ذراع بعضی گفته اند که ذو القرنین آنرا بنا کرده و صحیح آنست که سلیمان
علیه السلام آنرا بنا کرده و عبدالملک بن مروان در زمان حکومت خود
بموسی بن نصیر که عامل بلاد مغرب بود از قبل او نوشت که برود و
احوال این مدینه را تحقیق کند و او از قیروان چهل و سه روز با
لشکر خود سیر کرد تا باین مدینه رسید و مردم را فرستاد تا بر در این
مدینه گشتند هیچ دری ندیدند پس متصل بسور آن بنای عالی بساخت

هو

وزد با بیها برهم ترکیب کرد وکسی را فرستاد تا بر سر سور رفت
پس دران شهر نظر کرد و بخندید وخود را دران شهر انداخت وچند
کس دیگر را فرستادند هم باین طریق خود را دران شهر انداختند
دو را آخر کسی فرستادند ریسمانی بلند در میان او بستند وچون بسر
سور رسید ومیل کرد که خود را دران شهر اندازد ریسمانرا بقوت
تمام بکشیدند تا آن شخص بدو نیمه شد وازان شهر اصوات هایل
بسیار شنیدند معلوم شد که ساکنان این شهر جن اند وهر کسی که
بر بالای سور می آید او را در انجا میکشند وهیچ چیزی معلوم نکردند
سیسیب (?) از بلاد آذربایجان است شهری قدیمست انهار واشجار و
اثمار بسیار دارد وبر تل بلندی که خارج آن شهر است رصد خواجه
نصیر بوده است باستعانت مویدالدین عرضی ومحیی الدین مغربی
وآنجا چشمه آبیست بغایت گرم که مریضان چون بآن آب غسل کنند
شفا یابند وچون آن آب ازان چشمه قدری دور شود سنگ شود
وانجا کوهیست که آنرا جبل زنجان گویند دران چشمه آب شوریست
که چون آرد بآن خمیر کنند بغایت چیز آن نیک آید وازین آب
منعقد میشود وسنگهای بزرگ ومردم در ابنیه آنرا بکار می برند
شتره از ولایت روم است بر ساحل دریا زمستان و
تابستان انجا باران باشد بر وجهی که نتوانند که غله خود پاک کنند
خوشها را در خانهای آورند ودر درون خانها پاک میکنند طرطوس
از بلاد روم است در انجا نوعی از پوستین می باشد که شپش در آن
پیدا نمیشود وچون او را بشویند از حال خود متغیر نشود طلیطله
از بلاد روم است در کوه آن چشمه آبیست که چون حیوانات ازان
بخورند متضرر نشود وچون مسافت اندک آب آن چشمه رود

سنگ

ها انجمن عزیز نسبی
عزیز نسب
ای خسون ...
کرم جیحون کور مسیم
... عزیز نسبی

هو

اختام ازاره قالدی
بیکان یارده قالدی
... آه
اسمدن یاری ایراق
کنیز درباده قالدی

طلیطله

سنگ محکم شود فتره موضعی بوده است در زمین روم قریب
بدریا ودران بلاد قری بسیار بوده و حالا آنرا تمام آب گرفته واز
عجایب آن زمین آن بوده است هر کسی دران زمین چیزی یاد
میگرفته او را فراموش نمیشده وچنین گویند که چون کشتی بآن
موضع رسد هر کس از اهل کشتی که او چیزی فراموش کرده باشد
او را یاد آید وازان موضع حکماء مشهور بسیار بوده اند والله اعلم
قیطرده (?) ودوقه مبداء آن مواضع است که عرض
آن چهل وسه درجه ونیم بود وغایت درازی روزها پانزده ساعت
وربعی وطرف جنوبی آن دو هزار وهفتصد وهشت فرسخ است ونصف
فرسخی وطرف شمالی آن دو هزار وهفتصد ویازده وخمس فرسخی وهر یک
از طرف شرقیه وطرف غربی آن هشتاد وهشت فرسخ وثلث فرسخی و
مساحت سطح این اقلیم دویست وسی وپنج هزار فرسخ وثلثان فرسخی است
ومواضع مشهور این اقلیم بزرگین وجه است جدونه (?) شهری بزرگست از
بلاد فرنگ وبناها آن از سنگ است وبانی آن وصیت کرده که زنان
دران شهر در نیایند وبنا بران وصیت زنان دران در نیایند وانجا
زر سرخ ونقره بسیار باشد چنانچه جمیع اوانی ایشان از زر یا نقره
باشد حواغه (?) از بلاد فرنگ است وچون اهل آن متاعی بخرند ثمن
آن بر آن بنویسند پس چون کسی را آن متاع مناسب باشد
آنرا برگیرد وثمن آنرا بجای آن بگذارد وخود در دکان بنشیند
وحارسی در دکان بگذارند مستطیله شهری عظیم است از بلاد فرنگ
انجا هیزم نباشد لیکن مرغزاریست که چون در تابستان آب
آن کم شود از گل آن بر شکل طوق قرصها بسازند ودر آفتاب
خشک کنند وآنرا در عوض هیزم می سوزند وآن هم خاکستر شود

وانگشت ازان حاصل نشود حصیصه شهریست نزدیک شروان دران
چشمهٔ عظیمی است از نفط و حاصل آن هر سال مبلغی کلی است و از
غرایب است که خاک آن حرارت ندارد و مردم در صحرا چون جانوری
صید کنند انبوبه از نی که مجوف باشد بر پوست صید محکم کنند و آنرا در
خاک دفن کنند و سر آن انبوبه را بیرون گذارند بعد یک لحظه تا بیت آن
تمام شود گوشت را بیرون آورند پخته شده باشد **ملطیه** قومی از
ترکند که ایشانرا لحیه نیست و سبلت نیست و پادشاه ایشان
همیشه علوی باشد از نسل یحیی بن زید و مرتضی علی را علیه السلم
بخدایی اعتقاد دارند و علامت پادشاهی که از نسل زید است
طول لحیه است و آنرا معجزهٔ آن پادشاه دانند در بلاد ایشان
زکوة نباشد و حیش بسیار بود **یوفان** طایفهٔ عظیم اند از
اتراک مشابه بسباع در سخت دلی و خونریختن و تعذیب حیوانات و نزد
ایشان حل و حرمت نیست و آفتاب را بخدایی پرستند
قومی از ترکند و اسب را تعظیم بسیار کنند و مردار میخورند و چون قوس
قزح ظاهر شود آن روز عید کنند و انجا سنگی است که آنرا حجر الدم گویند
چون بر صاحب رعاف یا بر او بندند خون ازو باز ایستد
قومی از اتراک اند ایشانرا پادشاه نباشد و محارم خود را نکاح کنند
و سهیل و جوزا و بنات النعش را عبادت کنند و شعری یمانیه را رب الارباب
گویند و دران بلاد دستگاه نباشد و سنگ فادزهر از انجا آورند
معرفت قرقیز قومی از ترکند اصحاب عقل و دانش بر کسی ظلم نکنند
و از دوام احتساب کنند و انجا مشکی است بغایت خوش بوی و چون
از انجا بیرون برند بوی ندهد و انجا کوهی است در و صنفی از مار است
که هر کس دران نظر کند بمیرد و این مار از این موضع بموضعی دیگر نروند

وصنفی

وصنفی از سنگست که چون صاحب حمی آنرا با خود دارد تب زایل
شود لیکن این نفع دران بلاد باشد و بس **ابولده** قومی از
ترکند بغایت ظالم و میان ایشان زنا و قمار بسیارست و زنان
و دختران و خواهران قمار کنند و مادام که در مجلس قمار باشند جایز است
که فدا بدهند و بازستانند و چون از مجلس برخیزند اختیار از دست
بیرون رود و انجا نهری است که دران ماران اند چشم هر حیوانی که بران
افتد بیهوش شود **اشت** قومی از ترکند نماز نمیگذارند روی بجنوب
و دران کلامی موزون میخوانند بجای قرآن و زحل و زهره را تعظیم
کنند و مریخ را شوم شمرند و انجا سباع بسیار بوده و دران نوعی از
سنگ است که بشب چون چراغ درخشد **اسطرخنت** جماعتی اند از اتراک
مسکن ایشان حلق باب الابواب است بعضی از ایشان سفید اند
و در غایت جمال و بعضی گندم گون اند و ایشانرا ترک اعرز خوانند و پادشاه
ایشان چون از چهل بگذرد او را عزل کنند و بکشند و گویند عقل او
ناقص شده بر مملکت نشاید کرد **باکوبه** قومی از ترکند که در جنگ
دلیرتر از سایر اتراک باشند و خواهر را نکاح کنند و اگر کسی زنا کند
زانی و زانیه را هردو بکشند و نزد ایشان طلاق نباشد و مهر زن تمام
مال زوج باشد و پادشاه را تجویز نکاح نکنند و اگر زن نکاح کند
او را بکشند **بلاد خزلخ** طایفه بسیارند از اتراک و بلاد ایشان نزدیک
بلاد صقالیه است و از اصناف بنی آدم هیچ صنفی از ایشان نجس تر
نیست از نجاسات احتراز نکنند و عادت ایشان آنست که چون
کسی دزدی کند او را بر درختی کشند و همچنان بگذارند تا بپوسد و از
هم بریزد **دیگاذ** نام جمعی بسیارند از اتراک و بناهای ایشان همه از
سنگ و چوب و نی است و دران صنفی است از سنگ سفید که چون

تَغَرُّق

که چون آنرا با خود دارند قولنج زا نفع دهد و سنگی دیگر است که چون آنرا زکاره
دشمن بمالند هیچ چیز از نکند بلاد صنفی ازان آنکه گوشت حیوان
ماده نخورند و اینجا صنفی از عنب است که نقشی ازان بغایت سفید است و نقشی
بغایت سیاه و نیز صنفی از سنگ است که چون در آب اندازند باران آید و هرکس
از هشت دسالکی بکذرد او را عبادت کنند مگر آنکه معیوب باشد و در آن بلاد
کوهی است و آن کوه حوضه ایست مقدار یک پسر راست و آن چشمه ایست
اگر لشکر بسیار ازان آب خورند مقدار یک اصبع از آب کم نشود
بلاد جبل از بلاد روم است شهریست بغایت بزرگ دور محیط آن
سیزده فرسخ است و در هر فرسخی سه دروازه است دو سور محیط
آن سیزده فرسخ است و هر فرسخی سه دروازه است و هر دو سور از سنگ
رخام و عرض سور هژده ذراع است و ارتفاع آن شصت و دو ذراع
و مابین هر دو سور دویست ذرع است و نهری در مابین هر دو سور است که
بر تمام خانها دوران میکند و عرض آن نهر بیست و سه ذرع است و دو
دروازه است از دروازها که یکی را باب الذهب گویند و دیگری را
باب الملک و مسافت مابین این دو دروازه چهار فرسخ است و در مابین
این دو دروازه بازاریست که اسطوانهای آن همه از مس است و سقف
آن نیز از مس است و در بالای آن بازار بازاری دیگر است و عمارت
عالیه و کنایس قدیمه بسیار است از جمله کنیسه ایست که هزار و دویست
اسطوانه از مرمر دارد و هزار و دویست اسطوانه از نحاس مذهب
طول هر اسطوانه پنجاه ذراع و هزار و دویست در دارد که از نحاس
اصفر ریخته اند و چهل در از زر سرخ و ابواب از عاج و آبنوس بسیار است
و صد و سی هزار زنجیر از زر سرخ آویخته که قنادیل ازان معلق است
و طول آن یک فرسخ است و همچنین عرض آن و دیگر طلسمات و اشیا

دیگر

دیگر در آن شهر هست که ذکر آن موجب تطویل است و اشیاء دیگر
اهل تواریخ گفته اند تا کسی مشاهده این شهر نکند عجایب آنرا تصدیق
نکند بلاد ختیان ایشان از اولاد یافث بن نوح اند و
و آن سد در مابین دو کوه عالیست و مابین آن صد فرسخ است و اساس
آن جدار بزمین فرو برده اند که تا به آب رسیده و آنرا از سنگ
و نحاس گداخته بر روی زمین آورده اند و بعد ازان آنرا از خشت
آهنین بالا برده اند هر خشتی یکذراع و نیم و ثخن آن یک شبر و
نحاس مذاب بجای طین بکار برده اند و ارتفاع آن جدار بنهایت
که با آن کوهها برابر است و آن مقدار مد بصر است و یک دروازه
دارد و باب آن دو مصراع است هر مصراعی شصت ذراع و ارتفاع
آن هشتاد ذراع و عرض عضاده آن باب بیست و پنج ذراع است
والواثق بالله که از خلفاء عباسیه بوده جمعی مردم را فرستاده
بوده بزمین مشرق تا آن سد را دیده اند و احوال و صفت
آن معلوم کرده اند و نزدیک باب سد حصاری است بیک فرسخ
در یک فرسخ که صناع آنجا مقام داشته اند و از بقیه خشتهای آهنین
آنجا هست که زنگ گرفته و بر هم متصل شده بجهة زنگ و آنجا جمعی
مقرر کرده اند که محافظت این دروازه میکنند هر جمعه ده سوار
آنجا آیند و مطرقهای آهنین بدست بقوت تمام آن در را میکوبند
و جمعی از یاجوج و ماجوج که نزدیک آن دروازه آمده اند
ازین آواز میگریزند بلاد جرجیس شهریست در نواحی باب الابواب
و آنجا چاهی عمیق است که آنرا چاه بیژن گویند و او از اسباب
بیژن را که پادشاه فرس بوده در آنجا بند کرده بوده
و سنگی عظیم بر سر آن چاه انداخته و رستم برسبیل سرقه آنجا بیامد

هو

ای نوزینک کوزین جمالنک
چلمش سنکوبخه مالنک

عاشق دور استمن صحی
اولسون یوز مونجه مالنک

وآن سنک را از چاه دور کرده و بیجن را بیرون آورده و مملکت
توس را با زیبر و بیجن قرار داده و بعد از آن از اسباب و لشکر او را
مستاصل ساخته و این سنک در حوالی آن چاه است هر کس بیند
تعجب میکند که رستم این سنک را چون برکرفته بلاد جبجر ناحیتی است
نزدیک به باب الابواب نوشیروان آنرا عمارت کرده آنجا زمینی است
که مقدار یک تک اسب در روز دخانی از آن زمین ظاهر میشود و در شب
آتش و چون چوب در آن زمین فرو برند میسوزد پس مسافران چون
آنجا رسند حفره بکنند و دیک در آن حفره نهند و آب و کوشت را
با زیر دیک کنند باندک زمانی پخته شود و کیاهی که از اجنحة النحل کویند
آنجا باشد و آن مشابه دو خصیه است یکی تازه و یکی خشک و آنچه خشک است
مضعف قوت باه است و آنچه تازه است مقوی قوت باه است بلاد جعفر
شهریست برکنار بحر محیط و در درون شهر چشمهای آب شیرین است و اختیار
طلاق در مذهب ایشان بدست زنانست و آنجا نوعی از سرمه سازند که
چون در چشم کشند آن سیاهی زایل شود و سبب زیادتی حسن شود
بلاد حطلخ ناحیتی است نزدیک بلاد سامون و مساحت طول و عرض
آن یکشبانروز است و چشمها در آن بسیار است ابونصر بن محمد احمد بن
طرخان که مقدم حکمای اسلام است از آنجا بوده و همچنین اسمعیل بن حماد
الجوهری صاحب صحاح اللغه و خال او از اسحق بن ابراهیم صاحب
دیوان الادب و هر دو از ایمه لغت عرب اند با وجود آنکه فاراب
از اقصی بلاد ترکستان بلاد آروس ناحیتی است از بلاد ماوراء النهر
نزدیک بلاد ترک و در کوه آن عنب و جوز و سایر فواکه در آن بغایت
بسیار باشد و معدن ذهب و فضه و نحاس و حدید و زیبق و فیروزه
آنجاست و آنجا کوهی است که سنک آن چون هیزم میسوزد و در آن

نواحی

نواحی چشمهای آبست که در تابستان یخ میشود و زمستان در
غایت حرارت باشد بلاد دعق از بلاد روم است شهری بزرگست
وارتفاع سور آن بیست و یک ذراع است و منارهٔ آن از عجایب
دنیاست و آن از آهن و رصاص است چون باد عاصف باشد
آن از الجنوب با شمال مشرق و مغرب میل میدهد و آنجا بجهة معرفت
ساعات موضعی ساخته اند که دوازده باب دارد هر یکی یکشبر
و هر ساعت که از روز یا شب بگذرد دری باز شود و شخصی بیرون
آید و برپا بایستد تا ساعت تمام شود و چون ساعت تمام شود درون
رود و در بسته شود و در دیگر باز شود و شخصی دیگر بیرون آید بر همین مثال
و علی هذا صاحب تحفة الغرایب کوید که در نهایت صلح قسطنطنیه قریه است
و در آن خانه ایست از سنک و در آن خانه صورت مردان و زنان
چون آدمی را عضوی درد کیرد در آنجا درآید و بدست عضو آن صورت را
مسح کند بعد از آن دست بر آن عضو نهد درد زایل شود و قبر ابو ایوب
انصاری آنجاست در قبه و چون باران نیاید سقف آن قبه را
باز کنند و بدعای باران مشغول شوند باران پدید شود
شهری بزرکست از بلاد فرنگ آنجا صنفی از مردم ساکن اند که یک صنف
روی ایشان چو برف سفید است و دیگر صنفی معتدل است بلاد دیکی شهریست
بغایت بزرک در جزیرهٔ بحر مغرب آنجا همه زنان باشند و حکم هیچ مرد
بر ایشان جاری نیست بر اسب سواری کنند و جنک محکم کنند و غلامان
مملوک دارند که چون شب درآید نزدیک سیده خود روند و بامدادان
جنس از صحن بیرون آیند و چون فرزندی پدید شود اگر پسر باشد او را
بکشند و اگر دختر باشد نکاه دارند
بعد از آن موضعی است که در وی انهار جیل و هفت درجه و رنی بلند و انهار

الطول آن پانزده ساعت وسه ربع وطرف جنوبی آن دو هزار و نهصد
و پانزده فرسخ و خمس فرسخ است وطرف شمالی آن دو هزار و پانصد و نه
وسه فرسخ و هر یکی از طرف شرقی وطرف غربی آن شصت و نه فرسخ و ثلثان
فرسخ و مساحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت هزار و هفتصد و بیست
یک فرسخ و ثلثان فرسخ است و درین اقلیم عمارات کمتر است و
بعضی ازان مذکور میشود دوقیه موضعی است از بلاد روم مردم
آن بر یکدیگر مشفق و مهربان باشند و چون کسی متهم شود بدزدی
یا بکاری دیگر قدری آهن گرم کنند با آتش و چیزی از انجیل بر آن
خوانند و دو چوب زده بر بند و آن آهن را از آتش گرفته بر بالای آن
دو چوب نهند و متهم دست بشوید و آن آهن را برگیرد و سه خطوه آنرا
برد و بیندازد پس دست او را بخرقه ببندند و کسی بر وی موکل سازند
تا آنرا باز نکنند و در روز سیم باز کنند اگر دست او آبله شده باشد
و ازان آب میرود مجرم باشد و الا بیگناه بود   موضعی است در
بلاد ترک اینجا کوهی است بر قله کوه شبه وکناهی از سنگ و در داخل
وکناه چشمه آبیست که از وکناه بر کوه میریزد و از کوه بر زمین و آن
بوی خوش دارد   شهری بزرگست از ساحل بحر بالطیق عمارات
ایشان از چوب صنوبر است و سور آن از چوب بلوط سرما اینجا بسیار
بود و در زمستان و تابستان برف از زمین ایشان منقطع نشود
الا نادرا و در بعضی از تواریخ مذکور است که قومی که بهود علیه السلام
ایمان آورده بودند فرار نمودند و بزمین بلغار آمدند و در آن زمین اجسام
از عظام ایشان ظاهر میشود و در بعضی از خزانها ضیع اینجا کله آدمی
یافته اند مثل قبه و یک دندان که عرض آن دو شبر بود و طول آن چهار
شبر و از عجایب آنست که در نزدیک آن دو موضع است که آنرا دیو

دیو

عالم ایچره اولانی یوز رنگ ایله چالمک
ای ... کلمش سن کوزیجه مالنک
دیروهی سن بابا
... دیکا آمونجه مالنک

دیو گویند چون یکی ازان مردم در تابستان ببلغار در آید چندان
سرما شود که زراعت ایشان از سرما تباه شود و اینجا صنفی از مرغ است
که نصف اعلی از منقار او شش ماه بجانب یمین مایل بود و نصف دیگر
شش ماه بجانب یسار مثل لام الف و نزدیک اکل بر هم منطبق باشد
گوشت او تلخ است سنگ گرده و مثانه را و بیضه او چون بر برف
یا یخ نهند بگدازد چون آتش   در اعالی جبال روم است
و چنین گویند که روم و صقلب و فرنج و ارمن برادران بودهاند از اولاد
یافث بن نوح علیه السلام هریکی بقعه ساکن شده اند و آن بقعه را
بنام ایشان خوانند و زنا پیش ایشان از اعظم جرایم است
هر مرد و زنی که زنا کنند دست و پای ایشان را ببندند و از تبر
پاره پاره کنند و چون پسر کسی بالغ شود پدر تیر و کمان بوی دهد
و گوید برو بجهت خود کاری بکن و او را از پیش خود بیرون کند
و او را بمنزله غریب و اجنبی دارد   شهری واسع است
در بلاد صقالیه در کنار دریا پیشها بسیار دارد و لشکر دران گذر
کرد و مهر زنان اینجا بسیار بود و مهر بر پدران ازواج بود هرگاه
پسران متعدد باشند درویش شود و اگر دختر متعدد باشند
غنی گردد   قلعه محکم است در زمین صقالیه اینجا چشمه آبیست
که آنرا عین العسل گویند و طعم آن آب چون طعم عسل است چون
قدری برود طعم او تغیر کند و اندکی عفوصتی پیدا کند بسبب عروق اشجار
که بر کنار آنست   از بلاد روم است و در شرق جبلی اصحاب
کهف است و رشید آنرا ویران کرد بجهت ... یاجوج و
ماجوج   مبدا از آن موضعی است که عرض
آنجا پنجاه درجه و ثلثی باشد و نهار اطول شانزده ساعت و ربعی

ونهایت آن مواضعی بود که عروض آنها شصت وشش درجه و نیم
ونهار اطول آن بیست وچهار ساعت وطرف جنوبی آن دو هزار و پانصد
وپنجاه وسه فرسخ است وطرف شمالی آن هزار و پانصد و هشتاد و دو فرسخ
وهر یکی از طرف شرقی وغربی آن سیصد و پنجاه ونه فرسخ وسه ربع
ربع فرسخی است ومساحت سطح آن هشتصد وپنجاه هزار وسی ودو
فرسخ وربع فرسخی است ودرین قطعه اندک عماراتی است خرابی از
بلاد قرم است و آن بردامن کوهی است برکنار بحر قرم واهل آن
شهر همه مسلمان اند شیروان آن در بحر محیط است وبعضی گفته اند
که در بحری است که متصل بحر محیط است ومسافت طول آن
جزیره هژده روز است ومسافت عرض آن یازده روزه
وآب خوردنی ایشان آب باران است شهتوتی صاحب صور
اقالیم گفته است که میان آن و بلغار سه ماهه راه است اهل بلغار
بتجارت آنجا روند وهر کسی متاع خود در موضعی نهد ونشان کند و
بگذارد وبگریزند وچون روز دیگر بیاید در جوار متاع او عوض او
نهاده باشند اگر راضی شود عوض بگیرد والا متاع خود بردارد
وبایع ومشتری یکدیگر را نه بینند ودرین قطعه از زمین مواضعی است
که در زمستان از شدت سرما مردم در حمامات مقام سازند والله
تعالی اعلم فاداب
طرف جنوبی این قطعه چنانکه مذکور شد هزار و پانصد وهشتاد ودو فرسخ
ودور باقی این قطعه هزار وچهل وچهار فرسخ وچهار ربع فرسخی
ومساحت سطح این قطعه چهار صد وبیست ودو هزار وچهار صد و هفت
فرسخ وخمس فرسخی است واکثر اهل هیأت گفته اند که درین قطعه
اصلا عمارت نیست وصاحب صور اقالیم گفته است که بوری نهست

وله

بند بکا نه ترس دوشر
امدوکجه ترس دوشر
فرهادقایه چاپیدون
یاوینه ترس دوشر

نزدیک ظلمات ونهار اطول آن چهل شبانروز است واگر
این سخن صحیح باشد باید که این شهر درین قطعه باشد چنانچه
بر واقف علم هیأت مخفی نماند وبدانکه آنچه از عجایب وغرایب
که درین نسخه مذکور شد از کتبی که در احوال بلاد فضلا نوشته اند
نقل کرده شد والعهدة فی صحة ذلک وعدمها علیهم ومی تواند بود که بعضی
از بلاد که در اقلیمی نوشته شده بحسب واقع از اقلیمی دیگر بوده باشد
وتحقیق آن درین مقام احتیاج نیست چه غرض بیان غرایب وعجایب
است از هر اقلیمی که باشد والله اعلم فوعانم
چون اهل هیأت مقادیر اجرام کواکب بنسبت با جرم ارض تعیین
کرده اند مناسب چنانست که مقدار جرم ارض بیک نوعی تعیین داشته
باشد تا مقادیر کواکب معلوم گردد وسابقا گفتیم که مساحت سطح
کره اربعه امثال مساحت سطح دایرهٔ عظیمهٔ آن کره است ودر علم
هندسه مقرر شده است که چون ثلث نصف قطر کره را در مساحت
آن کره ضرب کنند مساحت جرم آن کره حاصل شود پس ثلث نصف
قطر ارض را در اربعه امثال مساحت ربع مسکون که نهست ضرب کردیم حاصل
شد سیصد وچهار هزار وسی ویکتومان ودو هزار و صد وهشتاد فرسخ
فرسخ وسه سدس عشر فرسخی واین فرسخ مجسم است وفرسخ مجسم عبارت از
جسمی است که شش سطح مربع بآن محیط باشد بشرط آنکه هر مربع زوایا
یک فرسخ سطحی باشد واین جسم مذکور مکعب یک فرسخ خطی است وسابقا
مذکور شد که هر فرسخ خطی دوازده هزار ذرع است ومکعب آن اعنی یک
فرسخ مجسم صد وهشتاد ودو هزار و هزار و هشتصد هزار تومان ذرع است
ومکعب آن یعنی یک فرسخ مجسم باشد واستاد صناعت ابوریحان بیرونی
در بعضی از مصنفات خود مربعی ساخته است که یک مکعب ذرع از زر

ولہ

بدنکا ترس ایمش
امدوکجه ترس ایمش
دیردم جان ترس اوله
دوست جاندن ارتمش

سنگ یعنی یک ذراع مجسم بوزن پانصد و چهل و چهار هزار و هشتصد و
شصت و نه مثقال است پس چون محاسب ماهر باشد
و درین مباحث تامل نماید معلوم تواند نمود که جسمی از زر که
مساوی کرهٔ ارض باشد چند مثقال شود و مضمون آیهٔ
کریمهٔ فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهباً ولو افتدی به
بر او ظاهر و منکشف گردد والله الموفق

کوکبته

قسطنطنیه

مقاصد این مقاله هفت است
اول معرفت ابعاد سطوح افلاک از مرکز عالم دوم معرفت ثخن هر فلک
سیم معرفت مساحت سطوح افلاک چهارم معرفت مقدار یک درجه از
دوایر عظام در هر فلکی پنجم معرفت مقدار حرکت هر کوکبی در یک شبانروز
به تقدیری که سریع السیر باشد ششم معرفت اقطار کواکب هفتم معرفت
اجرام کواکب معرفت ابعاد سطوح افلاک از مرکز عالم
بدانکه هر فلکی را دو سطح است یکی اقرب بزمین و آنرا سطح مقعر خوانند
و دیگری ابعد و آنرا سطح محدب گویند و سطح محدب هر فلکی مساوی سطح
مقعر فلک دیگر است که فوق اوست متصل باو چه بزعم حکما افلاک
متصل بیکدیگرند و میان ایشان فاصله نیست و اصحاب ارصاد
ابعاد کواکب از مرکز عالم معلوم کرده اند باجزائی که نصف قطر حامل
قمر و نصف قطر خارج مرکز باقی کواکب شصت جزو باشد و همچنین
انصاف اقطار کواکب برصد معلوم کرده اند هم بآن اجزا پس چون
بعد مرکز کواکب از مرکز عالم بوقتی که در ابعد ابعاد باشد از رصد
معلوم شود و مقدار نصف قطر کواکب بر آن افزایند بعد سطح
محدب آن فلک از مرکز عالم حاصل آید و در قمر بعد محدب سطح
مایل از مرکز عالم حاصل آید و بعد محدب سطح ممثل او همان بعد

سطح

سطح مقعر فلک عطارد بود و چون بعد مرکز کوکب از مرکز
عالم بوقتی که در اقرب ابعاد باشد حاصل کنند و نصف قطر کوکب
بر آن افزایند بعد سطح مقعر فلک از مرکز عالم حاصل آید و بطلیموس
در مجسطی بعد نیرین را معلوم کرده است باجزائی که نصف قطر ارض
واحد باشد و متاخران باقی ابعاد را نیز بآن اجزا معلوم کرده اند
و چون هر بعدی باجزائی که نصف قطر ارض واحد گیرند معلوم شود
آن بعد بفراسخ نیز معلوم گردد و بآن طریق که آنرا در فراسخ نصف
قطر ارض ضرب کنند تا فراسخ بعد مطلوب حاصل آید و فراسخ نصف
قطر ارض هزار و دویست و هشتاد و سه فرسخ است و خمس و ربع
سدس فرسخی پس میگویند که بعد مقعر فلک قمر از مرکز عالم چهار تومان و
هزار و هفتصد و پنجاه و دو فرسخ و تسع اعشار فرسخی است و البعد محدب فلک
قمر از مرکز عالم یعنی بعد مقعر فلک عطارد هشت تومان و پنج هزار و هفتصد و
سی و هفت فرسخ و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک عطارد از مرکز
عالم بیست و هفت تومان و پنج هزار و چهارصد و نود فرسخ و سدس
فرسخی است و بعد محدب فلک زهره از مرکز عالم صد و هشتاد و
چهار تومان و نه هزار و ششصد و بیست و شش فرسخ و نصف فرسخی است
و بعد محدب فلک شمس از مرکز عالم دویست و دو تومان و هشت
هزار و هشتصد و پنجاه فرسخ و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک مریخ از مرکز
عالم هزار و چهارصد و هشتاد و هفت تومان و شش هزار و ششصد و
هفده فرسخ و ربع فرسخی است و بعد محدب فلک مشتری از مرکز عالم
بیست و دو هزار و سیصد و نود و نه تومان و هشتصد و شصت و چهار فرسخ
و بعد محدب فلک زحل از مرکز عالم سه هزار و سیصد و پنجاه و دو
تومان و دو هزار و ششصد و هشتاد و هفت فرسخ و نصف عشر

فرسخی است و بعد محدب فلک ثوابت از مرکز عالم که همان بعد مقعر فلک
اعظم است باشد [illegible] هزار و سیصد و پنجاه و سه تومان و هشت هزار و
صد و چهار فرسخ است اما بعد محدب فلک اعظم بقواعد حسابیه معلوم
کردن ممکن نیست و بدانکه سابق معلوم شد که فرسخی دوازده هزار
ذراع است و هر ذراعی بیست و چهار اصبع و هر اصبعی شش جو
پس اگر محاسب کامل باشد می تواند که این مقادیر را بشعیرات
حساب کند والله الموفق

فایده ششم

چون خطی مستقیم از مرکز عالم خارج شود و بمحدب فلک اعلی رسد
آنچه ازین خط مابین سطح مقعر و سطح محدب فلکی باشد آن ثخن آن
فلک بود و طریق معرفت ثخن هر فلکی بر آن وجه است که بعد مقعر
هر فلک را از بعد محدب او اسقاط کنند باقی ثخن آن فلک بود پس
باین طریق بعد مقعر هر فلک را که در باب مقدم مذکور شد از محدب
او اسقاط کردیم حاصل آمد ثخن افلاک برین وجه که مذکور میشود
ثخن فلک قمر چهار تومان و سه هزار و هشتصد و هشتاد و پنج فرسخ
و ربع فرسخی است و ثخن فلک عطارد هژده تومان و نه هزار و هفتصد و
پنجاه و سه فرسخ است و ثخن فلک قمر چهار تومان و سه هزار و هشتصد
و هشتاد و پنج فرسخ و ربع و ثخن فلک عطارد هژده تومان و نه هزار و
هفتصد و پنجاه و سه فرسخ است ثخن فلک زهره صد و پنجاه و هفت
تومان و چهار هزار و صد و سی و شش فرسخ و ثلث فرسخی است و ثخن
فلک آفتاب هفده تومان و نه هزار و صد و بیست و سه فرسخ و سه
خمس فرسخی است و ثخن فلک مریخ هزار و دویست و چهل و هفت فرسخ
و سه ربع فرسخی است و ثخن فلک ثوابت پانزده هزار و چهارصد و بیست
و شش فرسخ و ثلثان و نصف عشر فرسخی است و بدانکه نصف قطر محدب

فلک

فلک شمس چنانچه در بحث پیشتر معلوم شد دویست و دو تومان
و هشت هزار و هفتصد و پنجاه فرسخ و عشر فرسخی است و ضعف آن
چهارصد و پنج تومان و هفت هزار و پانصد فرسخ و خمس فرسخی شد
و این ثخن فلک آفتاب است با افلاک دیگر و عناصر که در جوف اوست
و ثخن فلک مریخ ازین زیادتست بهشتصد و شصت و نه تومان
سیصد و شصت و هفت فرسخ و ازاینجا معلوم شود عظم فلک مریخ بملاحظه
آن اجسام که در جوف آنست فتبارک الله احسن الخالقین و بدانکه
ثخن عالم عناصر ضعف بعد مقعر فلک قمر است از مرکز ارض یعنی
هشت تومان و سه هزار و ششصد و پنج فرسخ و چهار خمس فرسخ و چون
نصف قطر ارض را که هزار و دویست و سه فرسخ و خمسی است
از بعد مقعر فلک اسقاط کنند باقی ماند چهار تومان و ششصد و هشتاد
و نه فرسخ و هفت عشر فرسخی و این بعد مقعر فلک قمر است از سطح ارض
والله اعلم

معرفت [illegible] هفتم

اهل هیأت تعرض بمساحت سطوح افلاک نموده اند بجهة آنکه تعبیر
از اعداد آن خالی از عسری نیست اما چون غرابتی داشت آنرا
درین مختصر ذکر کردیم و طریق آن چنانست که فراسخ بعد آن سطح
از مرکز ارض حرح کط مد که نسبت محیط است
بقطر ضرب کنند محیط عظیمه که بران سطح مفروض شود حاصل آید
فراسخ بازمان فراسخ بعد آن سطح را از مرکز عالم در نصف فراسخ
محیط عظیمه مذکوره ضرب کنند حاصل مساحت سطح دایره عظیمه مذکوره
بود و این ربع مساحت سطح مستدیر است چنانکه در مقدمه مذکور
شد پس اربعه امثال سطح عظیمه مذکوره مساحت مستدیر بود
و ما سطوح افلاک را باین طریق مساحت کردیم و اجمالا ایراد کردیم

مساحت سطح دایره [illegible]
ضرب نصف قطر در [illegible]
دایره عظیمه [illegible]

چون نصف قطر را در نصف
محیط ضرب کنند مساحت
دایره معلوم شود
[illegible]

و مساحت این سطوح بفراسخ سطحی است یعنی مستوی مربع که هر ضلعی
از او یک فرسخ خطی است و سطح ممسوح هر چند مستدیر است یعنی سطحی که
مساحت کرده میشود مستدیر است که آن سطح کره است و لیکن پس
مساحت وی سطح دایرهٔ عظیمهٔ آن کره است باین طریق که میگوییم که سطح
کره چهار مثل سطح دایرهٔ عظیمهٔ آن کره است پس مقیاس که سطح دایره است
مستوی است و سطح کره مستدیر لیکن برهان هندسی قایم است
برانکه مستویست این سطوح مستویه مساوی این سطح مستدیر است و مقیاس
مساحت سطح مستوی لیکن برهان هندسی قایم است برانکه این
سطوح مستویه که از حساب مساحت بر وجه مذکور حاصل میشود مساوی
این سطح مستدیر است بنا بر ضابطهٔ مذکوره سطوح افلاک را مساحت
کردیم حاصل شد مساحت آنها برین وجه که مذکور میشود مساحت
سطح مقعر فلک قمر ده هزار هزار و دویست و یازده هزار هزار و هفتصد و
چهل تومان و شش هزار و نهصد و چهل و چهار فرسخ و چهار خمس فرسخی است
و سطح محدب فلک قمر نه هزار هزار و دویست و سی و هشت هزار
دویست و سی و هشت تومان و هفت هزار و پانصد و پنجاه فرسخ
و ربع فرسخی است و سطح محدب فلک عطارد نود و پنج هزار هزار و سیصد و
هفتاد و دو هزار و دویست و پنجاه و شش تومان و شش هزار و نهصد
سی و هفت فرسخ و خمس فرسخی است و سطح محدب فلک زهره چهار هزار
هزار هزار و نود و نه هزار هزار و صد و سی هزار و هشتصد و بیست و
هشت تومان و هشت هزار و نهصد و پانزده فرسخ و پنج سدس فرسخ است
و سطح محدب فلک شمس پنج هزار هزار هزار و صد و هفتاد و شش
هزار هزار و ششصد و ده هزار و ششصد و هشتاد و سه تومان و
هشت هزار و ششصد و پنجاه و دو فرسخ و نصف فرسخی است و سطح

محدب

محدب فلک مریخ دویست و هفتاد هزار هزار هزار و هزار و چهارصد
و پنجاه هزار هزار و پانصد و شصت و پنج هزار و صد و چهل و یک
تومان و شش هزار و هشتصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخی است
و سطح محدب فلک مشتری هشتصد و بیست و سه هزار هزار هزار
و هشتصد و هفتاد و پنج هزار هزار و نهصد و هفتاد و شش هزار و
صد و چهل و ده تومان و دویست و دوازده فرسخ است و سطح
و سطح محدب فلک زحل هزار هزار هزار و چهارصد و دوازده
هزار هزار و صد و پنجاه و هشت هزار هزار و پانصد و هفت
تومان و شش هزار و صد و هفتاد و نه فرسخ است و سطح محدب فلک
ثوابت هزار هزار هزار و صد و سیزده هزار هزار و چهارصد
هفتاد هزار هزار و نهصد و پنجاه و هشت هزار و بیست و هشت
تومان و صد و هشت فرسخ و سه خمس فرسخی است و سطح مقعر فلک
اعظم همین مقدار است و همچنین سطح مقعر هر فلک مساوی سطح محدب
فلکی است که تحت اوست بی واسطه و چون فراسخ سطوح افلاک
معلوم شد و سابقا معلوم شده است که هر یک فرسخ سطحی چهل هزار
جریب است پس می سبب کاعل اگر ملاحظه بعضی عمل کند تواند که
جریبات سطح هر فلک را معلوم کند والله الموفق   باطلی دوم

طریق الحساب

که فراسخ بعد سطح هر فلک را از مرکز عالم در نسبت قطر بمحیط که
ح ح کط مدا است ضرب کنند تا محیط دایرهٔ عظیمه منفرد شد
بران سطح حاصل آید پس محیط ان عظیمه را بر سیصد و شصت
قسمت کنند تا حصهٔ یک درجه از فراسخ بیرون آید و باین طریقه حصه

هو

زلف عنبر گلستانده
برگ دردر دیلده
روشن خنده گوزلرم
سوزش غمزه دلده

هر یک از درجات سطوح افلاک حساب کرده ایراد کرده ایم
پس میگوییم که مقدار یکدرجه از عظیمه مقعر فلک قمر سیصد و شصت و
شش فرسخ است و سدس فرسخی و مقدار یکدرجه از عظیمه محدب
فلک قمر هزار و چهارصد و نود و شش فرسخ و ثلث و نصف عشر
فرسخی است و مقدار یکدرجه از محدب فلک عطارد چهار هزار و هشتصد
هشت فرسخ و خمس فرسخی است و مقدار یکدرجه از محدب فلک
زهره سی و دو هزار و دویست و هشتاد و دو فرسخ و نصف عشر
فرسخی است و مقدار یکدرجه از محدب فلک شمس سی و چهار هزار
چهارصد و هشت فرسخ و ثلث فرسخی است و مقدار یکدرجه از محدب
فلک مریخ دویست و پنجاه و هفت هزار و نهصد و هفده فرسخ و خمس
فرسخی است و مقدار یکدرجه از محدب فلک مشتری چهارصد و هژده
هزار و هشتصد و نود و چهار فرسخ و ربع فرسخی است و مقدار یکدرجه
از مقعر فلک اعظم نیز همین است والله اعلم حسنه

و معرفت آن باین طریق است
که مقدار حرکت هر کوکبی در شبانروزی بدرجات و دقایق فلکی
معلوم گشته و هر یکی در فراسخ مقدار یکدرجه از عظیمه سطح آن فلک
ضرب کنند حاصل ضرب مقدار حرکت آن کوکب بود بفراسخ نسبت
با محیط عظیمه آن سطح پس میگوییم که چون قمر سریع السیر باشد
در شبانروزی پانزده درجه سیر کند و عطارد چون سریع السیر
باشد در شبانروزی یکدرجه و پنجاه و چهار دقیقه سیر کند
و زهره چون سریع السیر باشد در شبانروزی یکدرجه و پانزده
دقیقه سیر کند و آفتاب چون سریع السیر باشد در شبانروزی
یکدرجه و دو دقیقه سیر کند و مریخ چون سریع السیر باشد در

شبانروزی

شبانروزی پنجاه دقیقه سیر کند و مشتری چون سریع السیر باشد
سیزده دقیقه سیر کند و زحل چون سریع السیر باشد در شبانروزی
هشت دقیقه سیر کند و ثوابت در شبانروزی هشت ثالثه
سیر کنند و در مبحث مشتری مبین شد مقدار یکدرجه از محیط عظیمه محدب
هر فلک بفراسخ پس چون فراسخ یکدرجه هر یک در مقدار حرکت هر یک
ضرب کنند مقدار حرکت آن کوکب در یک شبانروزی بفراسخ معلوم شد
پس چون این کواکب سریع السیر باشند هر شبانروزی قمر حرکت
دو هزار و چهارصد و چهل و پنج فرسخ و سه ربع فرسخی سیر کند و عطارد
نه هزار و دویست و پانزده فرسخ و سه ربع فرسخی و زهره چهل
هزار و سیصد و پنجاه و دو فرسخ و ثلث و ربع فرسخی و آفتاب سی و شش
هزار و پانصد و هشتاد و هشت فرسخ و دو خمس و ربع فرسخی و مریخ
دویست و چهارده هزار و هفتصد و شصت فرسخ و ربع فرسخی و مشتری
نود هزار و هفتصد و شصت فرسخ و ربع و سدس فرسخی و زحل هفتاد و
هشت هزار و ده فرسخ و پنج سدس فرسخی و ثوابت بیست و یک
فرسخ و ثلثان فرسخی پس ازین تقریر معلوم شود که اسرع کواکب
بحسب واقع مریخ است پس مشتری پس زحل پس زهره پس
آفتاب پس قمر پس عطارد پس ثوابت و بدانکه فلک اعظم در
یکساعت مقدار پانزده درجه حرکت کند و مقدار یکدرجه از مقعر فلک
اعظم پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و پنجاه فرسخ و ثلث
فرسخی است پس در ساعتی فلک اعظم هشتصد و هشتاد و هشت
تومان و دویست و پنجاه و پنج فرسخ سیر کند پس در یکدقیقه
از ساعتی صد و چهل و شش هزار و سیصد و سی و هفت فرسخ
سیر کند پس در یکدقیقه از ساعتی صد و چهل و شش هزار و سیصد

سی و هفت فرسخ سیر کند و این مقدار حرکت اجزاء مقعر حرکت اجزاء
مقعر فلک اعظم است وظاهر است که مقدار حرکت اجزاء سطح محدب
ازان زیادت باشد
اقطار
کواکب را بنسبت قطر ارض گرفته اند و بطلمیوس در مجسطی نسبت قطر
نیرین با قطر ارضی بدان کرده است و در عمل بطلمیوس مسامحه واقع است
چنانچه در شرح مجسطی بیان کرده ایم و متاخران بحساب دقیق آن نسبت
بیرون آورده اند وهمچنین نسبت اقطار باقی کواکب با قطر ارض
معلوم کرده اند و فراسخ قطر ارض پیشتر معلوم شد پس فراسخ اقطار
کواکب معلوم توان کرد و چون حساب متاخران ادق است پس
درین مختصر موافقت اقطار کواکب را مبنی بر حساب ایشان کنیم
ومیگوییم که قطر قمر هفتصد و سی و پنج فرسخ و نصف خمس فرسخ است
وقطر عطارد صد و نه فرسخ وقطر زهره نهصد و هشت فرسخ و ربع فرسخ
وقطر شمس هفده هزار و پانصد و بیست و چهار فرسخ و ثلث
و خمس فرسخ وقطر مریخ سه هزار و هفتصد و نود و شش فرسخ
و دو خمس و ثلث فرسخ وقطر مشتری چهارده هزار و ششصد و پنج فرسخ
و ثلث و ربع فرسخ وقطر زحل چهارده هزار و چهارصد و چهل و پنج فرسخ
و سه عشر فرسخ اما کواکب ثوابت را شش مرتبه تعیین کرده اند
و هر مرتبه را قدر گویند و چون کواکب هر قدر در عظم و صغر متفاوت اند
هر قدری را سه قسم ساخته اند اعظم و اوسط و اصغر پس جمیع
مراتب هژده باشد و قطر اعظم قدر اول پانزده هزار و چهار صد و
بیست و شش فرسخ و ثلثان و نصف عشر فرسخ است و قطر اوسط
قدر اول پانزده هزار و صد و پنجاه و شش فرسخ و نصف و ربع فرسخ و قطر
اصغر قدر اول چهارده هزار و ششصد و پنجاه و چهار فرسخ و نصف

فرسخ

بلغار
سو
منی یاد ایتمز یانجه
رقیب سینه یاد ایلر یانجه
بلبلی فغان ایلر
دوشمز یادینه یانجه

فرسخ و قطر اعظم قدر ثانی چهارده هزار و پانصد و پنجاه و هفت فرسخ و
ربع و خمس فرسخ و قطر اوسط قدر ثانی چهارده هزار و دویست
و شصت فرسخ و ربع فرسخ و قطر اصغر قدر ثانی سیزده هزار و نهصد و
بیست فرسخ و سه ربع فرسخ و قطر اعظم قدر ثالث سیزده هزار و پانصد و
هشتاد و یک فرسخ و نصف و خمس فرسخ و قطر اوسط قدر ثالث
سیزده هزار و دویست و چهل و یک فرسخ و نصف و خمس فرسخ و
قطر اصغر قدر ثالث دوازده هزار و هشتصد و پنجاه و نه فرسخ و
ثلثان و نصف عشر فرسخ و قطر اعظم قدر رابع دوازده هزار و
چهارصد و سی و پنج فرسخ و سه عشر فرسخ و قطر اوسط قدر رابع دوازده
هزار فرسخ و نصف و دو خمس فرسخ و قطر اصغر قدر رابع یازده هزار و
پانصد و چهل و چهار فرسخ و قطر اعظم قدر خامس یازده هزار و سی و
چهار فرسخ و سه ربع فرسخ و قطر اوسط قدر خامس ده هزار و چهار صد و
هشتاد و سه فرسخ و قطر اصغر قدر خامس نه هزار و نهصد و پنجاه و پنج فرسخ
و سه ربع فرسخ و قطر اعظم قدر سادس نه هزار و دویست و نه فرسخ و
سه ربع فرسخ و قطر اوسط قدر سادس هشت هزار و سیصد و هفت
فرسخ و نصف فرسخ و قطر اصغر قدر سادس هفت هزار و سیصد فرسخ
تقریبا والله اعلم

فصل

اجرام کواکب را
بفراسخ مساحت نموده اند بلکه نسبت آنها با جرم ارض اعتبار کرده اند
و معاییس مقادیر آنها را بجرم ارضی ساخته اند و جرم ارض بفراسخ
معلوم شد پس اجرام کواکب بفراسخ نیز معلوم میتوان کرد چون
نسبت آنها با جرم ارض معلوم باشد و اقلیدس در کتاب اصول
مبرهن ساخته است که نسبت مکعب قطر کره با مکعب قطر کره دیگر
چون نسبت جرم کره اولی باشد با جرم کره ثانیه و چون مقادیر انصاف

سو
رنگین قاش بلادر
رقیب جانمه بلادر
نامرد یولداش اولمه
آخر باشه بلادر

انصاف اقطار کواکب باجزائی که نصف قطر ارض واحد گیرند
معلوم است و نسبت اضعاف چون نسبت انصاف است پس
مقادیر اقطار کواکب باجزائی که قطر ارض واحد گیرند نیز معلوم شود
پس بنا بر آنچه اقلیدس بیان کرده چون مکعب قطر ارض واحد است
مکعب قطر هر کوکب همان مقدار جرم آن کوکب باشد بنسبت با جرم
کرهٔ ارض و ما مکعبات اقطار کواکب باجزائی که قطر ارض واحد باشد
حاصل کردیم و آن مقادیر اجرام کواکب است باجزائی که جرم ارض
واحد باشد پس میگوییم که قمر و عطارد و زهره هر سه از جرم ارض
اصغرند چه جرم ارض چهل و دو مثل و سدس مثل جرم قمر است و دو هزار
هزار و هفتصد و شصت و نه مثل جرم قمر است و دوازده هزار عطارد و
هژده مثل و ثلثان مثل جرم زهره اما اجرام باقی کواکب همه از جرم ارض
اعظم اند چه جرم آفتاب سیصد و بیست و شش بار مثل جرم ارض است
و جرم مریخ سه مثل و ثلث مثل جرم ارض است و جرم مشتری صد و هشتاد و
هشت مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم زحل صد و هشتاد و دو
مثل جرم ارض و ثلث مثل است و جرم اعظم قدر اول دویست و بیست
و دو مثل و سه عشر مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر اول
دویست و ده مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر اول
صد و نود و هشت مثل و تسعه اعشار مثل جرم ارض است و جرم اعظم
قدر ثانی صد و هشتاد و هفت مثل و خمس مثل جرم ارض است
و جرم اوسط قدر ثانی صد و هفتاد و پنج مثل و نصف مثل جرم ارض است
و جرم اصغر قدر ثانی صد و شصت و سه مثل و اربعه اخماس مثل جرم
ارض است و جرم اعظم قدر ثالث صد و پنجاه و دو مثل و عشر مثل جرم
ارض است و جرم اوسط قدر ثالث صد و چهل مثل و دو خمس

مثل

مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر ثالث صد و بیست و هشت مثل و نصف
خمس مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر ثالث صد و بیست و هشت
مثل و نصف خمس مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر رابع صد و نوزده
مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر رابع صد و پنج مثل و سه عشر
جرم ارض است و جرم اصغر قدر رابع نود و سه مثل و سه خمس مثل
جرم ارض است و جرم اعظم قدر خامس هشتاد و یک مثل و تسعه اعشار
مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر خامس هفتاد مثل و خمس مثل جرم ارض است
و جرم اصغر قدر خامس پنجاه و هشت مثل و نصف مثل جرم ارض است
و جرم اعظم قدر سادس چهل و شش مثل و اربعه اخماس مثل جرم ارض است
و جرم اوسط قدر سادس سی و پنج مثل و عشر مثل جرم ارض است و جرم
اصغر قدر سادس بیست و سه مثل و دو خمس مثل جرم ارض است
و این کواکب ثوابت مرصوده است اما از ثوابت غیر مرصوده بعضی کواکب هست
که ایشان اصغر اند از اصغر قدر سادس لیکن چون مرصوده نیستند مقدار
آن معلوم نیست پس اعظم کواکب مرصوده آفتاب است پس کواکب اعظم
قدر اول پس اوسط قدر اول پس اصغر قدر اول پس مشتری پس اعظم
قدر ثانی پس زحل پس اوسط قدر ثانی پس اصغر قدر ثانی و همچنین
بر ترتیب اقدار تا اصغر قدر سادس پس مریخ پس زهره پس
قمر و اصغر همه کواکب عطارد است و در مقادیر ابعاد و اجرام اهل
هیأت اختلاف بسیار کرده اند و آن اختلاف بسبب آن است
که در حساب واقع شده و آنچه مختار محققین است اینست که در اینجا
رساله آورده شده است والله اعلم
در علم فروع دین چند مسئله است که تحقیق آن کما ینبغی موقوف بر علم هیأت است
مناسب نمود الحاق آن باین رساله که غرض اصلی از آن معرفت

اعلی مطالب اصول دین است   برقلعه

بدانکه دایرهٔ نصف النهار دایره ایست که بر دو قطب معدل النهار و نقطهٔ
سمت راس و سمت قدم گذرد و در هر روز آفتاب بجنوبت در فوق
الارض باین دایره رسد و آن در نیم روز بود چون آفتاب ازین
دایره مفارقت کند و بجانب غرب میل کند ابتدا وقت نماز پیشین
بود و معرفت زمان نصف النهار باین طریق است که در زمین هموار
پیش از نیم روز چوبی بزمین فرو برند راست چنانچه بهیچ جانب مایل
نباشد و ملاحظهٔ راس ظل آن چوب کنند مادامی که ظل متناقص
باشد آفتاب بنصف النهار نرسیده باشد و چون ظل متزاید شود
آفتاب از نصف النهار گذشته باشد و زمان ابتدا زیادت
شدن ظل اول وقت پیشین بود اما اگر تحقیق خواهند که معلوم شود
زمین را هموار کنند چنانکه اگر آب بروی ریزند از جمیع جوانب
سیلان کند و دایره در آن زمین بکشند و بر مرکز آن دایره مقیاس
صنوبری شکل نصب کنند بوجهی که چون از سر آن مقیاس تا محیط
آن دایره در سه موضع اندازه گیرند برابر باشد و ظاهر است که
در اوایل روز راس ظل مقیاس خارج دایره بود پس مترصد باشند
تا وقتی که راس ظل بمحیط دایره رسد بر محیط دایره محل ظل را نشان
کنند و بعد از نصف النهار نیز مترصد باشند تا چون راس ظل بمحیط
دایره رسد موضع ظل را از محیط نشان کنند و قوسی که ما بین این
دو نشان بود تنصیف کنند و از منتصف خطی بمرکز کشند و آن
خط را بیرون برند تا محیط را قطع کند آن خط نصف النهار بود و از
مرکز دایره خطی بر خط نصف النهار عمود سازند آن خط مشرق
و مغرب بود و بایں دو خط دایره مذکوره بچهار قسم متساوی شده

دایرا

ید ز ه

ایام	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان
[illegible]	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	یج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ید	یه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یو	یز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یح	یط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ک	کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کب	کج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کد	که	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کو	کز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کح	کط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فی الصیف		سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس

فی البدایة والنهایة واعانة العصمة عن الضلا[illegible]
بحرمة محمد وآله الطاهرین وعلیهم التحیة
ما تعاقب اللیالی والایام [illegible]
[illegible]

واگرا دایرهٔ هندیه گویند پس هر روز که خواهند ملاحظه کنند که سایهٔ
مقیاس در چه وقت از خط نصف النهاری بجانب مشرق میل کند چون
میل کند بجانب مشرق آن وقت اول نماز پیشین بود والله اعلم
سمت قبله عبارت از نقطه ایست از محیط
دایرهٔ افق که چون کسی برمحاذات آن نقطه بایستد مواجه مکه باشد
و خطی که واصل شود میان آن نقطه و قدم مصلی آن خط سمت قبله
و آن بحسب اختلاف بقاع مختلف میشود و غرض درین مقام تحقیق سمت
قبلهٔ هراة است حماها الله تعالی فی ظل والیها و متولی امرها عن الآفات
و البلیات پس میگوییم که چون دایرهٔ هندی بخط نصف النهار و خط مشرق
و مغرب بچهار قسم متساوی شود ربع غربی جنوبی را از محیط دایره
پانزده قسم متساوی کنند ابتدا از خط مشرق و مغرب شش قسم از آن
اقسام بشمرند آنجا که رسد خطی
بمرکز دایره کشند آن خط سمت
قبلهٔ هراة بود و ما بجهت توضیح
دایرهٔ هندی را ایراد کردیم با خط
سمت قبله و صورت آن اینست



و نوعی دیگر که احتیاج بدایرهٔ هندی نباشد میگوییم که در هر روزی که در
بلدهٔ هراة آفتاب بعد از نصف النهار بدایرهٔ عظیم رسد که بسمت راس
مکه و سمت راس هراة گذرد و در آن وقت ظل مقیاس محاذی سمت
قبله بود پس چون مصلی در آن وقت بر سمت ظل مقیاس بایستد
در بلدهٔ هراة و نواحی آن مساحت بمکه باشد و بدانکه چون مقیاس
را بهفت قسم متساوی کنند هر قسمی را از آن قدم گویند و ظلی که از آن
مقیاس گیرند و از آن آن اقدام مقدر سازند آن ظل اقدام گویند

و چون زمان وصول آفتاب بدایره سمت مکه در ایام سال مختلف است
مقدار ظل مقیاس یعنی ظل سمت قبله در ایام سال نیز مختلف باشد
و هر دو جزو از فلک البروج که بعد آن از اول سرطان یا جدی متساوی
بود چون آفتاب بدرای دو جزو باشد ظل سمت قبله در آن روز
متساوی بود و از هر برجی مقدار ظل سمت قبله سه درجه اول و دهم
و بیستم جزو ایراد کنیم چه این مقدار کفایت است پس میگوییم که در بلده
هراة ظل سمت قبله در اول سرطان دو قدم و سدس قدم باشد و در دهم
درجه سرطان و بیستم درجه جوزا دو قدم و ربعی و در بیستم سرطان
و دهم جوزا دو قدم و دو خمس و نصف عشر قدمی و در اول اسد و
اول جوزا دو قدم و چهار خمس قدمی و در دهم اسد و بیستم ثور سه قدم
و سه عشر قدمی و در بیستم درجه اسد و دهم درجه ثور چهار قدم
و در اول سنبله و اول ثور چهار قدم و ثلثان و نصف عشر قدمی
و در دهم درجه سنبله و بیستم حمل پنج قدم و ثلثان قدمی و در بیستم
سنبله و دهم حمل شش قدم و چهار خمس قدمی و در اول میزان و اول
حمل هشت قدم و خمس قدمی و در دهم میزان و بیستم حوت ده قدم
و در بیستم میزان و دهم حوت دوازده قدم و سدس قدمی و در اول
عقرب و اول حوت پانزده قدم و نصف عشر قدم و در دهم عقرب
و بیستم دلو هژده قدم و سدس قدمی و در بیستم عقرب و دهم دلو بیست
و چهار قدم و در اول قوس و اول دلو سی قدم و ثلثان قدمی و در دهم
قوس و بیستم جدی چهل و نه قدم و سدس قدمی پس در هر روز از ایام
سال که آفتاب در یکی ازین درجات باشد و سایهٔ مقیاس
بعد از نیم روز بآن مقدار رسد که در آن روز تعیین یافته چون بر سمت
سایه مقیاس کسی بایستد مسامت قبله باشد والله تعالی اعلم

جمع / کجکلی کلمه جان او ر / براهل وله جان او ر / دوستند ای جان ول / سن کلمه کلمه جان و / وله / وخمست زلفی یارنک / پریت ان زلفی یارنک / کلی رقیب الیه / وشمشد زلفی یارنک / وله / نرس نرس / لبند نرس نرس / ازه و که نس نس / لیلیه محبوب نازک / نس نس

بر

چون وقت صلوة تا ثلث شب بعد از نیم شب است دانستن زمان نیم شب
از مهمات است و چون شیشهٔ ساعت و صحائف ساعت یا اسطرلاب و غیره
از آلات قیاس چیزی حاضر نباشد معرفت آن بیقین حاصل نشود
لیکن ما درین وقت ستاره چند از ثوابت که در نیم شب در بلده هراة
بمیانه آسمان میرسند در اوقات سال تعیین کنیم تا وقت نیم شب بر
سبیل تقریب قریب بتحقیق معلوم کرد پس میگوییم که اشهر کواکب ثوابته
نزد مردم ثریاست که عوام آنرا پروین گویند چون آفتاب به بیست
و دوم درجه عقرب رسد در نصف اللیل بر وسط آسمان باشد و از
عقب او کوکبی است روشن و سرخ که با کوکبی چند خرد که بر صورت کتابت
و دال باشند و این کوکب روشن بر یک طرف آن دال است آنرا
عین الثور و دبران نیز گویند چون آفتاب بچهارم درجه قوس رسد
در نصف اللیل بر وسط السما بود و کوکبی دیگر است روشن که بازیا
طلوع میکند از جانب شمال او آنرا عیوق گویند چون آفتاب
بسیزدهم درجه قوس رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود و صورت
جوزا مشهور است و سه کوکب اند بر استقامت یکدیگر بر وسط جوزا
که آنها را منطقة الجوزا گویند چون آفتاب به بیست و یکم درجه قوس
در نصف اللیل بر وسط السما باشند شعرای یمانی کوکبی است در غایت
بزرگی و روشنی در عقب جوزا چون آفتاب بششم درجه جدی رسد
در نصف اللیل بر وسط السما بود و در شمال شعرای یمانی کوکبی روشن است
و روشنی او کمتر از روشنی شعرای یمانی است آنرا شعرای شامی گویند
چون آفتاب بنوزدهم درجه جدی رسد در نصف اللیل بر وسط
السما بود و بر صورت سرطان کواکب سحابی است که شبیه بقطعه ابر است

آنرا نیره گویند چون آفتاب در اول درجهٔ دلو بود در نصف اللیل در
وسط السما بود و در جنوب شعری یمانی بر عقب او بمقدار گزی کوکبی است
که در حوالی آن هیچ کوکبی روشن نیست آنرا فرد الشجاع گویند چون آفتاب
بچهاردهم درجهٔ دلو رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود و از کواکب
صورت اسد چند کوکبست بر خط معوج یک کوکب از آن روشنتر است
و سرخ بر طرف جنوبی آن خط آنرا قلب الاسد گویند چون آفتاب
در بیست و یکم درجهٔ دلو بود در نصف اللیل بر وسط السما بود و از
عقب این کوکب دو کوکب دیگرست هم از کواکب صورت اسد و آن دو
کوکب را زبره گویند و یکی روشنترست آنرا ظهر الاسد گویند چون
آفتاب در یازدهم درجهٔ حوت بود در نصف اللیل بر وسط السما بود
و از عقب ظهر الاسد یک کوکبی است روشن تنها که در حوالی آن کوکبی
بآن روشنی نیست آنرا صرفه گویند چون آفتاب در بیست و یکم درجهٔ
حوت بود در نصف اللیل بر وسط السما بود و در شمال صرفه انبوهی
از کوکبی چند متقارب شبیه ثریا است آنرا ضفیره گویند چون آفتاب
در اول حمل باشد در نصف اللیل بر وسط السما باشد و از جمله کواکب
سنبله کوکبی روشن است و تنها که چون قمر با اول طریقه مجره فرو رسد
در محاذات آن باشد آنرا سماک اعزل گویند چون آفتاب در
نهم درجهٔ حمل باشد در نصف اللیل بر وسط السما بود و در شمال
آن کوکبی است روشن مایل بسرخی و متقدم بر کوکبی روشنی آن کمترست
آن کوکب روشن را سماک رامح گویند چون آفتاب در دوم درجهٔ
ثور بود در نصف اللیل بر وسط السما بود و از کواکب میزان
دو کواکب است که آنها را دو کفهٔ میزان گویند آن کوکب جنوبی
چون آفتاب در دهم درجهٔ ثور بود در نصف اللیل بر وسط السما بود

و در جانب الشمال در محاذات برج میزان کوکبی چند است بر صورت
دایره ناتمام آنرا فکّه گویند و از آن کواکب یکی روشنترست آنرا
نیر الفکّه گویند چون آفتاب به بیست و دوم درجهٔ ثور رسد در نصف
اللیل بر وسط السما بود و ستارگان عقرب مشهورند و از جمله
آن کوکبی است سرخ و روشن آنرا قلب العقرب گویند چون آفتاب
بسیم درجهٔ جوزا رسد در نصف اللیل بر وسط السما باشد و در
جنوب صورت فکّه کوکبی است از صورت جاثی که از صور شمالیه است
در روشنتر از کواکب آن صورت است ~~فکه کوکبی است از صورت~~
~~جاثی که از صور شمالیست~~ آنرا راس الجاثی گویند چون آفتاب
بچهاردهم درجه جوزا رسد در نصف اللیل بر وسط السما باشد
و بر سر نیش صورت عقرب دو کوکب متقارب اند شبیه یک کوکب
سحابی آنرا شوله گویند چون آفتاب به بیست و دوم درجه جوزا
رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود و در جانب شمال کوکبی
روشن و بزرگست با کواکب اوایل عقرب طلوع میکند و با دو کوکب
نزدیک باو بر شکل مثلث صغیر متساوی الاضلاع است آنرا
نسر واقع گویند چون آفتاب در پنجم درجهٔ سرطان بود در نصف
اللیل بر وسط السما بود و در جنوب این کواکب کوکبی روشن
دیگرست که با دو کوکب از دو جانب او بر خط مستقیم اند آنرا نسر
طایر گویند چون آفتاب در بیستم درجه سرطان بود در نصف
اللیل بر وسط السما بود و در عقب آنها صنفی از کواکب نیره
بر عرض مجره را قطع کرده اند و از عقب این کواکب یک کوکبی است
روشن آنرا ردف گویند چون آفتاب در چهاردهم درجهٔ اسد بود
در نصف اللیل بر وسط السما بود و بر ذنب صورت جدی کوکبی است

روشن چون آفتاب در بیست و یکم درجهٔ اسد بود در نصف اللیل
بر وسط السما بود و در محاذات برج دلو چهار کوکب روشن
بر صورت مربع و اسع است آن دو کوکب متقدم را فرغ الدلو
المقدم گویند چون آفتاب در دهم درجهٔ سنبله باشد آن دو کوکب
در نصف اللیل بر وسط السما باشند و آن دو کوکب مؤخر را ازان
فرغ الدلو المؤخر گویند چون آفتاب به بیست و هشتم درجهٔ سنبله رسد
در نصف اللیل بر وسط السما بود و در شمال صورت حمل کوکبی
چند اند بر شکل اهلیلجی ازان جمله یکی کوکب سرخ روشن است آنرا
رشا گویند چون آفتاب بسیزدهم درجهٔ میزان رسد در نصف اللیل
بر وسط السما بود و بر راس حمل دو کوکبی است که ازان شرطین گویند
چون آفتاب به بیست و پنجم درجهٔ میزان رسد در نصف اللیل
بر وسط السما باشند و در شمال ثریا کوکبی روشن است آنرا راس
الغول گویند چون آفتاب بسیزدهم درجهٔ عقرب رسد در نصف
اللیل بر وسط السما بود این قدر در معرفت نصف اللیل بر سبیل
تخمین در تمام ایام سال کافی است

چون دعا بحکم حدیث حضرت نبوی علی قایله شرایف الصلوات
و کرایم التحیات مغز عبادت و اصل آنست پس اختیار وقتی که
دران وقت دعا بشرف اجابت مقرون گردد انسب و اولی
بود حکما گفته اند که در وقت دعا کردن اگر برای آخرت باشد
و اموری که تعلق بآن دارد باید که قمر در قوس باشد
یا حوت ناظر بزهره و اگر برای دنیا و طلب مال باشد باید
که قمر در ثور یا میزان بود ناظر بمشتری و این تجارب بسیار
بنتیجه رسیده و بجهت طلب جاه قمر در اسد و آفتاب در حمل یا

یا قمر در حمل باشد و اقرب بدر اسد و گفته اند که اگر مشتری
در سرطان یا قوس یا حوت بود و قمر در ثور یا میزان متصل بمشتری
دعا فی الحال مستجاب شود و بجهت اعمال سلطانی و وزارت باید که
قمر در سرطان و مشتری در ثور یا مشتری در سرطان بود و قمر
در ثور بشرطی که ناظر باشند بیکدیگر و شرط اعظم درین باب
ملاحظهٔ کف الخضیب است که یکی از ثوابت است از قدر سیم
و از کواکب ذات الکرسی است که از صور شمالی است و چون
دو کوکب فرغ الدلو المؤخر بنصف النهار رسد کواکب ذات الکرسی
در شمالی نیز بنصف النهار رسد و از کواکب مستنیرهٔ آن صورت
یک کوکب در بیشتر می آید آن کف الخضیب است چون قمر و
عطارد مقارن کف الخضیب شود هر دعایی که دران وقت کنند
مستجاب شود و بجهت توانگری و شجاعت باید که آفتاب مقارن
او باشد و بجهت ظفر بر ظالم و بر دشمن باید که مشتری مقارن او
باشد و بجهت طلب مال باید که زهره مقارن او باشد و باید که
زحل و مریخ مقارن او نباشند و اگر اجتماع شمس و قمر در درجهٔ
تقویم کف الخضیب واقع شود دران وقت البته دعا مستجاب شود
و صاحب تحفه نور الله مرقده فرموده است که چون کوکب کف
الخضیب بدایرهٔ نصف النهار رسد فوق الارض دران وقت
دعا مستجاب شود از همه کس مگر امیری که مخالف شریعت
باشد که دعا مستجاب نشود و در اول سال هشتصد و
هشتاد و دوم یزدجردی که هشتصد و نهم هجری باشد
بحسب زیج خاقانی کوکب کف الخضیب در د دقیقهٔ

جهل و دوم از درجهٔ بیست و نهم حمل بوده و در بلدهٔ فاخره
هرات در تاریخ مذکور از ابتدای وصول آفتاب بسیزدهم درجه
جدی تا وصول آن بدوازدهم درجهٔ سرطان رسیدن این
کوکب بنصف النهار فوق الارض در روز بود و در این نصف
دیگر در شب و ما جدولی استخراج کردیم در تاریخ مذکور که از آن
وقت وصول آن کوکب بنصف النهار معلوم گردد بساعات و
دقایق گذشته از اول روز یا اول شب چون ثوابت بهر
هفتاد سال یکدرجه حرکت میکنند چون هفتاد سال از تاریخ مذکور
بگذرد این جدول را بتجدید استخراج کنند و طریق استخراج این
جدول چنانست که تفاضل میان مطالع ممر کوکب کف الخضیب
و مطالع استوای تقویم آفتاب بنصف النهار بگیرند و آن تفاضل را
بر پانزده قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد زمان وصول
کوکب باشد بدایره نصف النهار ماضی یا مستقبل و از ساعات
بعد از نصف النهار ساعات بعد از اول روز یا اول شب
معلوم گردد و جدول اینست و طریق عمل باین جدول
چنانست که از دفتر تقویم در نصف النهار هر روز که خواهد
برج موضع آفتاب و درجات معلوم کنند و بدرجات از
یمین جدول درآیند و برج از اعلی جدول درآیند و از
ملتقی هر دو ساعات و دقایق بگیرند آن ساعات
بعد وصول کف الخضیب بود بنصف النهار از اول
روز اگر برج موضع آفتاب از بروج اعلی بود و از اول
شب اگر از بروج اسفل بود و لله الحمد و المنة

ن

بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانك فقنا
عذاب النار واجعلنا من المتفكرين
في خلق السموات والارض واختلاف
الليل والنهار وصل على بدر سماء النبوة
ومركز دائرة الفتوة حبيبك محمد
النبي المختار وآله بروج فلك الولاية
ومطالع شموس الهداية الائمة الاطهار
وبعد فيقول الفقير الى الله الغني بهاء
الدين محمد العاملي عفى الله عنه هذه درة

يتيمة احتوت من فن الهيئة على اصوله
ولبابه وانطوت على المهم من فصوله
وابوابه وتضمنت لطايف فوايده
واشتملت على طرايف فرايده وضعتها
تبصرة للمتفكرين وتذكرة
للمتذكرين وسميتها تشريح الافلاك
ليتوافق الاسم والمسمى ويتطابق اللفظ
والمعنى ورتبتها على مقدمة وفصول
خمسة وخاتمة **مقدمة** العالم الجسماني
كرة منضدة من ثلث عشرة كرة متلا
صقة اعلاها الاطلس وهو كاسمه
غير مكوكب ثم فلك الثوابت وكلها

في ثخنه بحيث يماس سطح اعظمها سطحيه
وهذان هما العرش والكرسي بلسان
الشرع ثم السموات السبع للسيارات
السبع المشهورة كل في فلك يجرون
ويحيط بكل من التسع سطحان
متوازيان مركزهما مركز العالم وهي
الافلاك الكلية ثم كرة النار
وهي متوازية السطحين وقيل كروية
المحدب اهليلجية المقعر لحدوثها
بشايعة الهوى فالاسرع اغلظ وترد
بضعف الحركة حول القطبين
جدا فلا تحدث فتكون ناقصة الطرفين

ويدفعه حدوث النيازك عند القطبين
ثم كرة الهوى وهي متناسبة المحدب
مضرسة المقعر بالامواج والجبال
ثم كرة الماء وينضرس سطحاه
بتضاريس الهواء ولكونه اين ما وقع
قطعة من كرة مركزها مركز العالم
وسع الاناء منه في السفل كالبئر
اكثر منه في العلو كالمنارة ثم كرة
الارض ومركز ثقلها مركز العالم
ويلزمه حركتها بتحرك ثقيل عليها ولم
يقم دليل على بطلان تحركها
حركة وضعية بطيئة والتضاريس

لا تخرجها عن الكروية الحسية كما لا
تخرج الماء والهواء اذ نسبة ارتفاع
اعظم الجبال الى قطرها كنسبة سبع عرض
شعيرة الى قطر كرة هو ذراع و
يتفرع على كرويتها صحة كون يوم
معين جمعة وخميسا وسبتا عند ثلاثة
وهذه صورة كرات العالم

الفصل الاول في الدوائر العظام و
الصغار والقسي المشهورة الدائرة ان
تنصف الكرة فعظيمة والا فصغيرة
والعظام عشر **الاولى** معدل النهار و
قطباها قطبا العالم والفصل المشترك

بينهما وبين سطح الارض خط الاستواء
ويوازيها صغار مرتسمة من تحرك النقاط
عن جنبيها هي المدارات اليومية **الثانية**
منطقة البروج وتقاطع الاولى
على نقطتي الاعتدالين الربيعي والخريفي
وابعد اجزائها عنها نقطتا الانقلابين
الصيفي والشتوي فتنقسم بهذه الاربعة
ارباعا عامة قطع الشمس لكل منها
احد الفصول الاربعة ولها صغار
كالاولى هي مدارات العرض **الثالثة**
الدائرة المارة بالاقطاب الاربعة
وهي مارة باقطاب الاولين قائمة
عليهما فهما كذلك وتقطع

الثانية على الانقلابين والاولى على
نظيريهما فاقصر قوس منها بينهما
او بين قطبيهما هو الميل الكلي وهو
بالرصد الجديد كج لب الرابعة دايرة الميل ولتمر
بقطبي الاولى وجزء من الثانية
او مركز كوكب فقد تحدد بالثالثة
واقصر قوس منها بين الاولى
والاولى ميله الاول بينهما
وبين الثاني بعده الخامسة دايرة العرض
فلتمر بقطبي الثانية وجزء منها
او مركز كوكب فقد تحدد بالثالثة
والرابعة واقصر قوس منها بين
الاولى ميله الثاني وبين الثاني

والثانية

والثانية عرضه والاقسام المتساوية
الحاصلة من تقاطع ست عرضيات
احديها الثالثة ورابعتها مر بالاعتدالين
والبواقي بينهما هي البروج الاثنا عشر
المشهورة السادسة الافق وهي واسطة بين النصف
الفوقاني والتحتاني وقطباها سمتا الراس
والقدم وتنصف الاولى على نقطتي
المشرق والمغرب والواصل بينهما
خط الاعتدال والثانية على
الطالع والغارب وهو السابع
واقصر قوس منها بين جزء من
الثانية او مركز كوكب ونقطة
المشرق سعة المشرق وبين احدهما

ونقطة المغرب سعة المغرب
والصغار الموازية لها مقنطرات
ثم ان وقع قطباها في المعدل
على قوايم فتساوى الليل والنهار
تقريبا الا نادرا وسمى الدورة دولابيا
وان مال عنه شمالا وجنوبا
نصفته وحده وارتفع احد
قطبيه وانحط الآخر بقدر الميل
وسمي الدورة حمايليا وماست
من المدارات اثنين فوقانيا
وتحتانيا بعدهما عن القطبين
كبعدهما عنها منخطا نصفها
عن المتوسطة بين الفوقاني وقطبه

ماست قطبيه ونصفت كلا من الدائرة

ابدا

فيكون ابدية الظهور مرتفعا عن
نظايرها في كون ابدية الخفا
قاطعة للبواقي مختلفين يختلف بها
الليل والنهار الا نادرا فالفوقاني
قوس نهار الكوكب والتحتاني
قوس ليله والواقع بينهما وبين
ميلية مارة بنقطتي المغرب
تعديل نهاره وضعفه يساوي
التفاضل بين نصف المدار و
كل من قوسي الليل والنهار والسابعة
نصف النهار وهي التي غاية ارتفاع
الشمس آن وصولها اليها وتكون واسطة

منها

بين النصف الشرقي والغربي مارّة بأقطاب
الأولى والسادسة قاطعة لها
على نقطتي الجنوب والشمال والواصل
بينهما خط الزوال وللثانية على
العاشر والرابع وهما وتد
السماء والأرض وقطباها
نقطتا المشرق والمغرب وقد
تتحد بالثالثة والرابعة والخامسة
وأقصر قوس منها بين الأولى
وقطب السادسة أو بالعكس
عرض البلد وطوله ما وقع من المعدل
بين نصف نهاره ونصف

نهار الجزائر الخالدات من فوق
الثامنة أول السموت وهي
واسطة بين نصف الشمالي و
الجنوبي مارة بأقطاب السادسة
والسابعة وقطباها نقطتا الشمال
والجنوب التاسعة وسط السماء
الرؤية وتمر بأقطاب الثانية
والسادسة وقطباها وأقصر
قوس منها بين السادسة و
قطب الثانية وبالعكس
عرض إقليم الرؤية العاشرة

الطالع والغارب م

دايرة الارتفاع وقد تسمى
السمتية وتمر بنقطة مفروضة
على الفلك وقطبي السادسة
وتقطعها على نقطتي السمت
والواصل بينهما خط
السمت واقصر قوس ما بين السادسة
وذلك النقطة ارتفاعها اذا كانت فوقها
وانحطاطها ان كانت تحتها واقصر قوس
من السادسة بينها وبين الثامنة قوس سمت
تلك النقطة وسمت ارتفاعها ايضا

الفصل الثاني في صور الافلاك التسع البسايط

فلك الشمس جرم كري متوازي السطحين

مركزه مركز العالم ممثل بفلك البروج
في المنطقة والقطبين وفي ثخنه اخر
مثله خارج المركز يماس محدبه محدب
الاول على نقطة الاوج ومقعره مقعره
على نقطة الحضيض فينفصل عنه متممين
متدرجي الثخن الى غاية هي ضعف
ما بين المركزين والشمس مركوزة في ثخن
الخارج عند منتصف ما بين قطبيه
ماسة لسطحيه على نقطتين وافلاك
كل من العلوية والزهرة كفلك الشمس
الآن مناطق خوارجها تقاطع منطقة
البروج على نقطتين متقاطرين ولها

تداویر مرکوزة فی خارجها وهی الحوامل
کان تکاز الشمس وهی فیها بحیث یماس
سطح کل سطح تدویره علی نقطة وفلک القمر کا
لعلویة الا ان منطقة الحاوی لحامله مائلة عن
منطقة البروج ومن ثم سمی المائل وهو مع الحامل
فی سطح یقاطع منطقة البروج علی نقطتی الراس والذنب
وله فلک آخر متوازی السطحین محیط بالمائل یسمی
الجوزهر وهو کالممثل فی المنطقة والقطبین
وفلک عطارد کالعلویة ایضا الا ان مرکز
الفلک الحاوی لحامله وهو المدیر غیر مرکز العالم
ومنطقته لیست فی سطح منطقة البروج بل مع منطقة
الحامل فی سطح واحد والمدیر فی ثخن الممثل کالحامل فی



قد قرر اصحاب الارصاد بتقسیم ادت الیه ارصادهم ان کل نقطة تفرض علی مقعر الفلک التاسع
تتحرک فی عشرین سبع ساعة مستویة احد واربعین الف فرسخ وستمائة وست فراسخ
وکتب بالارقام الهندیة هکذا ٤١٦٠٦ واستنبطوا من ذلک انه فی مدة ما یلفظ
الانسان بلفظ واحد تتحرک الف وسبعمائة واثنین وثلثین فرسخا ١٧٣٢ فرسخ
حول مقعره واما محدبه فلا یحیط بمقدار حرکته الا علام الغیوب منه

ثخنه وهذه صورة الافلاک

الفصل الثالث فی الحرکات وما یتبعها الفلک
التاسع یتم الدورة فی یوم ولیلة تقریبا والثامن
مع الممثلات فی خمسة وعشرین الفا وماتی
سنة وحرکتها الی المشرق کاکثر الافلاک الجزئیة
ولا یتحرک الی المغرب الا اربعة جمعتها
فی قولی واربع نحو غرب تسیر یا من یسائل
محدد مع مدیر وجوزهر ومائل وحرکة کل
فلک متشابهة حول مرکزه الا حرکة حامل القمر
فتشابهها حول نقطة معدل المسیر وهی خارجة
عن مرکز الحامل علی القطر المار بالمرکزین فی
جانب الاوج علی بعد مساو لما بینهما وحرکة حامل

عطارد فتشابهها حول نقطة على منتصف ما بين مركزي
للمدير والعالم وهذه من المشكلات وقد حلها محققوا
القوم شكر الله سعيهم بوجوه طويلة لا يليق ذكرها
بالمختصرات وحركة اعلى تدوير القمر الى المغرب واسفله الى
المشرق والمتحيرة بالعكس فتعرض لها الاستقامة والاقامة
والرجوع لموافقة حركة مراكزها لمراكز تداويرها وتكافؤها
وزيادة الاولى وللسبع تعديلات توجبها حركات
الخوارج والتداوير واقلها تعديلا الشمس فلنقتصر عليه
في هذا المختصر وهو قوس من ممثلها بين طرف الخط
التقويمي وهو الخارج من مركز العالم الى الاعلى مارا بمركزها
وبين طرف الخط الوسطي وهو الخارج كذلك غير مار موازيا
للخارج من مركز الخارج الى مركزها والواقع بين طرفه واول الحمل

من المثل

من المثل على التوالي وسطها فما دامت هابطة ينقص تعديلها
من وسطها وما دامت صاعدة يزاد عليه ليحصل على التوالي
تقويمها وهو قوس من الثانية بين اول الحمل وطرف الخط التقويمي
على التوالي هكذا ثم القمر جرم كمد صقيل بين السواد والزرقة
مستضيء اكثر من نصفه بالشمس دائما لكبرها وصغره
ويختلف اوضاعه بالقرب والبعد عنها ففي الاجتماع وجهه
المظلم الينا والمضيء اليها وهو المحاق واذا ابعد عنها يسيرا
راينا منه قليلا وهو الهلال ويزداد بزيادة البعد الى المقابلة
المقابلة لحالته الاولى وهو البدر ثم يتناقص بالتقارب
فيؤول الى المحاق وهكذا واذا اجتمع بها عند الراس والذنب
حال بيننا وبينها فسترها كلا او بعضا وهو الكسوف واذا
استقبلها كذلك حالت الارض بينهما ووقع كله او بعضه داخل

الاقاليم قطع من سطح الارض منحصر كل منها بين نصف دائرتين متوازيتين لخط الاستواء
ان لم يكن احدهما او قوسين محصورين بينهما من افق قبة الارض كذا قيل لا تخفى صدقه على
القطع في غير الجانب المعمور فينبغي ابدال سطح الارض بالربع المعمور ومع هذا كيف ما فيه
اذ الدواير المتوازية كثيرة ولا تميز في التعريف فيحيل طرده فينبغي
ضم فقد تفاوت بهرالانصاف ومع هذا هو غير سالم عن الخلل
الا اذا عين المبدأ او قيدت المقطع بالثلاثين ليخرج المقطع
او اسطها منه رحمه

مخروط ظلها وهو الخسوف وهذه صور هذه الاوضاع

الفصل الرابع فيما يتعلق بالارض واختلاف اوضاع

بقاعها الدائرتان الحادثتان على سطح الارض من تقاطع
المعدل والافق على قوايم يقسمانها ارباعا والمعمور
احد الربعين الشماليين وينقسم سبعة من المدرات
الى سبع قطع مستطيلة متفاوتة في النهار الاطول بنصف
ساعة وهي الاقاليم وابتداؤها عند الجمهور حيث النهار
الاطول يب مه وهذه صور الاقاليم وما فيها
من البلاد المشهورة يب مه وسكان خط الاستواء
تسامت الشمس رؤسهم في الاعتدالين فيعدم الظل
وتبعد غاية البعد في الانقلابين فيكون جنوبيا تارة
وشماليا اخرى وفصولهم ثمانية واما ما عداهم وعدا

عرض

عرض تسعين فخمسة اقسام فان نقص عرضهم عن الميل الكلي
سامتتهم الشمس في السنة مرتين عند نقطتين ميلهما عن المعدل
كعرضهم فيعدم ظلهم ح وفصول الاقربين منهم الى خط
الاستواء ثمانية ايض وغيرهم اربعة وان ساواه سامتتهم
مرة في الانقلاب الصيفي ويكون احد قطبي البروج ابدي الظهور
والاخر ابدي الخفاء وتماسان الافق في الدورة مرة وان زاد
عليه ونقص عن تمامه كان اعلى ارتفاعات الشمس بقدره
وتمام عرض البلد واسفلها بقدر نقصانه عنه وظلهم شماليا
ابدا وان ساوى تمامه كان غاية ارتفاع الشمس بقدر ضعفه
وسامت قطب منطقة البروج رؤسهم في الدورة مرة
فينطبق هي على افقهم ثم يرتفع نصفها عنه دفعة بميله
وينحط الاخر كذلك ثم يطلع الغارب ويغرب الطالع تدريجا

اى من سكان البلد الذي نقص عرضهم عن الميل الكلي

وتتزايد النهار الى ان يساوى الدورة والليل
كذلك وهذا القسم منتهى العمارة وان زاد عليه
ولم يبلغ تسعين فيميل قطب البروج الى
جنوب سمت الراس بقدر تلك الزيادة ولا تغرب
من منطقة البروج ما تزيد ميله الشمالى على تمام
العرض ولا يطلع ما تزيد ميله الجنوبى عليه فينقسم
منطقة البروج اربعة اقسام فما منتصفه
منقلب القطب الظ ابدى الظهور وما منتصفه
منقلب القطب الخفى ابدى الخفا وما منتصفه
الاعتدال الخريفى بالعكس واما عرض تسعين
فقطبا المعدل قطبا افقه وغاية ارتفاع الشمس
بقدر الميل الكلى ولا طلوع ولا غروب الا بالحركة

الخاصة

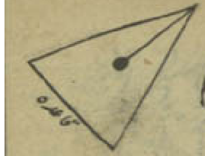
الخاصة فالسنة يوم وليلة كامل ولنختم هذا الفصل
بجدول لبيان عروض مبادى الاقاليم واواسطها
ولطول ايامها واواسط عروضها ولطوال اواسطها وعدد
عظام جبالها وعمرانها على ما حققه اهل هذا الفن
وهو هذا

الفصل الخامس فى الصبح والشفق

بين فى الاجرام ان الشمس مائة وستة وستون مثلا
للارض وربع وثمن فالمستضيء اكثر من نصفها
دائما وظلها مخروط يلازم راسه منطقة البروج
وينتهى فى فلك الزهرة والنهار مدة كون المخروط
تحت الافق والليل مدة كونه فوقه فاذا ازداد
قرب الشمس من شرقى الافق ازداد ميل المخروط
الى غربية ولا يزال كذلك حتى يرى الشعاع المحيط
به واول ما يرى منه هو الاقرب الى موضع

الناظر وهو موقع خط يخرج من بصره في سطح
سميته ثم بمركز الشمس عمودا على الخط المماس للشمس
والارض الذي هو في سطح الفصل المشترك بين الشعاع
والظل فيرى الضوء مرتفعا عن الافق مستطيلا
وما بينه وبين الافق مظلما وهو الصبح الكاذب
وهذه صورته ثم اذا قربت الشمس جدا
راى الضوء معترضا وهو الصبح الصادق
ثم يرى محمرا او الشفق بعكس الصبح يبدو محمرا
ثم مبيضا معترضا ثم مرتفعا مستطيلا وقد
علم بالتجربة ان انحطاط الشمس اول الصبح الكاذب
واخر الشفق ثمانية عشر درجة ففي عرض
مح لا يتصل الشفق بالصبح الكاذب اذا كانت
الشمس في المنقلب الصيفي اذ غاية انحطاطها

عنه



عنه لا يزيد على ثمانية عشر درجة **خاتمة**
في استخراج خط نصف النهار وسمت
القبلة بالدائرة الهندية تسوى الارض
بالكونيا او غيرها من الآلات وترسم
عليها دائرة وتنصب على مركزها مقياسا
على قوايم يقارب ربع قطرها وتعلم على
مدخل ظله فيها ومخرجه عنها وتنصف
القوس بينهما وتخرج من منتصفه
خطا مارا بمركزها فهو خط نصف النهار
واول وقت الظهر ميل الظل عنه والمقاطع
له على قوايم خط المشرق والمغرب ثم تقسم
كل ربع تسعين قسما متساوية وهذا العمل تقريبي
لاختلاف المدارين حالتي الدخول

وقد يعلم كونه على قوايم بادارة الشاقول عليه فان وازاه في جميع الدورة او ماس في جميعها فهو عمود وبرهانه الثامن من حادية عشر الاصول

فيها و مخرجه عنها وتنصف القوس الا
والخروج وقد يقرب من التحقيق
ان عمل والشمس في المنقلب الصيفي او قربه
وان عمل في يوم تكون الشمس نصف نهار
في المنقلب اتحد مدارها في الحالتين وان
اتفق طلوعها او غروبها في احد الاعتدالين
فالخط المخرج على استقامة الظل مارا بالمركز
خط المشرق والمغرب والمقاطع له على قوائم
خط نصف النهار وهذه صورة الدائرة الهندية

واما سمت القبلة فهو نقطة من الافق
من واجهها واجه الكعبة فان تساوى
البلد ومكة شرفها الله تعالى طولا فقبلة
نقطة الجنوب ان زاد عرضه والا فنقطة
الشمال وان زاد طولا وعرضا فعد من
نقطتي الجنوب والشمال الى المغرب
بقدر ما بين الطولين ومن نقطتي
المشرق والمغرب الى الجنوب بقدر
ما بين العرضين وصل بين كل
من النهايتين بخط واخرج من مركز
الدائرة الى نقطة تقاطع الخطين
خطا فهو على صوب القبلة وقس على هذا
ان نقص طولا وعرضا و زاد عرضا

اوبالعكس وان ساوى عرضه عرضها
فضع ثامنة الجوزاء او الثالثة والعشرين
من السرطان حال كون الشمس فى احدها
على خط وسط السماء فى صفحة الاسطرلاب
المعمولة لعرض البلد وعلم موضع المرى
من اجزاء المجرة ثم ادر العنكبوت
بقدر ما بين الطولين الى المغرب
ان كان طوله اكثر وبالخلاف
ان كان اقل فحيث انتهى احد الجزئين
من مقنطرات الارتفاع فظل
المقياس وقت بلوغ الشمس اليه
على صوب القبله طريق آخر اسهل
من الاول تاخذ يوم كون الشمس فى

احد

احد الجزئين السابقين لكل خمس عشرة درجة
من التفاوت بين الطولين ساعة
ولكل درجة اربع دقايق فاذا مضى من
نصف النهار بقدر ما معك من الساعات
والدقايق ان زاد طول البلد او بقى له بقدر
ان نقص فظل المقياس ح سمت القبله وهى
الى خلاف جهة الظل هذا ما غفلت عنه
عوايق الزمان ولم تتنبه له طوارق الحدثان
والحمد لله رب العالمين والصلوة
والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين
الطاهرين

قد فرغ من تسويد هذه الرسالة اللطيفة الوجيزة
المكنونة بدرر الالفاظ والعبارات المخزنة بلآلى
المعانى والنكات المشحونة بدقايق الكلمات البليغة

وحقايق اللطايف الفصيحة المسمّاة بتشريح الافلاك
اقل خلق الله محمّد هادی ح فقه الله فی بلدة محروسة
اصفهان صانها الله عن آفات الزمان وحوادث
الدوران يوم الاربعا فی اواخر العشر الاول من
الشهور السابعة من السنة الرابعة من العشر
الثامنة بعد الالف من الهجرة النبويه
عليه وآله الف الف الصلوة والتحية
والحمد لله حمداً ابداً
دائماً كثيراً

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]